

بررسیهای تاریخی



۱۳۸۴۲

مهر - آبان ۱۳۵۱

شماره مسلسل - ۴۱

سال هفتم

شماره ۵



بفرمان

مطالع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشساران

بررسیهای تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران - اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

مهر - آبان ۱۳۵۱
اکتبر - نوامبر ۱۹۷۲

شماره ۴ سال هفتم
شماره مسلسل - ۴۱



این مجله بتعداد دو هزار و پانصد جلد در چاپخانه ارتش شاهنشاهی
به چاپ رسیده است .



« ذکر تاریخ گذشته از واجباتت بخصوص در
مورد ملتہائی کہ افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارند
جو انان باید بدانند کہ مردم گذشته چه فداکاریہا
کرده و چه وظیفہ حساس فوق العادہ بعمدہ آنها

است . »

از مخان شایشاہ آریامہر

بفرمان مطاع

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

هیأت‌های رهبری مجله بررسی‌های تاریخی

بشرح زیر میباشد



الف - هیأت رئیسه افتخاری :

ارتشبد رضا عظیمی	ارتشبد غلامرضا ازهاری	جناب آقای هوشنگ نهاوندی
« وزیر جنگ »	« رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران »	« رئیس دانشگاه تهران »

ب - هیأت مدیره :

سپهبد علی کریملو	جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
سپهبد اصغر بهسرشت	معاون هم‌آهنگ‌کننده ستاد بزرگ ارتشتاران
سپهبد حمین رستگار نامدار	رئیس اداره کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران
سرلشگر ابوالحسن سعادت‌مند	رئیس اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران

پ - هیأت تحریریه :

آقای شجاع‌الدین شفا	معاون فرهنگی وزارت دربار شاهنشاهی
آقای خانابا بیانی	استاد تاریخ دانشگاه تهران
آقای عباس زریاب‌خوئی	رئیس گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران
آقای سعید گودرزیانیا	دکتر در حقوق بین‌الملل
آقای سید محمدتقی مصطفوی	استاد باستان‌شناسی
سرهنک جهانگیر قائم‌مقامی	دکتر در تاریخ
سرهنک یحیی شهیدی	مدیر مسئول و سردبیر مجله بررسی‌های تاریخی

<u>صفحه</u>	<u>عنوان مقاله</u>	<u>نویسنده - مترجم</u>
۱۱-۴۲	ایران از دیدة سیاحان اروپایی در دوره ایلخانان	حسن جوادی
۴۳-۶۶	سه اثر تاریخی در زبید گناباد	عباس زمانی
۶۷-۷۶	آیین مانی در میان اویغورها	تألیف: حسین نامق اورغون ترجمه: عبدالقادر آهنگری
۷۷-۹۸	دو نامه از سلطان محمود بن عبدالحمید خان پادشاه عثمانی به فتحعلیشاه و محمدشاه قاجار	محمد شیروانی
۹۹-۱۰۶	یک سند تاریخی مربوط به معامله ملکی شاه طهماسب دوم صفوی	سرهنک باز نشسته بایبوردی
۱۰۷-۱۲۶	معرفی چند سند تاریخی	احسان اشراقی
۱۲۷-۱۶۸	روابط ایران و مصر در عهد باستان	علاء الدین آذری

بخش دوم

۱۷۱-۱۷۴	کنگره های تاریخ و زبان فارسی
۱۷۵-۱۸۵	خوانندگان و ما
۱۸۶	کتابهای رسیده

IN THIS ISSUE:

<u>Author</u>	<u>Title</u>	<u>Page</u>
Hassan Djavadi	European Travellers in Iran	11-42
Abbas Zamani	Three Historical Monuments in Zibad Gonabad	43-66
Hossein Namegh Orghoun Translated by: Abdol- qadir Ahangari	Manism amongst Auyghours	67-76
Mohammad Shiravani	Two Letters from Sultan Mahmud - ben - Abdulhamid Khan, King of Ottoman to Iranian Shahs (Fatalishah Qajar and Mohammad Shah Qajar)	77-98
Ret. Col. Baybordi	A Historical Document Concerning Estate transaction of Tahmasb the Second, King of Safavid Dynasty	99-106
Ehsan Eshraghi	Describing Several Historical Documents	107-126
Ala'din Azari	Relations of Iran-Egypt in the Old Days	127-168

SECOND SECTION

History and Persian Language Congress	171-174
We and Our Readers	175-185
Recent Books	186

SOMMAIRE

<u>Auteur</u>	<u>Titre</u>	<u>Page</u>
Hassan Djavadi	Des touristes Européens en Iran	11-42
Abbas Zamani	Trois monuments historiques à Zibad de Gonabad.	43-66
Hossein Nameg Orghoun Traduit par : Abdol-Ghadir Ahangari	Manisme près des Auyghaurs	67-76
Mohamed Chirvani	Deux lettres du Sultan Mahmoud Ibn Abdol-Hamid Khan, roi d'Ottoman au Rois Iraniens, Fath-Ali Chah et Mohamed Chah Kadjar.	77-98
Le Col. retraite Baybordi	Un document historique relatif à la vente du village de Chah Tahmasb II Séfévide.	99-106
Ehsan Echraghi	Présentation de certains Documents historiques.	107-126
Alaédin Azari	Les relations Irano-Egyptinnes au temps ancien.	127-168

DEUXIEME PARTIE

Les Congrès D'Histoire et La Langue Persan	171-174
Nous et nos lecteurs.	175-185
Les livres recus	186

ایران

از دیدۀ سیاحان اروپایی

در دورۀ ایلخانان

بقلم

دکتر حسن جوادی



ایران از دیدۀ سیاحان اروپایی

در دوره ایلخانان

الف - روابط سیاسی و سفرهای مربوط به آن

مغولان با وجود تمام خرابی و ویرانی ایگه بهار آوردند باعث ارتباط مستقیم تری بین شرق و غرب شدند ، و این امر نیز به نهضت رنسانس ، که نقطه شروع تمدن جدید اروپاست و مقدمات آن بوسیله انتقال علوم و فلسفه یونانی توسط مسلمین و پیشرفت‌های قابل توجه فرهنگی و علمی آنان هموار شده بود ، کمک کرد. ایجاد امپراطوری وسیع مغولان باعث شد که دو سوی دنیای متمدن آن روزگار بطور مؤثری باهم ارتباط حاصل کنند . سه دریا باهم ارتباط یافتند : دریای چین ، دریای مدیترانه و دریای هند و

تکمیل

دکتر حسن جوادی

گسترش بحر پیمایی در این سه دریا مقدمه‌ای شد برای اکتشافات بزرگ بعدی. سه اختراع مهم، یعنی چاپ، قطب‌نما و باروت، که با احتمال زیاد هر سه ریشه شرقی داشتند، بنحو بی‌سابقه‌ای باعث پیشرفت اروپائیان شدند. آنچه بی‌اعتنایی سابق مغولان را نسبت به اروپائیان از میان برد و عامل مهمی در ایجاد بین شرق و غرب گردید، کاهش یافتن قدرت امپراطوری مغول و تقسیم آن بود به قسمت‌های کوچکتر. دو قسمت از این قسمت‌ها بیشتر با اروپا مربوط شدند: دولت مغولان دشت قبچاق یا اردوی طلایی با شمال اروپا و بیشتر بانواحی مجارستان، لهستان و روسیه مرآوده یافت، و ایلخانان ایران با کشورهای غرب اروپا مربوط گشتند.

برای درک زمینه تاریخی روابط ایلخانان با اروپا باید نظری اجمالی بوضع سیاسی قدرتهای عمده آن روزگار بکنیم: دشمن آشستی ناپذیر دستگاه پاپ امپراطور فردریک دوم هوهنشتفن^۱ در ۱۲۵۰ بدرود حیات میگوید و تاج و تخت سیسلی و اورشلیم را برای پسرش باقی میگذارد که بیش از چهار سال زنده نمی‌ماند. پاپ کلمان چهارم با اتحاد با شارل د'آنژ^۲، برادر لویی مقدس، خاندان هوهنشتفن را در ۱۲۶۸ برمی‌اندازد و بدین ترتیب از دست یکی از دغدغه‌های قدیمی خویش رها میشود. گرچه این اتحاد پاپ و مخصوصاً مرگ فردریک تغییرات عمده‌ای در تاریخ اروپا بوجود میآورد، ولی بیشتر دو عامل خارجی یعنی رسیدن مغولان به آسیای صغیر و بین‌النهرین و تشکیل دولت ممالیک مصر و رقابت بین این دولت قدرت باعث ایجاد زمینه برای روابط بین ایلخانان و اروپا میشود.

هنگامیکه هلاکودر لشکر کشی ۷-۱۲۵۶ (۶۵۴ هـ) قلاع اسمعیلیه را برمی‌اندازد و رکن‌الدین خورشاه تسلیم میشود. مسلمانان سنی خوشحال

1- Frederick II Hohenstaufen

2- Charles d'Anjou

میشوند و او را مجاهدی در راه اسلام میدانند، ولی تسخیر بغداد و کشته شدن خلیفه عباسی، پیشوایی مسلمین در سال بعد (۱۲۵۸-۶۵۶ هـ) آنها را غرق در ماتم و اندوه میکند و برعکس شادی بیسابقه‌ای در میان مسیحیان برمی‌انگیزد. هلاکو مسلم میدانست که اینکار او جلب قلوب سلاطین عیسوی را خواهد کرد و چهار سال قبل از آن نیز با پادشاه ارمنستان هتوم اول^۳ معاهده دوستی و همکاری بسته بود بعلاوه زن بانفوذ هلاکو دو کوزخاتون که نسطوری متعصبی بود و هکذا کیت بوقاسر دار سپاه او مسیحی بود و هر دو بر روی او نفوذ زیادی داشتند. در ۱۲۶۰ (۶۵۸ هـ) مغولان حلب را فتح کردند و بانفوذ مسیحیان بر روی ایلخان بنظر میرسید که تسخیر بیت المقدس و از میان برداشتن سپاه مسلمین قدم بعدی و اجتناب ناپذیری بود.

خوشبختانه بخت با اسلام یار بود: از طرفی در همین اوان (۱۲۵۹) خان بزرگ منگو در چین در میگذرد و هلاکو همراه عده‌ای از لشکر خویش مجبور بمراجعت بایران میشود؛ و از سوی دیگر برخلاف پادشاه ارمنستان که حاضر بهمکاری بامغولان علیه مسلمین بود، اکثر مسیحیان چنان دچار کشمکش‌های داخلی بودند که نمی‌توانستند از موقعیت بی نظیری که بدست آمده بود استفاده کنند. رنه گروسه میگوید: اکثر سلاطین اروپایی نمی‌توانستند سیاست‌های خارجی را درک کنند، و هنگامیکه در آسیا تحولات شگرفی بوقوع می‌پیوست آنها گرفتار جنگ‌های داخلی و بی‌اهمیت خود بودند و دنیا را از دیدگاه محدود خود می‌دیدند.^۴ «صلیبیونی که در سوریه مستقر شده بودند (همان فرنگانی که سعدی را بکار گل گماشتند) دید سیاسی وسیعی نداشتند و در حالیکه بین مغولان و ممالیك بودند، نمیتوانستند بامغولان علیه دشمن واحدشان متحد شوند. با این وضع مغولان در ۱۲۶۰

3- Hethum I

4- Rene Grousset, *Histoires des Croisades et du Royaume Franc de Jerusalem*, vol, iii, p. 585 (Paris, 1936).

(۶۵۸) درعین جالوت نزدیک جلیله شکست سختی از پادشاه مملو کی مصر میخورند و کیت بوقا دستگیر و اعدام میشود. شکست عین جالوت نقطه عطفی در تاریخ قرون وسطی بود که از طرفی جلوی پیشرفت مغولان را بسوی مدیترانه گرفت و استقرار قدرت ممالیک را تا فتح عثمانیان (۹۲۳/۱۵۱۷) تضمین کرد، و از سوی دیگر ضربه‌ای مهلک و نهایی بمستملکات صلیبیون در خاور میانه وارد آورد.^۵

اندکی پس از عین جالوت یکی از سرداران مملو کی بیبرس سلطان قتوز را میکشد و خود پادشاه میشود، و در عرض کمتر از ده سال نه تنها فرنگان را از اکثر استحکامات خود بیرون میراند، بلکه اکثر نواحی سلاطین ایوبی را در سوریه تصاحب میکند. بیبرس (۷۷-۷۶/۱۲۶۰-۶۵۸ هـ) که از شخصیت‌های جالب تاریخ اسلام است، یکی از اخلاف خلیفه عباسی را اسماً خلیفه میسازد و با بر که اغول پادشاه قبیچاق که اسلام آورده بود و مخصوصاً آذربایجان را جزو ارثیه خود از پسر چنگیز باتو میدانست، دوستی نزدیک برقرار میسازد. از این بعد مخاصمات موجود بین اردوی طلایی و ایلخانان مغول اجازه نمیدهد که ایلخانان بنحو مؤثری باممالیک مصر درافتند. قدرت ممالیک مصر و وجود تفرقه بین مغولان باعث نزدیکی ایلخانان با اروپا میگردد و ایران بین دو عالم عیسوی و اسلامی قرار میگیرد. ولی چنانکه گذشت اروپائیان نمیتوانند از فرصت استفاده کنند و بنحو مؤثری با ایلخانان متحد شوند. در ضمن وضع داخلی ممالک ایلخانی نیز بتدریج تغییر میکنند و با گذشت زمان پادشاهان مغول هم رنگ جامعه اطراف خود میشوند. در ۶۹۴/۱۲۹۴ هـ با مسلمان شدن غازان ایلخانان بنحو ثابتی قبول اسلام میکنند. معذک فکر اتحاد با اروپائیان علیه ممالیک از میان نمیرود و تا پیمان صلح ابو سعید با سلطان مصر در ۷۲۳/۱۳۲۳ هـ

5- I de Rachewitz, *Papal Envoys to the Great Khans*, London, 1971, p. 148.

و معین گشتن فرات بعنوان خط مرزی بین دو کشور باقی میماند. فکرات اتحاد با غرب و مدارای مذهبی ایلخانان، خاصه نسبت بعیسویان، باعث میشود که اروپائیان زیادی بایران سفر کنند. این عده یا فرستادگان سیاسی بودند که در اکثر مواقع قصد تبلیغ آئین مسیح را نیز داشتند و یا تجاری بودند که میخواستند بازارهای تازه ای برای کالای خود بیابند.

هلاکو نظر مساعدی نسبت بعیسویان داشت ولی مدتی طول کشید تا فرمانروایان اروپایی به صمیمی بودن عقیده او در باره اتحاد با آنان پی ببرند. از طرفی پس حمله اوبسوریه پاپ آلکساندر چهارم عیسویانرا تشویق بجنگ با مغولان کرد و کسانی را که با آنها همکاری داشتند لعن نمود، و سه سال پس از این واقعه در ۱۲۶۰ عده ای از صلیبیون بقصد دفاع از ارض مقدس در برابر مغولان عازم آن سرزمین شدند؛ از طرف دیگر سفارتی بریاست راهبی انگلیسی بنام دیوید اهل اشپی^۶ بدربار ایلخان فرستاده شد. هلاکو نمایندگان پاپ را با اعزاز پذیرفت و وعده داد که ارض مقدس محفوظ خواهد ماند و هم چنین مبلغین پاپ از دادن مالیات معاف خواهند بود. در ضمن هلاکو در ۶۴-۱۲۶۳ هیأتی را بدربارهای اروپا فرستاد، و از اینها فقط یک نفر پس از گرفتاری بدست منفرد^۷ پادشاه سیسلی و پسر نامشروع فردریک دوم، توانست بحضور پاپ اوربان چهارم^۸ برسد. جواب پاپ دوستانه و در عین حال محتاطانه بود و ضمن تشکر از هلاکو او را دعوت بقبول غسل تعمید میگرد. ولی هنگامیکه نمایندگان پاپ بایران رسیدند هلاکو فوت کرده بود.^۹

پس از مرگ هلاکو اباقا (۸۵-۱۲۶۵/۶۶۳-۶۸۰) بقدرت میرسد که هم مادرش مسیحی بود و هم در سال اول سلطنتش با دختر میشل پالائو گوس پادشاه

6— David of Ashby

7— Manfred Hohenstaufen

8— Urban IV

9— I de Rachewitz, op. cit. p. 151.

بیزانس ازدواج میکند و بدین جهت تمایل زیادی به عیسویان پیدا میکند. اباقا چون در آغاز در موقعیت بدی قرار داشت نمیتواند به هتوم پادشاه ارمنستان و دوست و هم‌پیمان هلاکو، کمک کند و مصریان سپاه ارمنستان را تارومار میسازند. از طرفی مغولان اردوی طلایی و هم‌چنین مغولان جغتایی تر کستان با اباقا در جنگ بودند، و از سوی دیگر بمرس همیشه نواحی غربی کشور را تهدید میکرد. بعلاوه بعد از رفتاری که مسلمانان از مغولان دیده بودند نمی‌توانستند به آنها اعتماد کنند در نتیجه سلاجقه روم، امیر موصل و بعضی از امراء کرد که رسماً تبعه ایلخان بودند زیاد مورد اعتماد نمی‌توانستند باشند. برعکس فرمانروایان ارمنستان صغیر و کبیر و گرجستان بعلت خصومت دینی با مسلمانان جویای حمایت ایلخان بودند. این بود که اتحاد با سلاطین عیسوی کمک مهمی برای اباقا بشمار میرفت. بطور کلی بعد از شکست عین جالوت دیگر ایلخانان مغولان مغرور سابق نبودند و با اشتیاق تمام خواهان اتحاد با سلاطین مسیحی بودند و سفرای متعددی با روم میفرستادند.

اباقا در ۱۲۶۷ (۶۶۶ هـ) سفیری بسدر بار کلمان چهارم (۶۸ - ۱۲۶۵)

میفرستد چون کسی نمیتواند نامه مغولی ای که سفیر به همراه داشت بخواند خود سفیر آنرا ترجمه میکند. مفاد این نامه را از جوابی که پاپ در همان سال بدان میدهد میتوان فهمید. پاپ میگوید: «شما خوشحالید که در سیسلی فتح نصیب ما شده و آن غاصب فاسق، منفرد، پسر نامشروع فردریک، امپراطور روم، در میدان جنگ همراه عده زیادی از سیاهکاران مسیحی و مسلمان بخاک هلاک افتاده است. . . . پادشاهان فرانسه و انگلستان و ناوار همراه عده بسیاری از نجبا و بزرگان و جنگجویان رهایی ارض مقدس را هدف خویش ساخته، آماده میشوند تا شجاعانه و با قدرت تمام بدشمن دین حمله برند. بسیاری دیگر از بزرگان و مردم عادی ممالک دیگر می‌خواهند به تبعیت از آنها نام عیسی را

بزرگ دارند و نه تنها فرقه اسلام بلکه نام آنرا نیز از میان بردارند.^{۱۰} مسلم است که یاسفیر هنگام ترجمه در مفاد نامه تغییراتی داده است و یا آنرا یکی از مسیحیان منسوب بدربار امپراطور بیزانس که از وضع اروپا اطلاع داشته نوشته است. بعلاوه پاپ از اینکه ایلخان غسل تعمید آئین کاتولیک را انجام داده و می خواهد همراه پدرزنش، میشل پالائو گوس، بکمک صلیبیون بشتابد اظهار مسرت مینماید، و میگوید در اولین فرصت پس از مشاوره با سلاطین اروپا او را از وقت لشکر کشی خود بارض مقدس مطلع خواهد ساخت. البته ابا قاصد همکاری با صلیبیون را داشته است ولی خبر مسیحی شدن او نادرست بود و او تا آخر عمر بودایی مانده است.

در ۱۲۶۹ (۶۶۸ هـ) سفیران ابا قاصد و میشل پالائو گوس در والنسیا^{۱۱} بحضور جیمز پادشاه آراگون میرسند مطابق بعضی از منابع دو سال پیش تر همراه سفیر ابا قاصد و جیمز آراگون فرستاده ای بنام جان آلاریک اهل پرپینیان^{۱۲} بدربار ایلخان میفرستند،^{۱۳} و در این سال سفیران ابا قاصد همراه این شخص بر میگرددند.^{۱۴} این فرستادگان بحضور لویی مقدس فرانسه و چارلز پادشاه سیسیلی نیز میرسند جیمز آراگون با وجود کبر سن و علیرغم التماس خانواده اش که باین لشکر کشی طولانی نرود، عازم جنگ با مسلمانان میشود، ولی

- 10— H. H. Howorth, *The History of the Mongols*, London, 1888, Part iii, p. 281.
- 11— Valencia.
- 12— John Alaric of Perpignan
- 13— Howorth, op. cit. p. 281, cf. Denis Sinor, «Les Mongols et L'Europe», *Cahiers d'histoire mondiale*, 1956, p. 53.
- 14— John de Parker, Godefroi de Wus, این هیات شامل اشخاص زیر بودند: R. Grousset, op. cit. iii, p. 659. L. Lockhart, «The relations between Edward I and Edward II of England and the Mongol Ikhans of Persia», *Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies*, vi, 1968. pp. 23-31.

ناوگانش دچار طوفان میشود و نتیجه‌ای بدست نمی‌آید.

در این روزگار ارتباط با نقاط دور دست بحمدی مشکل و اطلاع از نواحی بقدری نادرست بود که گاهی به نتایج غیر مترقبه‌ای منجر میگشت خبر رسیده بود که سلطان تونس مسیحی شده است و درصدد کمک به عیسویان می‌باشد، بدین جهت ادوارد اول پادشاه انگلستان و لویی مقدس بامید یافتن هم‌پیمانی عازم تونس شده بودند، ولی برخلاف انتظار سلطان تونس بآنها تاخته و لشگریانش را تارومار کرده بود. لویی مقدس در تونس در گذشته و ادوارد بسال ۱۲۷۱ (۶۷۰ هـ) وارد عکره شده بود تا بلکه عیسویان را علیه مسلمین متحد سازد. ولی وحدتی بین عیسویان وجود نداشت و ونیزیان سخت سرگرم تجارت با مسلمین بودند. ادوارد که از ناتوانی لشکر خود خبر داشت. هیأتی^{۱۵} به تبریز فرستاد و از اباقا کمک خواست. گرچه اباقا خیلی میل به همکاری داشت، ولی بعلت گرفتاری در جنگ با مغولان جغتایی در خراسان فقط توانست بین ده تا دوازده هزار سپاهی را بکمک بفرستد. ادوارد بمدد این عده شهر قاقون را در سوریه گرفت و فتوحات مختصری کرد. اما همکاری بین طرفین بهمین جا خاتمه یافت و بعلت مرگ هنری سوم ادوارد در ۱۲۷۲ (۶۷۱) عازم انگلستان گردید و بجای پدر بر تخت نشست.

در ۱۲۷۴ (۶۷۳) به تشویق لئون سوم، پادشاه ارمنستان صغیر که خود از ممالیک واهمه داشت، اباقا هیأتی شانزده نفری^{۱۵} باروپا فرستاد و این عده در شهر لیون بحضور پاپ جدید گرگوری دهم (۷۶ - ۱۲۷۲) رسیدند. گرگوری دهم که سابقاً همراه ادوارد اول در عکره بوده از وضع شرق اطلاع کافی داشت و بطور جدی باتحاد با ایلخانان علاقمند بود. در شورای

15- Abél Remusat, «Memoires sur les relations politiques des princes chretiens», Mémoires de l'Accadémie Royale des Inscriptions et Belles-Lettres, Paris, 1822, vol. vii, pp. 341-45.

که در شهر لیون تشکیل میشود اصلاح امور کلیسا، اتحاد با کلیسای یونانی و آزاد ساختن ارض مقدس مورد موافقت قرار میگیرد. دیوید اشبی، که همراه سفارتی در حدود پانزده سال قبل بایران فرستاده شده بود، همراه فرستادگان اباقا بر میگیرد و سمت مترجمی اینعهده را بعهده میگیرد. در ضمن او گزارشی بنام «در باره کارهای تاتاران» تهیه میکند و برای شورا میخواند، متأسفانه یگانه نسخه این اثر در آتش سوزی کتابخانه تورین بسال ۱۹۰۴ از میان رفته است. برای اینکه عیسویان را بیشتر تحت تأثیر قرار دهند، نمایندگان اباقا تمایل خود را برای تعمید شدن اظهار میدارند، و مراسم غسل تعمید در لیون انجام میگیرد. شورای لیون لشکر کشی جدیدی برای آزاد ساختن ارض مقدس تصویب میکند و قرار میشود نمایندگان بعداً بفرستند تا نقشه حمله توسط طرفین طرح گردد. گر گوری دهم بحدی شائق اتحاد با اباقا بود که مثل پایهای پیشین اصرار نمیکند که اول باید ایلخان به آئین عیسی در آید.

نامه ای که اباقا به ادوارد اول نوشته بود توسط همان دیوید اشبی بدربار انگلستان برده میشود. این نامه در دست منست ولی جواب ادوارد مورخ ۲۶ ژانویه ۱۲۷۴ (۲۶ رجب ۶۷۳) موجود است. ۱۶ و در آن ادوارد از توجه اباقا به عیسویان و مساعی او برای گرفتن ارض مقدس تمجید میکند و میگوید چون تاریخ عزیمت لشکر هنوز از طرف پاپ معین نگشته است نمیتواند در این باره اظهار نظر قطعی نماید.

در ۱۲۷۶ (۶۷۵) دو فرستاده اباقا بنام جان و جیمز واسالی^{۱۷} (که گویا در اصل گرجی بودند) با قول مساعد او برای لشکر کشی بارض مقدس

16— D'Ohsson, Histoire des Mongols depuis Tschiquiz-khan jusqu'à Timour Bey ou Tamerlan, vol. iii, pp. 543-4, La Haye et Amsterdam, 1834-35.

17— John and James Vasalli.

بدر بارهای پاپ جان بیست و یکم، فیلیپ سوم و ادوارد اول میرسند و خبر از تمایل او و عمویش قوبلای قاآن را بدین عیسی میدهند. بازگشت این دونفر بعزت مرگ جان بیست و یکم و انتخاب نیکلای سوم بعنوان پاپ جدید مدتی بتاخیر میفتد. ولی یکسال بعد پنج راهب فرانسیسکن انتخاب و بایران فرستاده می شوند تا ایلخان و مغولان دیگری را که مایل بودند تعمیم دهند، باشاعه آئین کاتولیک، ساختن کلیسا، آمرزیدن گناهان و غیره پردازند. نامه پاپ بایلخان مطلب تازه ای ندارد و همان امید اتحاد سابق را تکرار میکند.

در ۱۲۷۷ (۶۷۶) بپرس فوت میکند و تا بقدرت رسیدن جانشین او قلاوون مدتی هرج و مرج در مصر در میگیرد ولی نه اروپائیان و نه اباقا می توانند از این فرصت استفاده کنند. بطور کلی روح مبارزه برای آزادی ارض مقدس از میان رفته بود و مجاهدتهای گرگوری دهم در این راه ثمری نداشت. فرنگان سوریه ترجیح می دادند با مصریان مذاکره و مصالحه کنند و رقابتهایی که بین سلاطین اروپا وجود داشت نمیگذاشت کاری از پیش برود. جمهوریهای ونیز و جنوا هر دو از تجارت با مصر در آمد سرشاری داشتند و نمی خواستند خود را دچار دردسر سازند. پس از برافتادن امپراطوری لاتین در ۱۲۶۱ بکمک میشل پالائوگوس جنوا جای ونیز را در تجارت دریای سیاه می گیرد، و ونیز نیز بیش از پیش به اردوی طلایی نزدیک میشود و در سیاست خارجی خود طرفدار کسانی می گردد که می خواستند علیه ایلخانان با ممالیک متحد شوند. اباقا واقعاً با پادشاهان مسیحی قصد هم پیمانی داشت ولی نفاق بین اینها بحدی بود که نتیجه ای بدست نمی آمد. اباقا در ۱۲۸۲ (۶۸۱) بدرود حیات میگوید و با مرگ او روابط بین عیسویان و ایلخانان برای مدتی دچار وقفه میگردد. جانشین او تکودار مسلمان می شود و اسم خود را احمد میگذارد و با عیسویان و بودائیان سخت گیری پیش میگیرد و عبادتگاههای آنها را ویران میسازد.

ارغون پسر اباقا مخالف عموی خود بود. عده‌ای از امیران مغول با او همداستان شده توطئه چیدند و تکودار را گرفتار ساختند و چون ریختن خون شاهزادگان مغول ممنوع بود، تکودار را با خرد کردن ستون فقرات بقتل آوردند. (البته این نوع کارها برای سفاکان مغول از کارهای روزمره بشمار می‌آمد) ارغون (۹۱ - ۹۰/۱۲۸۴ - ۶۸۳ هـ) مانند پدر خود با پادشاهان مسیحی دوستی نمود و سه تن از زنان او و از جمله همسر سو گلش اوردک خاتون مسیحی بودند. حتی پسری که از این زن متولد شده بود بافتخار پاپ نیکلاس سوم بنام نیکلاس تعمیدمی کنند. ارغون خواجه شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان جوینی را که بیست و نه سال خدمت صادقانه با ایلخانان خدمت کرده بود بقتل می‌رساند و سعدالدوله یهودی را وزیر خود می‌سازد. بوزارت رساندن یهودیان در ایران آن روز گار و بطور کلی در ممالک اسلامی بی‌سابقه بود. یهودیان بیشتر به دکانداری و رنگ‌رزی می‌پرداختند و اگر خیلی ترقی می‌کردند طبیب امیران مسلمان میشدند. ۱۸ سعدالدوله و ارغون هر دو از مسلمانان، بدگمان بودند و دست آنهارا از امور مملکتی کوتاه کردند و مخصوصاً امور مالی را بدست یهودیان و عیسویان سپردند. نارضایی مسلمانان از احجافات سعدالدوله را در اشعار شاعری از بغداد می‌بینیم که مؤلف تاریخ و صاف در اینمورد نقل می‌کند:

مرتبة لا ینالها فلک ،	یهود هذا الزمان قد بلفوا ،
و منهم المستشار و الملك	الملك فیهم و المال عینهم ،
تهودا مد تهود الفلک	یا معشر الناس قد نصحت لکم ،
فعن قلیل تراهم هلکوا. ۱۹	فانتظروا صیحة العذاب لهم ،

18— The Chronography (of) Gregory Abu'l Faraj (Bar Hebraeus) translated by E. A. W. Budge, vol. i, p. 490 (London, 1932).

۱۹- تاریخ و صاف، چاپ سنگی بمبئی، ص ۲۳۸، و هم چنین:

E. G. Browne, A Literary History of Persia, Camdrige, 1920, p. 32.

اولین دسته فرستادگان ارغون بدربار پاپ هنوریوس چهارم ۲۰ در سال ۱۲۸۵ (۶۸۴هـ) بحضور پاپ مذکور میرسند. از آنجا که یکی از نستوریان قوبلای قاآن بنام عیسی کلمچی ۲۱ جزو این سفارت بوده میتوان گفت خان بزرگ نیز باین اقدام ارغون صحنه گذاشته بود. نامه‌ای بلاتینی مغلوطی از نامه ارغون به پاپ در دست است که در آن بسابقه دوستی دیرینه بین مغولان و سلاطین اروپای غربی اشاره میکند و امیدوار است که این روابط تجدید گردد. ایلخان میگوید: چون سرزمین اعراب از آن مانیست، پس باید ما از اینطرف و شما از آنطرف حکومت شام یعنی مصر را درهم بکوبیم. « ما این ایلچیان را پیش شما فرستاده‌ایم [و از شما میخواهیم] که لشگری بسرزمین مصر بفرستی تا ما از اینسو و شما از آنسو با مردان خوب آنجا را درهم بکوبیم [و هنگامیکه] اعراب از میان رفتند پاپ بزرگ و خان بزرگ سرور [جهان] خواهند بود. ۲۲

[دو سال بعد فرستادگان دیگری از طرف ارغون بحضور نیکلاس چهارم که تازه انتخاب شده بود میرسند و خبر میدهند که ارغون قصد لشکر کشی بشام و گرفتن ارض مقدس را دارد و بسیاری از امراء ارغون عیسوی هستند و خود او میخواهد پس از تسخیر بیت المقدس در آنجا تعمید یابد و به آئین عیسی در آید. رئیس این هیات مطرانی نستوری از چین، بنام ربان صوما ۲۳ بود که شرح سفر او ذیلا خواهد آمد. این عده را پاپ بگرمی می‌پذیرد و نامه‌ای خطاب به ارغون (مورخ دوم آوریل ۱۲۸۸) توسط آنها میفرستد و در آن از اینکه مسیح ایلخان را براه راست هدایت نموده اظهار خوشحالی مینماید سپس با حیل گری اضافه میکند که بهتر است هر چه زودتر

20— Honorius IV

21— Kelemechi

22— Abél Remusat, op. cit vii, pp. 356-7; Moule, A. C., Christians in China before the year 1550, London, 1930, p. 106.

23— Rabban Sâwma یا Rabban çauṃa

تعمید یابد و منتظر رسیدن به بیت المقدس نشود. پاپ سه نامه دیگر بدو شاهزاده خانم مغول و اسقف تبریز بنام دینسیوس^{۲۴} می فرستد. مستشرق فرانسوی، ژان باپتیست شابو^{۲۵}، که کتاب سفرهای ربان صومارا بفرانسه ترجمه کرده و ترجمه این نامه‌ها را نیز داده است میگوید که اسقف تبریز مغول نبوده و از طرف پاپ نیز فرستاده نشده بود و احتمال میدهد که او یک روحانی یونانی از همراهان شاهزاده خانم ماریا دختر پادشاه قسطنطنیه و زوجه ارغون بوده است.

هر چند که ربان صوما و دوست او ماریا یا ماریاه بالاها سوم جزو سیاحان اروپایی نیستند، ولی شرحی که از خود بجای گذاشته‌اند حاوی اطلاعات باارزشی است از وضع نسطوریان و مغولان مسیحی در زمان ایلخانان و چگونگی زوال کلیسای نسطوری در چین، آسیای مرکزی، عراق عجم و بعلاوه چون شرح سفارت ربان صوما بدربار پاپ، فیلیپ لوبل وادوارد اول را در بردارد، وصف آن در اینجا بی‌مورد نمی‌نماید. این اثر را ربان صومان بفارسی نوشته بوده ولی متأسفانه نسخه‌ای آن گویا از میان رفته است، و فقط، دو ترجمه سریانی آن در دست است که هر دو در اواخر قرن گذشته در رضائیه یافته شده‌اند.

صوما و ماریا دو راهب ایغوری بودند که با اجازه قوبلای قاآن بعزم زیارت اورشلیم از پکن حرکت کردند و پس از گذشتن از ختن و کاشغر، و تحمل مرارت‌های بسیار بدیر مارصهیون^{۲۶} در طوس رسیدند.

این دو پس از مدتی اقامت در طوس به مراغه، اوبل، موصل، سنجان و نصیبین و بسااخره بغداد رفتند و چون به آداب و رسوم مغولان آشنا بودند و زبانهای چینی و فارسی را بخوبی میدانستند و بعلاوه تحت حمایت قوبلای

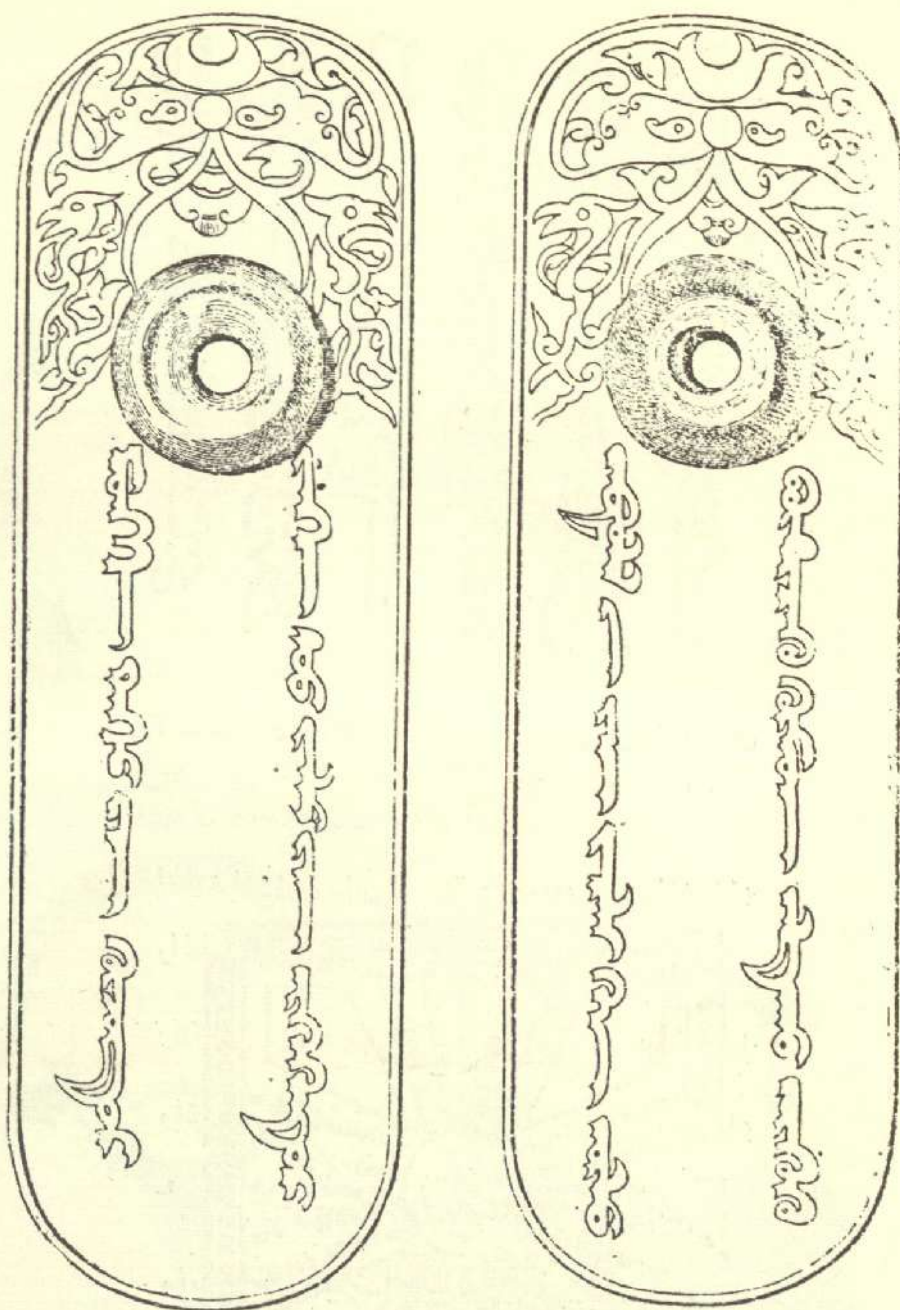
24— Denissus

25— J. B. Chabot, Histoire de Mâr Jabalaha III et du moine Rabban çauama, Paris, 1895, p. 205.

26— Mâr Sehyon

قآن بودند، در بغداد ماردنجا^{۲۷} آنها را با اصرار زیاد روانه اردوی اباقاخان ساخت تا فرمان مطرانی بزرگ نسطوریان شرق را برای او بگیرند. پس از اینکه ایلخان با خواهش آنان موافقت کرد، ربان صوما و مارك خواستند از طریق ارمنستان و گرجستان و خلیج اسکندرون به اورشلیم بروند، ولی بعلت جنگ و ناامنی راه نتوانستند بدانجا برسند و بناچار به بغداد بازگشتند، و تصمیم گرفتند بعوض مسافرت بارض مقدس به چین برگردند، بگسترش کلیسای نسطوری در آن سامان پردازند، ولی بعلت بروز جنگ در ناحیه رود سیحون این کار نیز عملی نگردید. در ۱۲۸۰ (۵۶۷۹ هـ) مطران ماردنجا فوت میکند و مارك بجای او انتخاب میشود و لقب یاه بالاهاه (که عنوانیست شبیه هبةالله) را میگیرد و آباقاخان در سیاه کوه آذربایجان عنوان مطرانی بزرگ نسطوریان را بدو میدهد.

در زمان سلطنت ارغون ربان صوما با «یرلیغ و پایزه مخصوص، دو هزار مثقال طلا و سیصد رأس اسب خوب» بسفارت بدربار پادشاه بیزانس، پاپ، فیلیپ لوبل و ادوارد اول فرستاد میشود. ربان صوما پس از دیدار از آندرونیکوس، پادشاه قسطنطنیه، هنگامی بهرم میرسد که هنوز یوس چهارم فوت کرده بود. کار دینالها بیشتر از مسائل سیاسی علاقمند بدانستن عقاید مذهبی ربان صوما بودند. او از طریق جنوا بپاریس میرود و نامه ارغون را که بخط ایغوری نوشته شده بود و بیش از شش پا طول داشت به فیلیپ لوبل تقدیم میکند و سپس در گاسگونی (احتمالا در شهر بردو) بحضور ادوارد اول میرسد و با احترام زیاد از او پذیرائی میشود. مترجم «سرگذشت ربان صوما» هنگام ترجمه آن از فارسی بسریانی بعضی قسمتهای آنرا مختصر کرده است و از نحوه سازگشت او از اروپا چیزی نمیگوید. ربان صوما پس از مدتی اقامت در دربار ارغون به مراغه میرود و عاقبت در ۱۲۹۳ (۵۶۹۳ هـ) در بغداد فوت میکند.



پشت و روی يك پایزه نقره‌ای بخط ایغوری که در ۱۸۴۵ در نزدیکی رودخانه دنپپر یافته شده است. پایزه، که گویا از کلبه چینی Pai-tseu به معنی لوحه مشتق است، در واقع سفارش نامه‌ای بوده که بگردن می‌آویختند و دارندة آنرا از مزایای بسیاری برخوردار میکرده است. در بعضی از تواریخ فارسی ذکر «پایزه سر شیر» نیز میشود که نشان میدهد عکس شیر به عنوان آرم حکومتی، که بر روی سکه های دوره سلجوقی نیز دیده میشود، در زمان مغولان نیز رواج داشته است. اندازه این عکس نصف اندازه پایزه میباشد.

کسریان کسریان کسریان
 کسریان کسریان کسریان
 کسریان کسریان کسریان
 کسریان کسریان کسریان
 کسریان کسریان کسریان
 کسریان کسریان کسریان

بالا - مهرخان بزرگ گئوگت بزبان مغولی وبخط ایغوری
 پائین - مهر متثران ماریاه بالاها سوم بزبان ترکی بخط
 سریانی باخطوط عربی درکنار آن.

الالهه باختراروح القدس واز عنده من الطهارة وحسب الشیاسة



جمع الایا و الرمبا و ابنة البیعه الذیر تحت ولایتہ ان شیا عده



تصاویر پادشاهان مغول از قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی. (بالادست چپ) چنگیزخان (۱۲۰۶-۱۲۲۷) - (راست) اوگدای (۱۲۰۶-۱۲۲۷) - (پائین دست چپ) قوبلای (۱۲۶۰-۱۲۹۴) - (راست) تیمور اولجایتو (۱۳۰۶-۱۳۹۴).

دوست ربان صوما، ماریاه بالاهه در زمان سلطان احمد تکو دار مورد تهمت واقع میشود و بزندان میفتد ولی بعد آزاد میگردد. بقیه زندگی ماریاه بالاهه پس از مرگ ارغون تامرک خود او یعنی از ۱۲۹۱ تا ۱۳۱۷ (۶۹۰ تا ۷۱۷ هـ) صرف کشاکش با مسلمانان و صیانت از پیروان خود میشود: یک بار در تبریز امیر نوروز قصد قتل او را میکند، ولی ماریاه بالاهه فرار کرده جان بدر میبرد، چندین بار بدر بارغازان، کیخا تو و اولجایتو میرود و میخواهد که عیسویان از پرداخت جزیه معاف شوند، یکبار نیز غازان گویا بخواهش او، رشیدالدین فضل الله را بدآوری بین مسلمانان و عیسویان میفرستد.

این قسمت کتاب حاوی اطلاعات جالبی است درباره حکومت ایلخانان و رفتار آنها نسبت به نسطوریان و عصری را نشان میدهد که در آن تعصب مذهبی بحدی بود که مسلمان یا مسیحی نسبت بغیر همکیش خود انسانیت و نوع دوستی روا نمیدید و از هر فرصتی برای تعدی نسبت با و استفاده میکرد. در ضمن نشان میدهد چگونه و قتیکه سرحدات ایلخانان وضع ثابتی پیدا کرد و آنها دیگر نمی توانستند حرص چپاول و غارتگری خود را با گشودن نواحی جدید اقناع کنند، بگرفتن مالیات های تازه از اتباع خویش میپرداختند. از تمام اصناف تامی توانستند مالیات می گرفتند و گاه گاهی نیز بشروت وزیران خود که از همین راه جمع شده بود چشم می دوختند، و آنها را از هست و نیست ساقط می ساختند.^{۲۸} ماریاه بالاهه نیز بکرات از مبالغ گزافی که بعناوین مختلف از او می خواستند شکایت میکند.

ارغون گذشته از ربان صوما فرستادگان دیگری نیز باروپا روانه کرد. یکی از سفرای او تاجری جنوایی بنام بوسکارلو دو گیزالفی^{۲۹} بود که از مدتی پیش در خدمت ارغون بسر میبرد و پسرش را نیز بنام ایلخان ارغون

28— Michael Pradwin, *The Mongol Empire, its Rise and Legacy*, London, 1941, p. 373.

29— Buscarello de Ghizalfi

نامیده بود. از نامه قبلی ایلخان^{۳۰} برمیآید که بوسکارلو جزو هیأت ربان- صوما بوده است. بوسکارلو بعنوان رئیس هیأت سفارت از طرف ارغون در سپتامبر ۱۲۸۹ (۵۶۸۸) بخدمت نیکلاس چهارم میرسد.^{۳۱} و سپس راهی پاریس میگردد. نامه ارغون به فیلیپ لوبل طوماریست بخط ایغوری بطول ۶/۵ پا که خلاصه‌ای بفرانسه ضمیمه آنست و در ۱۲۸۹ گویا در چمن سلطانیه^{۳۲} تحریر یافته است. ارغون میگوید چون از عزم لشکر کشی فیلیپ بارض مقدس خبر یافته است با سپاهیان^{۳۳} از ۲۰ فوریه ۱۲۹۱ (۱۷ صفر ۶۹۰) در دمشق خواهد بود و «بیاری خداوند اورشلیم را تسخیر خواهند کرد.» اسم تاجر جنوایی با مختصری بصورت موسکاریل نوشته شده و لقب «قورچی» یا کمانداری ارغون بدو داده شده است.

بوسکارلو همراه «سه نجیب زاده، یک آشپز و شش غلام بچه و هشت رأس اسب»^{۳۳} در ۱۵ ژانویه ۱۲۹۰ (۲۹ ذیحجه ۶۸۸) بلندن میرسد و هدایا و نامه ارغون را تقدیم میدارد.^{۳۴} نامه ای که ادوارد در جواب نوشته است از هدایای او و مخصوصاً اسبها تشکر میکند و مقداری از نفایس انگلستان و چند شاهین که ارغون

30— H. Howorth, op. cit. iii pp. 350-51.

31— J. B. Chabot, «Notes sur les relations du roi Arghun avec l'Occident,» *Revue de l'Orient Latin*, ii, 1894, pp. 570-1.

۳۲— تعیین محل دقیق نوشته شدن نامه مشکل است. لکهارت (در مقاله سابق الذکر) Köndelen را Qonqur-Oleng اسم مغولی سلطانیه میداند. مینورسکی (در «اسامی مغولی امکان در کردستان مگری» Bsoas، ج ۱۹، ۱۹۵۷، ص ۷۱-۷۲) قریه‌ای باین نام را در نزدیکی سقز نام میبرد. مستشرقی دیگر آنرا جایی در نزدیک سراب میداند. رجوع کنید به تحقیق جدیدی که درباره نامه‌های اولیجاتو انتشار یافته است:

A. Mostaert & F. W. Cleaves, *Les Lettres de 1289 et 1305 des Ilkhans Argun et Oljeitu a Phillippe le Bel*, Cambridge Mss. 1962, p. 54.

33— H. Howorth, op. cit. iii, p. 353.

34— Thomas Rymer, *Foedera, Conventions*, i, p. 713.

خواستہ بود ارسال میدارد و وعده میدهد که وقت عزیمت خود را برای گرفتن ارض مقدس اطلاع خواهد داد تا با هم باین امر مهم اقدام کنند. اما این وعده عملی نمیگردد، چون در همین اوان ادوارد گرفتار جنگ با اسکاتلند میشود. ارغون در بهار ۱۲۹۱ (۶۹۰) وفات مییابد، ولی قبل از مرگش بار دیگر بوسکارلو را روانه اروپا میسازد. معلوم نیست بوسکارلو بایران رفته برای دومین سفارت باز میگردد یا هیأتی از مغولان که رئیس آنها چاقان نام داشته در سامبر-۱۲۹۰ بدر بار پاپ میرسند و پیغام ارغون را به بوسکارلو میرسানند. بھر حال اینعده روانه دربار فرانسه ولندن میشوند. و ادوارد سفیری بنام جو فری لانگلی همراه این هیأت میکند که شرح سفر او بایران از طریق جنوا و طرابوزان در دست است، ولی جز مخارج سفر مطلب جالبی ندارد^{۳۵}. هنگامیکه این عده بایران میرسند ارغون فوت کرده و آخرین استحكامات عیسویان بدست مسلمانان افتاده بود. سفیر انگلیس و همراهان بحضور کیخاتو میرسند و اندکی بعد از طریق راهی که آمده بودند یعنی تبریز، خوی، مرند و طرابوزان باز- میگردند و در ژانویه ۱۲۹۳ (صفر ۶۹۲) به جنوا میرسند بدین ترتیب باز میبینیم که ارغون، مثل اباقا، بیش از خود مسیحیان شایق بجنگ با مسلمین بوده ولی بعزت افتراق بین عیسویان کاری از پیش نبرده است.

35— Geoffrey de Langeley

«مخارج سفر جو فری لانگلی به تاتارستان» در Public Record Office لندن در بسته ۳۰۸، شماره های ۱۳، ۱۴ و ۱۵ محفوظ است. رجوع کنید بمقاله سابق الذکر لکهارت در مجله «ایران» (مؤسسه ایران شناسی بریتانیا در تهران)، شماره ۶، سال ۱۹۶۸، و هم چنین به:

Cornelio Desimoni, «I Conti dell, Ambasciata al Chan di Persia nel MCCXCII», Atti della Ligure di Storia D'artia, vol. xiii, pp. 591-643.



غازان خان از جامع التواریخ رشیدی، همسر سوگلی خان باوایتخت نشسته و چهارهمسر دیگر او بر زمین نشسته‌اند. کلاههای پر دار چهارشاهزاده مغول آنها را از دیگران متمایز میسازد. نوازندگان و کاتبان ایرانی و افسران مغول در جلوی تصویر قرار دارند .

پس از ارغون کیخاتو به سلطنت میرسد که جزعیاشی و بی بندوباری کاری نمیکند و هنگامیکه خزانه مملکت را تهی میسازد، مبادرت به چاپ چاو میکند، که آنهم دردی را دوا نمیکند. کیخاتو بدست بایدو کشته میشود و خود او نیز پس از شش ماه بقتل میرسد. چون غازان به امیرنوروز وعده داده بود که اگر بسلطنت برسد قبول اسلام خواهد کرد، در شعبان ۶۹۴ (ژوئیه ۱۲۹۴) بادهزار نفر از لشکریان خود ب مذهب تشیع درمی آیند با شروع سلطنت او در همین سال بالاخره اسلام دین رسمی ایلخانان میشود و ایران بطور قطعی از تابعیت خان بزرگ بیرون میآید. غازان که برای حفظ قدرت خود بدوست و خویشاوند ابقا نمیکرد، بعلت همدینی باممالیک مصر دوستی نکرد و تا آخر عمر با آنها جنگید. او در اوایل به پیروان ادیان دیگر سخت گرفت، ولی بعداً چون بادختر هیتوم پادشاه ارمنستان صغیر ازدواج کرد با عیسویان مدار نمود و سعی کرد که از آنها در مقابله باممالیک یاری جوید. هنگامیکه سردار لشکر او بنام قتلغ بیاری قشون ارمنستان دمشق را گرفت و بر سوریه استیلا یافت، غازان سفیری بدربار هانری پادشاه قبرس فرستاد تا در برابر مصریان متحد شوند. هانری لشگری به سرداری برادر خود بشمال سوریه و جزیره ارواد فرستاد، ولی چون غازان سخت مریض شده بود، قتلغ راه مراجعت را در پیش گرفت و عیسویان نیز بناچار عقب نشستند. تا بدین ترتیب تمام سوریه بدست ممالیک افتاد و در سال ۱۳۰۲ (۷۰۲ هـ) آخرین مستملکات مسیحی در جزیره ارواد بتصرف آنها درآمد.

از اسناد دیپلوماسی دوره سلطنت غازان نامه ایست از جیمزدوم پادشاه آراگون که توسط سفیر او پدروسالیو ورو^{۳۶} از اهالی بارسلون فرستاده شده است و خطاب «به بزرگترین و با قدرت ترین پادشاه مغولان، غازان، شاهنشاه شرق» میباشد. در این نامه که مورخ مه ۱۳۰۰ (رمضان ۶۹۹) می باشد^{۳۷} جمیز

36— Pedro Salivero

37— Abel Remusat, op. cit. pp. 386-7.

از پیروزی غازان بر «دشمنان خدا» (یعنی مسلمانان) اظهار خوشحالی میکند و میگوید حاضر است کشتی، نفرات و اسب بفرستد، بشرطی که یک پنجم ارض-مقدس را بدو واگذار کند و به اتباعش اجازه دهد که آزادانه برای زیارت بدانجا روند.

روابط غازان با اکثر سلاطین مسیحی معاصر خود دوستانه بود: در سال ۱۲۷۰ (۶۶۹) قتلغ سردار ارتش او حمص را بیماری چهل هزار تن از افراد پادشاه ارمنستان می گیرد و لشکر «پادشاه اسلام» مانند صلیبیون شهرهای اسلامی را بباد غارت میدهند. غازان در سال ۱۲۷۲ (۶۷۱) با دختر پادشاه استانبول، که رشیدالدین فضل الله او را فاسلیوس میخواند، ازدواج میکند.^{۳۸} این فاسلیوس همان آندرو نیکوس دوم پادشاه بیزانس است که از ۱۲۸۲ تا ۱۳۲۸ (۶۸۱-۷۲۹ هـ) سلطنت کرده و بگفته یکی از تاریخ نویسان بیزانسی^{۳۹} در ۱۳۰۴ (۷۰۴) خواهر خود بنام ماریا را نیز بهمسری غازان در آورده است.^{۴۰} غازان بخاطر این وصلت در مقابل ترکان عثمانی از این پادشاه حمایت میکند.^{۴۱} کشاکش ممتدی که بین غازان و سلطان مصر وجود داشت باعث میشود که غازان بفکر کمک از پادشاهان اروپایی بیفتد و نقشه قدیم آباقو ارغون را تعقیب نماید. او در سال ۱۳۰۲ (۷۰۲ هـ) بوسکارلو جنوایی را باروینا میفرستد. بوسکارلو که سومین سفارت خود را انجام میداده است در اواخر

۳۸- ایلچیان «پادشاه استنبول با تحف و هدایا برسیدند و پیغام دادند که فاسلیوس می خواهد در سایه پادشاه اسلام باشد و دختر خویش با اسم قومانی به بندگی فرستد.» تاریخ مبارک غازانی، چاپ کارلیان، لندن، ۱۹۴۰، ص ۱۴۳.

39- De Michaele et Andronice Palaelogis, Georgios Pachymeres, Bonn, 1835, p. 402.

۴۰- پیش اهل سنت ازدواج با یک زن و درعین حال با عمه و یا خاله او حرام است (صحیح بخاری، کتاب نکاح، باب ۲۸-۲۷)، ولی در تشیع اگر عمه و یا خاله زن رضایت دهد جایز است (فضل الخطاب، اثر حاج محمد کریم خاں، تهران، ۱۳۰۲ هـ.ق، ص ۱۲۷۷). شاید غازان ماریا را پس از فوت قومانی گرفته باشد.

41- H. Howorth, op. cit. iii, p. 464.

همین سال در پاریس به حضور فیلیپ لوبل میرسد و پس تکرار نقشه اتحاد سابق
 اورا مطمئن میسازد که غازان بدین عیسی در آمده است، ۴۲ سپس بانگلستان
 به حضور ادوارد اول میرود. غازان گویا از عدم همکاری قدرت های مسیحی
 شکایت کرده بوده است، چون ادوارد در جواب خود (مورخ ۱۲ مارس ۱۳۰۳ -
 ۲۱ رجب ۷۰۲) ۴۳ میگوید که اختلافات موجود بین پادشاهان مسیحی بر طرف
 گشته است و همه آنها برای باز گرفتن ارض مقدس متحد خواهند گشت.
 ولی در باز گشت بوسکارلو بایران وضع تغییر کرده بود: پادشاه ارمنستان
 باممالیک صلح کرده و غازان شکست سختی در مرج الصفر خورده بود. غازان
 پس از این شکست مدت زیادی زنده نمی ماند تا نقشه های خود را اجرا کند.
 پس از غازان برادر ناتنی او که مادرش مسیحی بود و بنام نیکلاس اورا
 تعمیر داده بود، بنام سلطان محمد خدا بنده به سلطنت میرسد، چون شش ماه
 پیش از سلطنت مسلمان گشته بود. خدا بنده نیز رویه غازان را در پیش میگیرد و
 بزودی دو فرستاده به حضور پاپ کلماں پنجم، فیلیپ لوبل، ادوارد اول و دو ج
 و نیز میفرستد. یکی از این دو نفر مغولی بنام ماملاق بود و دیگری توماس اوجی
 نام داشت که «ایلدوچی» یا «سلاحدار» سلطان بود. نامه اولجایتو پادشاه
 فرانسه که در آرشیو پادشاهان فرانسه محفوظ است بر روی طوماری از کاغذ
 کتان بطلون ده پا بخط او یغوری نوشته شده است. این نامه دارای پنج مهر
 بزرگ و مخصوص بخط چینی است، در حالیکه نامه های آبقا معمولاً شش پا
 درازا و سه مهر مخصوص دارند. اولجایتو بدین وسیله خواسته است احترام
 بیشتری نسبت پادشاه فرانسه مبذول دارد. خلاصه نامه اینکه، اکنون بیماری
 خداوند اختلافات بین مغولان از میان رفته و از حدود چین تا داشت مغان و

42 - Abel Remusat, op. cit. p. 388.

۴۳ - اصل این نامه و نامه دیگر ادوارد به اسقف عیسویان شرق در جلد اول (ص ۹۴۹)
 Foedera توسط Rymer داده شده است. تاریخ نامه اول ۱۲ مارس ۱۳۰۲ است
 که بگفته آبل رموسا اشتباه بوده در عوض ۱۳۰۳ درست است.

اقتصادی غرب امنیت برقرار شده است، اونیز به پیروی از نیات پدر و برادر ارشد خویش خواهان دوستی و اتحاد با پادشاه فرنگ علیه کسانی است که نمیخواهند به آنها به پیوندند.^{۴۴} این نامه در ۱۳۰۴ (۷۰۴هـ) در اوچان (Aliwan) نوشته شده است، ولی از جواب فیلیپ لوبل اطلاعی در دست نیست. از طرف دیگر نامه اولجایتو به ادوارد اول در دست نیست، در حالیکه دو نامه در جواب از پسر او، ادوارد دوم موجود است.^{۴۵} جالب اینکه گویا فرستادگان اولجایتو اسلام آوردن او را مکتوم داشته اند، چه در نامه های ادوارد دوم و پاپ کلمان پنجم^{۴۶} او را پادشاهی مسیحی انگاشته اند. دو نامه ادوارد دوم یک مورخ ۱۶ اکتبر ۱۳۰۷ (۱۷ ربیع الاخر ۷۰۷) و دیگری مورخ ۳۰ نوامبر همان سال (۳ جمادی الاخر) میباشد. در اولی ادوارد از رسیدن سفرای ایلخان اظهار خوشوقتی مینماید و میگوید بجای پدر به تخت سلطنت نشسته است و هدفهای او را دنبال خواهد کرد. نامه دوم که عنوانش خطاب به «امپراطور تاتاران در مورد ریشه کن ساختن الحاد مسلمانان»^{۴۷} است، چنین ادامه مییابد:

«اگر اطلاعات ما درست باشد کتب این فرقه لعنتی زوال قریب الوقوع آنرا خبر میدهند. پس نقشه ستودنی خود را تعقیب کنید و امیدواریم که در نیت ریشه کن ساختن این فرقه شریر موفق شوید. چند مرد نیک، روحانی و دانشمند عازم دربار شما هستند تا بیماری خدا مردم شمارا به آئین کاتولیک که جز آن راه رستگاری نیست، رهبری کنند، و به آنان اصول این دین را تعلیم دهند و بجنگ بافرقه ناستوده محمد تشویق کنند. اینها عبارتند از برادر ویلیام از دسته واعظین و مطران شهر لیدا (Lydda) و همراهان محترم او»^{۴۸}

44— Abel Remusat, op. cit. pp. 389-396 & Mastaert, op. cit. pp. 56-7

45— H. Howorth, op. cit. iii, pp. 575-6.

46— Ibid. pp. 575-6.

47— Imperatori Tartarum, de haerese Mahomentana extirpanpa, T. Rymer, Foedera, ii, part i, p. 18.

48— H. Howorth, op. cit. p. 576.

این قسمت از نامه عیناً ترجمه شد تا طرز فکر مسیحیان آن روزگار نسبت به مسلمین معلوم شود. البته در عصری که تعصبات دینی در اوج خود بود و اگر کسی از فرقه دیگری غیر از کاتولیک بود او را کافر و مهدور الدم میشمردند، نباید انتظاری غیر از این داشت و ادبیات اروپائی تا قرن نوزدهم پر است از تهمت های ناروا به پیغمبر اسلام این گفته که روزگار اسلام پایان آن نزدیک است قبلاً نیز چند بار در عالم مسیحیت پیدا شده بود.^{۴۹} مثلاً با اعتقاد یکی از نویسندگان این دوره بنام ویلیام طرابلسی با از میان رفتن آخرین خلیفه عباسی روزگار اسلام نیز بسر میرسد،^{۵۰} و انعکاسی از این عقاید در نامه ادوارد دوم می بینیم. توماس رایمردر کتاب Foedera (ص ۱۸) دو نامه دیگر در حق این مبلغین میدهد که به پاپ و پادشاه ارمنستان خطاب شده است. با وجود تحقیقاتی که لکهاردر اسناد مر بوط به فرقه برادران فرانسیسکن کرده است،^{۵۱} از رسیدن برادر ویلیام و همراهانش به ایران اطلاعی در دست نیست.

بنظر میرسد که توماس ایلدوچی به تحریک مسیحیان شرق و خاصه ارمنستان که مشتاقانه خواستار یک لشکر کشی از طرف صلیبیون علیه دشمن آشتی ناپذیر خود سلطان مصر بودند، به پاپ نیز مثل پادشاهان فرانسه و انگلستان، ازدادن هر گونه اطمینان خاطر ی خودداری نکرده است. پاپ در نامه ای که بتاريخ اول مارس ۱۳۰۸ (۵ رمضان ۷۰۷) به اولجایتو نوشته است میگوید: « ما بامسرت تمام از نامه ها و گفته های (سفیر شما) دانستیم که ما را تشویق بگرفتن ارض مقدس کرده اید و وعده نموده اید هنگامیکه لشکر مسیحی بارمنستان برسد دو بیست هزار اسب و دو بیست هزار گندم در آنجا حاضر کنید و خود با صد هزار سوار عازم ارض مقدس شوید تا مسلمانان

۴۹- رجوع کنید بمقاله نگارنده تحت عنوان «صو غربیه للعرب»، حواری، بیروت، السنة الاولى، ۵، ۱۹۶۳، ص ۵-۱۴، و کتاب بسیار جالب نورمن دانیل بنام:

Islam and the West: the Making of an Image, Edinburgh, 1962.

50- Ibid. p. 122.

51- Lockhart' op. cit. p. 30.

را بیرون برانید... این مژده ایست برای روح ما، و شما چون فرشته Abakvi هستید که با مر خداوند در غار شیران بکمک دانیال آمد...»^{۵۲}

احتمال اتحاد اولجایتو با قدرت های مسیحی غرب بقدری زیاد شده بود که جمیز دوم پادشاه آراگون در همین اوان بوسیله سفیر خود Peter Desportes نامه ای به اولجایتو میفرستد و از او میخواهد تا اجازه دهد که اتباع آراگون، اراهنه، یونانیان و دیگر مسیحیان، هنگام پیاده شدن در خشکی اسلحه و آذوقه مورد نیاز خود را آزادانه خریداری کنند و در لشکر گاه معینی گرد آیند.^{۵۳} این بار نیز مثل دفعات پیش از این اقدامات نتیجه ای حاصل نمیشود. اولجایتو بسال ۷۱۶/۱۳۱۶ ه فوت میکند و پسرش ابوسعید بجایش به تخت می نشیند که خردسال بود و سالهای اول سلطنتش صرف فرو نشانیدن سرکشی امرای داخلی میگردد. در این اختلافات و دشمنی های بین امرا خواجه رشیدالدین فضل الله، یکی از شخصیت های بزرگ و بی نظیر تاریخ شرق، بسعایت رقیبش تاج الدین علی شاه جیلانی کشته میشود. پس از مرگ ابوسعید در سال ۷۳۶/۱۳۳۵ دوران اقتدار ایلخانان پایان میرسد. و نواحی مختلف ایران بدست سلسله های کوچک چون جلایریان، سربداریان، چوپانیان، آل کورت و غیره میفتد و قلمروی بزرگ ایلخانان به ملوک الطوائفی آشفته و نا امنی مبدل میگردد و دیری نمی پاید که موج یغماگریهای تیمور ایران را فرا میگیرد. ابوسعید در ۷۲۳/۱۳۲۳ میلادی با سلطان مصر صلح میکند و رودخانه فرات مرز بین دو کشور میگردد و سوریه تماماً به مصر واگذار میشود. کسی که پیش از همه در این میان ضرر میکند پادشاه ارمنستان

52— H. Howorth' op. cit. p. 576-7.

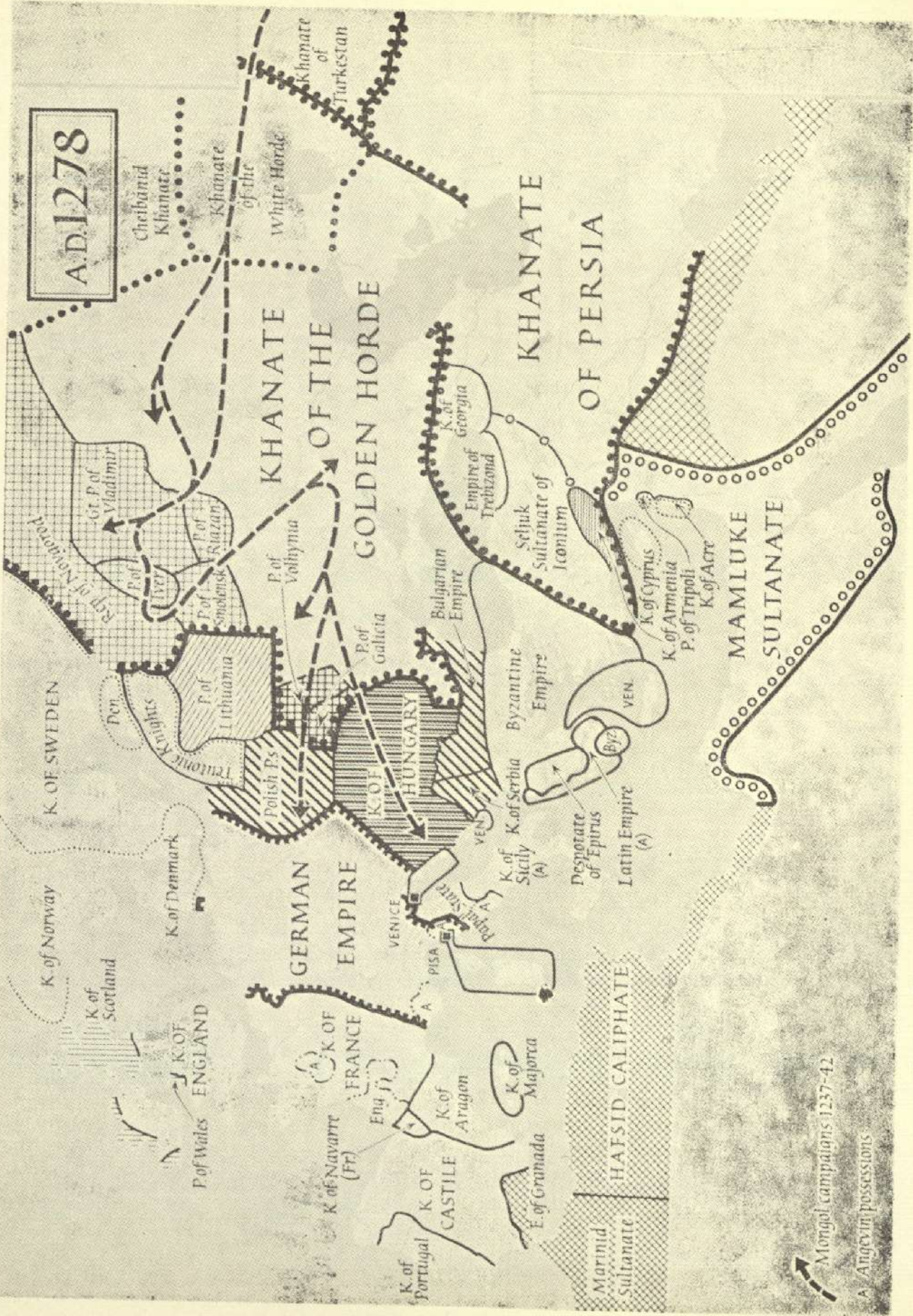
۵۳— این نامه که توسط آبلرموسا (ص ۴۰۲) نقل شده بوسیله D. martin Fernandez de Navaretto انتشار یافته است و تاریخ آن ۱۲۹۳ می باشد. چون عنوان نامه خطاب به اولجایتو است و او در این تاریخ بسلطنت نرسیده بود، بنظر میرسد که اشتباهی رخ داده باشد. آبلرموسا تاریخ آنرا ۱۳۰۷ می داند.

صغیر یا کیلیکیه بود که سالها رابط بین قدرت‌های غربی و مغولان بشمار میرفته است و باین ترتیب طعمه مصر میشود. در ژوئیه ۱۳۲۲ (رجب ۲۲) پاپ ژان بیست و دوم که در آوینیون اقامت داشت نامه‌ای خطاب به ابوسعید نوشته روابط دوستانه گذشته را یادآور میشود و از او می‌خواهد که آرامنه بیچاره را از تاخت و تاز مصریان و ترکه‌ها حفظ کند.^{۵۴}

درنامه دیگری او ابوسعید را به مسیحی شدن و تجدید روابط دوستانه سابق تشویق میکند. گرچه روابط تجارتنی و تبلیغات مذهبی مدتی ادامه می‌یابد، ولی دیگر نه موجبات سیاسی در میان بود و نه مسیحیان قلمرویی ایلخانان نفوذ سابق را داشتند تا نقشه اتحاد با غرب را عملی سازند.

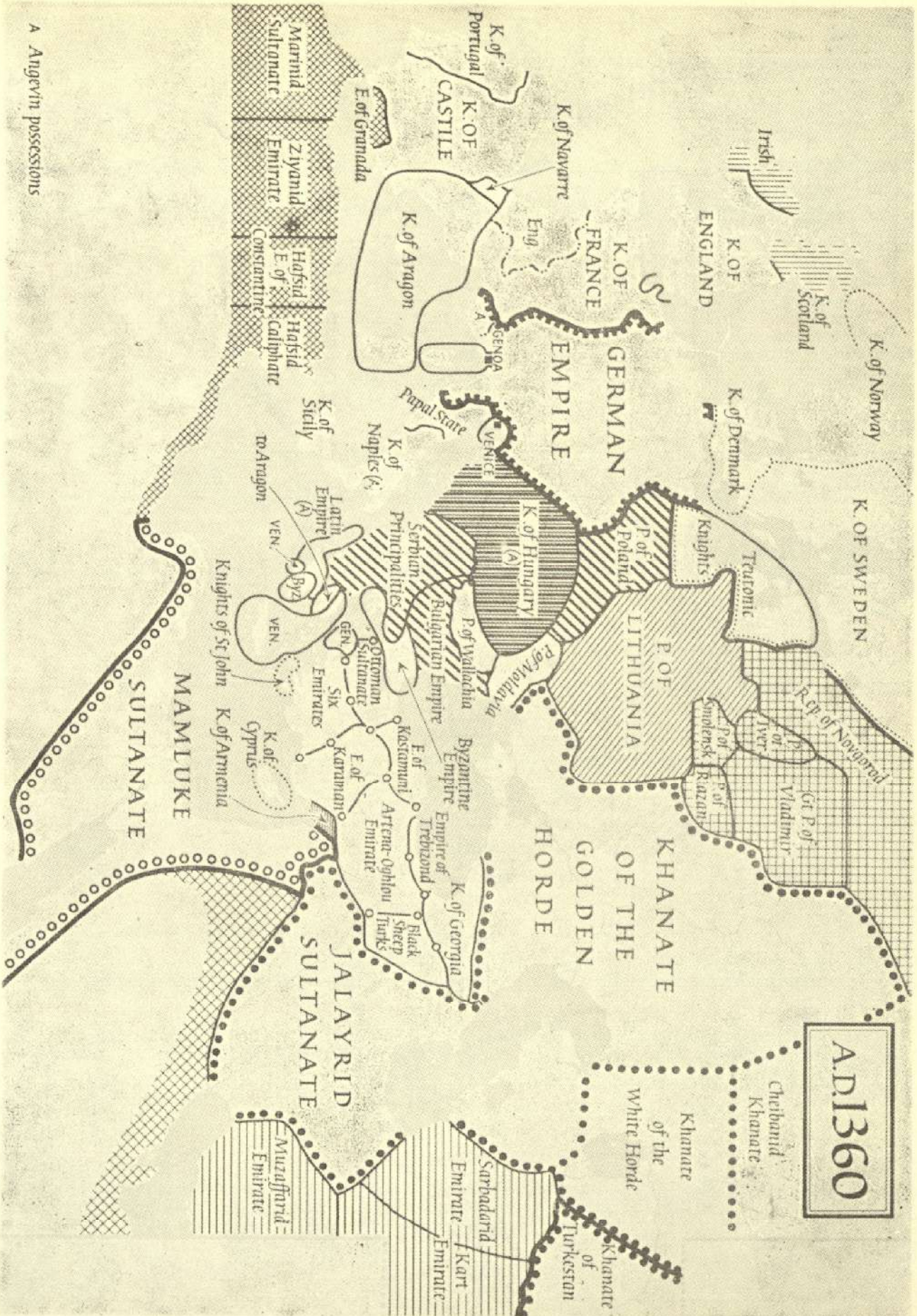
«بقیه در شماره آینده»

54— H. Howorth, op. cit. pp. 602-3.



نقشه سیاسی اروپا و خاورمیانه در ۱۲۷۸ میلادی (از اطلس تاریخی پننگرتن تألیف (Calin Mc Evedy)

A.D. 1360



A Angevin possessions

نقشه سیاسی اروپا و خاورمیانه در ۱۳۶۰ میلادی (از اطلس تاریخی پتگورن تألیف کارلین مک اونی)

سه اثر

تاریخی در زید گناباد

تقدم

دکتر عباس زمانی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تهران

سه اثر تاریخی در زبید گناباد

گناباد در قبل از اسلام
معبّر داخلی فلات ایران و
قسمتهای شرقی آن و، بموجب
اشعار شاهنامه فردوسی، محل
برخورد و میدان جنگ
لشکریان ایران و توران بوده
است.^۱

بقلم

دکتر عباس زمانی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه تهران

این معبر در سمت جنوب
از دو راه به قلب فلات ایران
راه می یافت و در کنار هر یک از
دو راه بناها و استحکاماتی
ایجاد شده بوده است:

اول تنگل کلات که
طریق اصلی محسوب می شده
و فعلاً راه آسفالت گناباد -
فردوس از آن میگذرد و آثار
قلعه فرود کلات گناباد در کنار
شرقی آن بچشم میخورد.^۲

۱ و ۲ - به شماره مخصوص دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران،
بررسی های تاریخی، ص ۳۸۹ تا ۳۹۲، نوشته نگارنده مراجعه شود.

دوم تنگل زبید که از گردنهٔ امرود کوه، سی کیلومتری جنوب غربی هرگز گناباد، می گذشته و فعلاً نیز بصورت يك راه مالرو نسبتاً وسیع است و سه اثر تاریخی مورد بحث در این مقاله در دوسوی آن قرار دارد.

در ابتدای این تنگل قریه زبید (شکل ۱)، که در حدود یک هزار و دو بیست نفر جمعیت دارد واقع است. هوای آن در زمستان معتدل و در تابستان خنک و مطبوع است. زبید در قدیم زبید نام داشته ۳ و جنگ یازده رخ در کنار آن اتفاق افتاده است. ۴

بموجب اشعار فردوسی شاعر گرانقدر ایران گودرز سردار لشکر ایران و پیران سردار لشکر توران دست از جنگ میکشند و برای جلوگیری از خونریزی و کوتاه کردن راه مبارزه پیمان جنگ تن به تن می بندند. ۵ به موجب این پیمان یازده جفت مبارز، از هر جفت یکی ایرانی و دیگری تورانی با هم مبارزه میکنند: اول فریبرز با گلباد

نخستین فریبرز گرد دلیر	ز لشکر برون تاخت برسان شیر... ۶
دوم گیو با گروهی زره	
و دیگر گروهی زره دیو نیو	برون رفت با یور گودرز گیو... ۷
سوم گرازه با سیامک	

۳ - دو سالار هر دو ز کینه بدرد
یکی سوی کوه گناباد برفت
همی روی بر گاشتنده از نبرد
یکی سوی زبید خرامید تفت؛
شاهنامه فردوسی، تصحیح اغوستوس و ولرس، آیدن، مطبعة بریل، ۱۸۸۰ میلادی، ص ۱۲۲۳.

۴ - ایضاً همان شاهنامه، ص ۱۲۳۱ تا ۱۲۴۵.

۵ - بگردند پیمان و گشتند باز گرفتند کوتاه راه دراز؛
ایضاً همان شاهنامه ص ۱۲۲۳.

۶ تا ۱۶ - ایضاً همان شاهنامه بترتیب صفحات ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲.

- سه‌دیگر سیامک ز توران سپاه
چهارم فروهل بازنگله
پنجم رهام بابارمان
به پنجم چورهام گودرز بود
ششم بیژن باروئین
ششم بیژن گیو و روئین دمان
هفتم هجیر باسپهرم
برون تاخت هفتم ز گردان هجیر
هشتم گرگین باندریمان
چو گرگین به هشتم بشد کینه خواه
نهم برته با کهرم
نهم برته با کهرم تیغ زن
دهم زنگه شاوران باخواست
دهم راز گردان و جنگ آوران
یازدهم گودرز باپیران
چنانشد که پیران ز توران سپاه
سپهدار ایران و توران بهم
دراوج مبارزه پیران با دست شکسته به سوی کوه میگریزد و می میرد.
گودرز او را تعقیب میکنند و پس از دیدن جسد خون آلود او به نزد لشکر
برمیگردد. ۱۷.

بدیدش بدانگونه افکنده خوار
سرش را بدان سایه برجای کرد
چکان خون ز بازوش چون آب جوی

۱۷ - چو گودرز بر شد بر آن کوهسار
درفشش به بالین ابرپای کرد
سوی لشکر خویش بنهاد روی
ایضاً همان شاهنامه ، ص ۱۲۴۵ .

نگهبانان ایران و توران در کوه ریبد^{۱۸} و کوه گنابد^{۱۹} شکست پیران را می فهمند^{۲۰} و لهاک و فرشیدورد، دلیران لشکر پیران، راه توران را پیش می گیرند.^{۲۱}

کیخسرو به ریبد می آید^{۲۲} و فرمان دفن پیران و یسه را میدهد.^{۲۳} تورانیان زینهار میخوانند و کیخسرو موافقت میکند و پس از چندی توقف در ریبد آهنگ شاه گنگ مینماید.^{۲۴}

آثار موضوع این مقاله و موجود در طرفین تنگل زیبد که عبارت است از :

- ۱- قلعه مخروبه زیبد. (شکل ۱ تا ۵)
 - ۲- قلعه مخروبه شاه نشین. (شکل ۸ و ۹)
 - ۳- قبر پیران و یسه و درب صوفه. (شکل ۱۰ تا ۱۲)
- اشعار شاهنامه را تأیید میکند.

- | | |
|---|---|
| <p>بگوش آمد از کوه ریبد فغان</p> <p>بدید آن شکفتی و آمد دوان
از اندازه دیدار من خیره نیست
همه رنجها سر بر سر گشت خاک
پدید آمد و دشت شد لا جور</p> <p>خود از گنبد چرخ گردان بگشت
بیامد بر آن دشت با فر و جاه</p> <p>بر آورد سر تا بگردن سپهر
کمر بر میان و بر سر کلاه</p> <p>درم داد و دینار و هر گونه چیز
بنزد بزرگان و آزادگان
که داریم آهنگ زی شاه گنگ؛</p> | <p>۱۸ - هم اندر زمان از لب دیده بان
ایضاً همان شاهنامه ، ص ۱۲۴۸.</p> <p>۱۹ و ۲۰ - ز کوه گنابد همی ید بان
چنین گفت گر چشم من تیره نیست
ز ترکان بر آورد یزدان هلاک
وزان سوی ریبد یکی تیره گرد
ایضاً همان شاهنامه ، ص ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹.</p> <p>۲۱ - ایضاً همان شاهنامه ، ص ۱۲۵۲.</p> <p>۲۲ - چو از روزنه ساعت اندر گذشت
جهاندار خسرو بنزد سپاه
ایضاً همان شاهنامه ، ص ۱۲۶۳.</p> <p>۲۳ - یکی دخمه فرمود خسرو بمهر
نهادند مر پهلوان را بگاہ
ایضاً همان شاهنامه ، ص ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶.</p> <p>۲۴ - به ریبد ببید شاد یک هفته نیز
فرستاد هرسو فرستادگان
که زی در گه آیند با ساز جنگ
ایضاً همان شاهنامه ، ص ۱۲۷۱.</p> |
|---|---|



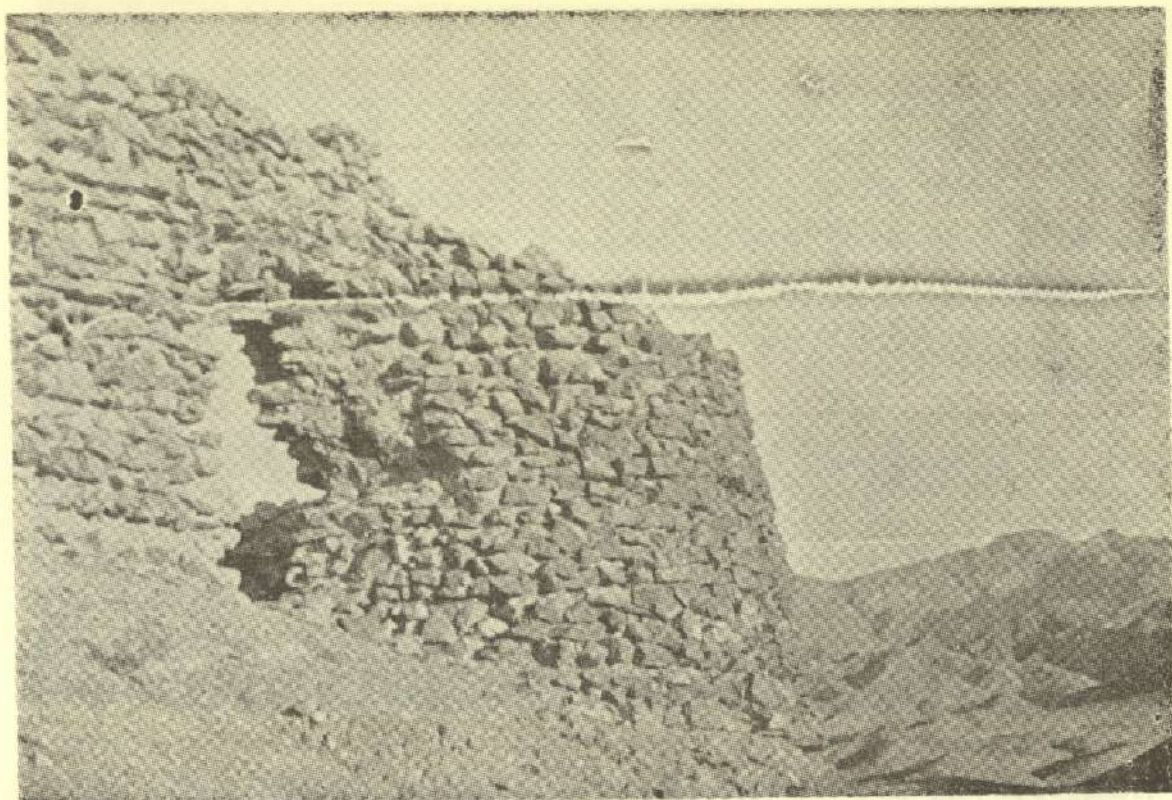
شکل ۱

منظره قریه زیدگاناباد - در سمت چپ بترتیب قلعه مخروبه و قلله مخروطی سرچشمه زید دیده میشود.



شکل ۲

قلعه مخروبه زید گناباد . عکس از سمت جنوب گرفته شده است .



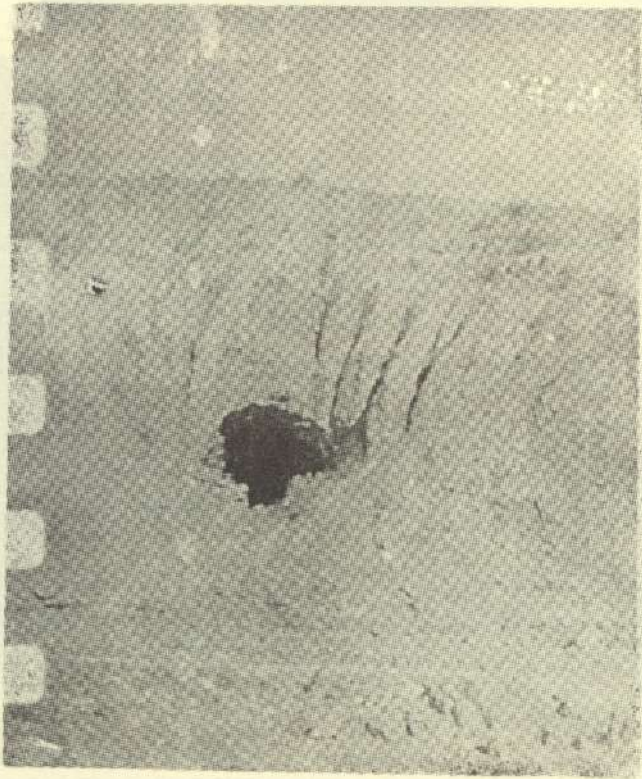
شکل ۳
قسمتی از دیوار جنوب و برج گوشه جنوب شرقی قلعه مخروبه زبید گناباد .



شکل ۴
برج گوشه جنوب غربی قلعه مخروبه زبید گناباد
(۶)



شکل ۵
دیوار شمال قلعه مخروبه زبید گناباد از داخل .



شکل ۶
غاری در لبه غربی تنگل زبید .



شکل ۷

منظره‌ای از چشمه مجاور قلعه سرچشمه زید گناباد .



شکل ۸

انتهای قلعه سرچشمه که قلعه شاه نشین زید گناباد در بالای آن قرار داشته است .



شکل ۹
سمت غربی چاه قلعه شاه‌نشین زبید گناباد



شکل ۱۰
درب صوفه (ایوان) پیر (پیران ویسه) که درختان انبوه جلو آن را
گرفته ولی هلال طاق آن نسبتاً روشن است .

(۹)

الف - قلعه زبید

آثار این قلعه در جنوب غربی زبید، ابتدای تنگل، و روی یک تپه به ارتفاع حدود ۲۵ متر قرار دارد. (شکل ۲)

نقشه آن تقریباً مستطیل بطول ۴۳ و عرض ۳۰ متر و در چهار گوشه دارای برجهای مدور است. این قلعه نسبتاً کوچک است ولی در اطراف آن آثار بعضی قسمتهای ساختمانی از جمله بقایای دوحوض در شمال شرقی و شمال غربی وجود دارد که احتمالاً میرساند مساحت بیشتری در زیر آن قرار داشته است. قلعه زبید از نظر شکل ساده و از لحاظ ابعاد تقریباً نامنظم است به نحوی که ضلع شرقی بلندتر از ضلع غربی است و برجهای گوشهها در مقطع افقی دایره کامل نیست و با مقایسه چهار برج تفاوتی بچشم میخورد.

برج شمال شرقی : قطر بلندتر ۳۱۰ سانتیمتر

- » قطر کوتاهتر ۲۸۲
- » کلفتی دیوار ۱۲۵
- » برج شمال غربی : قطر بلندتر ۳۸۰
- » قطر کوتاهتر ۳۵۲
- » کلفتی دیوار ۱۲۵
- » برج جنوب شرقی : قطر بلندتر ۲۹۷
- » قطر کوتاهتر ۲۴۳
- » کلفتی دیوار ۱۷۳
- » برج جنوب غربی : قطر بلندتر ۳۶۴
- » قطر کوتاهتر ۳۱۰
- » کلفتی دیوار ۱۲۵

به طوریکه ملاحظه میشود قطر داخلی برجاها بین ۳۸۰ تا ۲۴۳ سانتیمتر

تغییر میکند و قطر خارجی نسبتاً دارای اختلاف کمی است اما ضخامت چهار دیوار، که ارتفاع آنها بین ۳۲۱ تا ۵۱۰ سانتیمتر است، مساوی و درست ۱۲۰ سانتیمتر است.^{۲۵}

در داخل قلعه فعلاً انبوهی از سنگهای مختلف الشکل رویهم انباشته شده و تشخیص نقشه و طرح قسمتهای مختلف ساختمانی دشوار است. مصالح عمده قلعه زیبد، نسبت به آنچه مشاهده میشود، عبارت است از: سنگ در دیوارها، گل رس مخلوط با گچ در ملاط و آجر و ساروج در آب انبار در میان سنگهای درون قلعه، آجرهای معدودی هم بچشم می خورد و احتمال می رود پوشش قسمتهای مختلف ساختمان از آجر بوده است. اضافه بر سقف، در بعضی دیوارها از جمله آب انبار مدوری که بقطر حدود ۵ متر در شمال غربی قلعه و دامنه تپه بچشم می خورد، نیز آجرهای خاکی رنگ و صورتی بکار رفته است. آب قلعه از طریق تنگل زیبد (به اصطلاح محل آب کوه) تأمین میشود و اثر مجرای آب در فاصله تقریباً سیصد متری جنوب قلعه قابل تشخیص است. در این محل آسیابی وجود دارد که تا سالهای اخیر قابل استفاده بوده و بنای آن نسبتاً جدید بنظر می رسد و لسی تنوره مخروطی شکل آن که از سنگ و ملاط گچ و ساروج ساخته شده احتمالاً هم عصر قلعه و برای مصرف آن بوده است. در چند متری این آسیا و سمت غرب تنگل یک غار (شکل ۶) وجود دارد که هنگام مراجعه نگارنده پر از زنبور-های سرخ بود و مطالعه آن میسر نگردید.

ب - قلعه شاه نشین :

در مغرب تنگل زیبد و حدود ۵ کیلو متری قریه زیبد یک قلعه منفرد و مخروطی (شکل ۸) بچشم می خورد که پایه آن محدود است به :

از مشرق به تنگل زیبد .

از شمال به تگ بیدو .

۲۵ - ابعاد قلعه توسط آقای علی اکبرزاده مقدم دانش آموز کلاس ششم ریاضی دبیرستان کورش کبیر گناباد اندازه گیری شده است .

از جنوب به تنگ کم چنار .

از مغرب به دره پشت کاریز شهاب .

برای صعود به قله می باید از تك بیدو ، در جهت جنوب غربی ، به طرف زوبند آن تك و گردنه خاتومه رفت و در روی يك تیغه پشت ماهی به مشرق برگشت . در این جا قله سرچشمه ، که در زیر قله شاه نشین است ، چون کله قندی بنظر می رسد که در شیب تند آن قطعات كوچك و بزرگ سنگ قرار گرفته و با اندك حرکتی ممکن است در روی هم به لغزد و صعود را مشکل کند . در هر چند قدم می باید ایستاد و جای پای خود را محکم کرد و با احتیاط کامل از گیاهانی که در خلال سنگها روئیده است کمک گرفت . در این جا قطعات آجر خاکی و صورتی رنگ و سفالهای ساده و دارای لعاب سبز و آبی و زرد دیده میشود و میرساند که سابقاً نوك قله دارای بناهای آجری و محل زندگی مردمانی بوده است .

درسی متری انتهای قله صعود کاملاً مشکل میشود و کسانی که جرأت و نیروی کافی داشته باشند بزحمت می توانند از آنجا نگاهی به پائین بیفکنند و به اوضاع و احوال و قدرتهائی که زندگی در رأس این گونه قله ها را بر حلقه عمل در آورده است بیندیشند . در این جا اضافه بر قطعات آجر و سفال گاهگاه خا که سار و جهائی که از بالا فروریخته و نشانه خراب شدن بناهای روی قله است دیده میشود .

هنگامی که بدشواری هر چه تمامتر به نوك قله برسند از قله شاه نشین جز سطحی بیضی شرقی - غربی ، که به قول راهنمای محلی چون گورستان با قبرهای فرورفته است ، چیزی نمی بینند و با تأمل فکر میکنند که زمانی در این مکان ، بطوری که از اسمش پیدا است ، شاهی می نشسته و برای نشستن او بناهای محکم و مطمئن و مناسبی وجود داشته و به مرور زمان مورد قهر طبیعت و بی مهری و بی احتیاطی افرادی بی اطلاع قرار گرفته است .

جای پایه‌های آجری و چاله‌های آن، بخصوص سمت غربی، نشان می‌دهد که اهالی دهکده‌های مجاور به تدریج و شاید هم در قرون اخیر آجرهای محکم آن را برای ساختن حمام و مسجد، چنانکه جسته و گریخته در محل گفته میشود، ویا مصارف دیگر کننده و برده‌اند و ندانسته‌اند که يك اثر پرارزش باستانی موطن خود را ویران کرده‌اند.

با وجود آفتاب شدید روز هشتم مرداد ۱۳۵۱، هواخنک و مطبوع است ولی جریان باد شدید اندازه گیری اقطار بیضی شکل قلعه را با متر تسمه‌ای مشکل می‌کند. راهنمای محلی قطر بلندتر را از غرب به شرق و قطر کوتاهتر را از شمال به جنوب قدم می‌کند و متوجه می‌شود که اولی ۱۱۰ قدم (حدود ۷۵ متر) و دومی ۴۶ قدم (حدود ۳۲ متر) است. در جریان قدم زدن و در انتهای شمالی قطر کوتاهتر چاهی سنگی بچشم می‌خورد. نزدیک شدن به دهانه آن، به علت شیب لبه، و طواف در دور آن، به علت برآمدگی سنگی سمت شمال، آسان نیست ولی قطر آن بیشتر از شش متر و عمق آن بیش از ۵ متر بنظر میرسد. شاید این همان چاهی بوده باشد که، بگفته بعضی از اهالی محل، همه روزه وسیلهٔ چهل نفر دختر با کره از چشمهٔ مجاور پر آب می‌شده است.

ج - درب صوفه و قبر پیران ویسه .

تنگل زیبد پس از حدود هفت کیلومتر که از غرب قریهٔ زیبد به جنوب می‌رود به سمت راست منحرف میشود و در جهت شمال شرقی - جنوب غربی امتداد می‌یابد و در این مسیر حد جنوبی پایهٔ قلعه سرچشمه را تشکیل میدهد و ضمناً طریق دوم معبر فلات ایران و قسمتهای شرقی آن، در گناباد، را در بر میگیرد. در ادامه و محاذات تنگل زیبد شاخه کوچکی از مسیل بنام تك اشتری باقی میماند و به زوبند پشت «صوفهٔ پیر» منتهی میگردد. در لبهٔ شرقی این تك ایوان بزرگی در دل کوه حفر شده که درب صوفه نامیده میشود و ابعاد آن به این قرار است:

دهانه یا پهنا در کنار تک ۲۰ متر .

عمق یا درازا از کنار تک ۲۵ متر .

بلندی متوسط ۲۵ متر .

در ۱۳۴۹/۴/۱۶ که نگارنده به اتفاق راهنمای محلی و با وسایل موجود ابعاد را مشخص نمود ، پنج پله سراسری سنگی هر يك به ارتفاع يك و عرض ۲/۵ متر ، در ابتدای ایوان ، وجود داشت . کف آن ناصاف بوده و در ته آن يك علم با پارچه سیاه و خالدار نصب بود و اضافه بر آن چند نهال کوچک تاک و توت بچشم میخورد و دو شاخه انجیر در دیوار سنگی ته ایوان و چند درخت پراز برگ در جلو ایوان و لبه تک وجود داشت (شکل ۱۰) به نحوی که گرفتن عکس از مقابل ایوان مشکل بود .

سقف ایوان وضع تقریباً گهواره ای داشت و با وجود گذشت سالیان دراز هنوز جای کلنگ در بعضی قسمت های آن قابل تشخیص بود .

از روبند صوفه پیر ، که قطعاً نام خود را از این ایوان گرفته است ، آب زلال و گوارائی جریان داشت . این آب از جلو ایوان می گذشت و با چشمه ای که در خارج ضلع شمالی ایوان ظاهر می شد مخلوط میگردد و درختان سرسبز و مزارع مزرعه ای بنام «درب صوفه» را مشروب میکرد . درب صوفه یکی از تفرجگاههای تابستانی مردم گناباد است و شاید اسلاف آنان نیز بهمین منظور از آن استفاده میکردند .

در بالای ایوان سطح عمودی شیاردار و تیره صخره دیوار مانندی (شکل ۱۱) به بلندی نزدیک به پنجاه متر وجود دارد و نوک آن به محلی میرسد که ، بر طبق حکایت شاهنامه و گفته های محلی ، گور پیران و یسه در آنجا است . برای صعود به محل گور پیران و یسه می باید از سمت شرق و از کوره راهی که بمزارع وسط کوهستان میرود استفاده کرد ولی راهنمای محلی نگارنده را از يك شکاف سنگلاخی و عریض که در شمال ایوان واقع بود بالا



شکل ۱۱

صخره شیاردار و دیوار مانند بالای درب صوفه زبید گناباد .

هدایت کرد . در این شکاف هزاران تن سنگ روی هم قرار گرفته بود ولی با وجودیکه اکثر در اثر حرکت بیائین می غلطید ظاهراً خطر سقوط احساس نمی شد . حدود یک ساعت پس از حرکت به سطحی که ، مانند پشت شتر دو کوهانه ، از شرق و غرب بدو برآمدگی متصل بود رسیدیم . در فاصله بین دو برآمدگی قطعات سنگ نامرتب بصورت یک دیوار خراب شده بچشم می آمد و در قسمتی از این دیوار خراب شده قطعات سنگ (شکل ۱۲) فراوان و پهنای آن زیادتر و دست کاری شده بود . همین قطعات سنگ ، بر طبق گفته راهنما و قبول اهل محل ، قبر پیران ویسه است و احتمالاً توسط بعضی افراد غیر مجاز کندوکاو شده است . این نقطه در سمت جنوب قلعه سرچشمه و تقریباً در فاصله یک کیلومتری آن قرار دارد و در بین آن دو مانع دیدی وجود ندارد یعنی از بالای هر یک از دو قلعه بخوبی قلعه دیگر دیده میشود .



شکل ۱۲

کوه پشت درب صوفه زیدگناباد ، که قطعات سنگ بین
دوبرآمدگی ، قبر پیران ویسه (؟) را نشان میدهد .

راهنمای نگارنده در محل قبر میگفت شهاب گبر در قلعه سرچشمه و پیران-
ویسه در اینجا سنگر می بندند ولی هیچ يك نمی تواند بردیگری غلبه کند
تا بالاخره مردود بدشت سرپروند میروند و در نتیجه مبارزه، پیران کشته و در
اینجا دفن میشود .

دلایل تاریخی .

هر سه دسته بناهای مذکور با توجه بدلائیل ذیل ، مربوط به پیش از اسلام و
مورد استفاده در دوره ساسانی بنظر می رسد :

۱- اشعار شاهنامه - این اشعار به صراحت از ریبید (فعالاً زیبد) نام میبرد و حتی چگونگی مبارزه دلیران دولشکر ایران و توران و کیفیت تعقیب پیران را بوسیلهٔ گودرز حکایت میکند و اشاره می‌نماید که بفرمان کیخسرو و پیران در ریبید دفن شده است. احتمالاً قلعهٔ سرچشمه، که چون کلاهقند است، همان کوه مندرج در اشعار شاهنامه^{۲۶} و کوه پشت ایوان (درب صوفه) و حتی خود ایوان^{۲۷} همان مدفن پیران و یسه است زیرا شخصیت بزرگی چون او، که بفرمان شاه بامشک و عبیر و گلاب شسته و با دیبای رومی پوشیده میشود،^{۲۸} در کوه خشک و خالی دفن نمی‌گردد. با احتمال قوی ایوان بزرگی که در محل «درب صوفه» نامیده میشود در همان موقع وجود داشته و یا حفر گردیده^{۲۹} و پیران در خود و یا کوه پشت آن دفن شده است.

میتوان گفت بناهای روی قلعهٔ سرچشمه در همان موقع وجود داشته و پیران نیز ریبید و استحکامات و مواضع اطراف آن را می‌شناخته و احتمالاً نظرش از ترك دشت و درپیش گرفتن کوه دست یافتن به نقطهٔ امن و مستحکمی بوده است. در اینجا میباید یادآور شد که ممکن است محل فوت و محل دفن پیران یکی نباشد

۲۶- همی گشت گودرز بر گرد کوه نبودش بدو راه و آمد ستوه؛

همان شاهنامه، ص ۱۲۴۴.

۲۷ و ۲۹- زیرا بر طبق اشعار شاهنامه دخمه‌ای ساخته شده و پیران با تخت و کمر

و کلاه دفن شده است؛ به حاشیهٔ شمارهٔ ۲۳ مراجعه شود.

۲۸- بفرمود پس مشک و کافور ناب عبیر اندر آمیختن با گلاب

تمش را بیالود از آن سر بر سر بکافورو مشکش بیاکنده بر

بدیبای رومی تن پاک اوی بپوشید و آن کوه شد خاک اوی؛

ایضاً همان شاهنامه، ص ۱۲۶۵.

زیرا ابتدا جسدش را از کوه به اردو گاه آوردند . ۳۰ و پس از صدور فرمان کیخسرو و دفن کردند . بعلاوه فردوسی اشاره به کوه ریبد می کند و معمولاً دیده بان در قلعه ای بدون جان پناه نمی ایستد بلکه احتیاج به برج و بارو و محلی مخصوصی دارد و محل دیده بان مورد اشاره شاهنامه میباید در قلعه شاه نشین و یا قلعه زیبد بوده باشد .

۲- شایعات و اخبار محلی - این شایعات و اخبار که سینه به سینه نقل و تعریف میشود عموماً دارای ارزش بوده بیشتر آنها اصالت دارد و اضافه بر آن اغلب محلهای باستانی دارای وجه تسمیه است و وجوه تسمیه ، مادامی که خلافی ثابت نشده باشد ، قابل قبول است . بنا بر این :

نام «قلعه شاه نشین» می فهماند که زمانی ، موقت یا دائم ، در بناهای روی قلعه سرچشمه زیبدشاهی می نشسته ، چه کیخسرو و چه یکی از شاهان تابع او .
نام «زوبند صوفه پیر» می فهماند که آن زوبند در نزدیک ایوان منسوب به پیران ویسه قرار داشته است .

نام «قبر پیران ویسه» ظاهراً دلیل وجود جسدوی و مؤید ایوان پائین قبر او است .

و اما درباره شایعات محلی ، نگارنده برای تکمیل شنیده های قبلی ، در هشتم مرداد ۱۳۵۱ ، با آقای کربلایی حسن زبیدی ریش سفید محل و پیرمرد ۱۰۴ ساله زیبد ملاقات نمودم ایشان گفتند :

«قلعه زیبد قدمت ارگ فروداست و آن ارگ و این قلعه با هم ساخته شده است . در زیبد لشکر کیخسرو و لشکر پیران ویسه بهم رسیده و در دشت

۳۰- برهام فرمود تا بر نشست
بدو گفت کو را بزین بر بینه
ایضاً همان شاهنامه ، ص ۱۲۴۶ .
بآوردن او میان را بست
فرود آرش از کوهسار بلند ؛

سرپروند^{۳۱} (ابتدای پیوندیابهم رسیدن دوسپاه) باهم جنگ کردند و پیران ویسه کشته شده و در پشت صوفه دفن گردید. ایشان در مورد قلعه سرچشمه گفتند: «در بالای آن یکی از سلاطین قدیم زندگی میکرد و آب چاه آن وسیله بزهای نر به بالا حمل می شده است. در بالای قلعه ساختمان آجری بوده که ایشان دیده اند و پی آن فعلاً وجود دارد». این گفته را راهنمای نگارنده نیز در تیرماه ۱۳۴۹ اصولاً ولی بشکل دیگر اظهار داشته بود. او صاحب قلعه شاه نشین راشه‌ب گبر و وسیله حمل آب را انسان و مشک می دانست. او گفت در قلعه شهاب آجرهای بزرگ و سفالهای مختلف وجود دارد و بعضی از اهالی کلاته شهاب از آن آجرها در ساختن حمام و حوض استفاده کرده اند.

۳- آثار مشهود - هر سه دسته بناهای مذکور از نظر موقعیت و نقشه و طرح ساختمان و مصالح با بناهای پیش از اسلام، بخصوص بناهای دوره ساسانی، مشابه و قابل مقایسه است:

اول راجع به قلعه زبید - این قلعه یک بنای دوره ساسانی بنظر می رسد زیرا:

اولاً مانند اکثر قلاع آن دوره بر فراز تپه و در کنار راه ساخته شده است. ثانیاً با اینکه قطعات داخل ظاهراً قابل تشخیص نیست، در نظر گرفتن حصار و تقویت آن با برجهای مدور و هم چنین ملحقاتی از قبیل آب انبار و غیره در نقشه های دوره ساسانی متداول بوده و نگارنده ضمن بررسی قلعه دختر شوراب گناباد در این باره توضیح داده است.^{۳۲}

۳۱ - هم اکنون قطعه زمین وسیعی در غرب قریه زبید بنام «دشت سرپروند» نامیده میشود.

۳۲ - مجله بررسی های تاریخی، شماره مخصوص دو هزار و پانصدمین سال بنیان گذاری شاهنشاهی ایران، مهر ۱۳۵۰، ص ۴۰۲ تا ۴۰۴.

ثالثاً بکار بردن سنگ و آجر و ساروج و گچ و خاک در دوره ساسانی معمول بوده است.

دوم راجع به قلعه شاه نشین-این قلعه، مانند قلعه زبید، يك بناي ساسانی بنظر میرسد زیرا:

اولاً بر فراز يك قلعه منفرد و رفیع و صعب العبور و واقع در کنار راهی که قلب فلات ایران را به قسمت‌های شرقی آن مربوط می‌کرده ساخته شده است.^{۳۳}

ثانیاً با وجودیکه، در وضع فعلی نقشه کلی و قطعات ساختمانی مشخص نیست، وجود جای پایه‌ها و جای دیوارهای آجری حکایت از تالارها و اطاقهای مربع و مسطییل می‌کند و با توجه به خاک‌های گچ و ساروج معلوم می‌شود که مصالح عمده آن آجر و گچ و ساروج یعنی همان مواد مورد استعمال در بناهای ساسانی، بوده است.

ثالثاً وجود چاه عمیق در سطح قلعه و شایعه حمل آب بامشک، و بر طبق اظهار بعضی توسط دختران با کره، احترام آب و خدای ناهید را بخاطر می‌آورد. سوم راجع به درب صوفه- صرف نظر از قبر پیروان و یسه که چیزی جز قطعات سنگ نامرتب نشان نمی‌دهد و می‌باید در این مورد به خبر شاهنامه اکتفا کرد، درب صوفه از نظر موقعیت و شیوه سقف يك ایوان ساسانی بنظر میرسد و ساختمان‌هایی همچون طاق کسری و طاق بستان را بخاطر می‌آورد و اگر هم، به خلاف آنچه فردوسی گفته است دخمه و مدفن پیران و یسه نباشد، احتمالاً برای مصرفی نظیر آنچه در مورد طاق بستان مورد نظر بوده ساخته شده است و شاید می‌خواستند نقوشی در آن ایجاد نمایند.

۳۳ - به خاتون هفت قلعه، اثر باستانی پاریزی تهران چاپ رنگین، ۱۳۴۴، ص

۲۳۰ مراجعه شود.

۴- ملاحظات کلی- اولاً بطوریکه میدانیم قوم پارت یا اشکانیان در سرزمینهای بین دریای خزر، دریاچه آرال و در واقع خراسان زندگی می کرده اند^{۳۴} و با توجه به نقشه مربوط به آسانی استنباط میشود که گناباد در داخل حدودی که سرزمین اشکانیان شمرده شده، واقع بوده و ممکن است پس از استقرار شاهنشاهی اشکانی بعضی از فرمانروایان آن دوره در گناباد ساکن بوده و استحکامات و بناهایی بر طبق احتیاجات و سنتهای وقت بوجود آورده اند و یا آثار باقیمانده از دوره های قبل را متصرف شده اند و پس از ایشان به حکام دوره ساسانی انتقال یافته است.

ثانیاً ایالت قهستان، که گناباد اغلب ضمیمه و گاهی مرکز آن بوده،^{۳۵} در دوره ساسانی یکی از سرزمینهای آباد ایران و مولد بزرگمهر وزیر مشهور ساسانی و مقر حکام قدرتمندی چون قارن و بستگان او بوده است.^{۳۶} این حکام گاهی به نقاط مجاور حمله میکرده و یا سرزمینشان مورد حمله دیگران قرار می گرفته و ایجاد تأسیساتی چون قلعه زبید و قلعه شاه نشین را ایجاب میکرده است. بعلاوه در این دوره راههای بزرگ احتیاج به استحکامات و مشعل راهنما و معبد داشته است و میتوان قلعه زبید را یکی از استحکامات و قلعه شاه نشین را یک محل مشعل و معبد بشمار آورد.

ثالثاً در قرون اولیه اسلامی بعلمت عمر کوتاه سلسله ها، و بعداً به علت فعالیت های پیروان حسن صباح و حسین قاینی، ایالت قهستان و به تبع شهرستان گناباد وضع متشنج و ناثابته داشته و حکام و بزرگان ناگزیر از استفاده

34 - Edith Porada, Iran ancien, Paris, 1963, P. 178

۳۵- تاریخ و جغرافی گناباد، نگارش حاج سلطان حسین تابنده، تهران، مهر ۱۳۴۸، ص ۹
۳۶- بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قائمات و قهستان، تألیف آقای حاج

شیخ محمد حسین آیتی، تهران ۱۳۲۷، ص ۲۹ تا ۵۰

و حفظ قلاع سابق و احیاناً ایجاد قلاع جدید بوده اند و به همین جهت شاید بتوان تاریخ تأسیس این گونه بناها را به قرون اولیه اسلامی نسبت داد ولی ایجاد بناهای عظیم، با قدرتهای متوسط، بعید بنظر میرسد. وجود سفالهایی که اکثر مربوط به قرون اول تا هفتم هجری بنظر میرسد نیز نمیتواند دلیل قاطعی در انتساب آنها به آن قرون باشد بلکه میتواند دلیل قابل سکونت بودن آنها در آن قرون شمرده شود. و بهر حال با انجام کاوشهای دقیق علمی وضعیت کلی این آثار بهتر روشن خواهد شد.

آیین مانی
در میان اویغورها

تألیف :

حسین نامق اورغون

ترجمہ

عبدالقادیر آہنگری

تألیف : حسین نامق اورغون
ترجمه : عبدالقادر آهنگری

آیین مانی در میان اوینغورها

در قرن سوم میلادی مانی بابلی^۲ از عقاید مذهبی مردم بین النهرین الهام

۱- وظیفه‌ی خود میداند که این قوم را که بعضی‌ها اشتهاها ایغور و آیفور تلفظ میکنند بطور اختصار معرفی نمایم. البته صحیح آن اوینغور بمعنی بهم پیوستن و مسدود کردن است (ر. ک. جامع التواریخ).

پادشاهانی که بر اوینغورها در ناحیه‌ی اورخون حکومت کردند ۲۲ نفر بقرار ذیل

بوده‌اند :

- ۱- کی کین (ملقب به شه کین) ۲- پوسا (ملقب به کیه لی فا) ۳- توی تو ۴- اوه
 - ۵- پویدون ۶- پی لی ۷- تو کیای لی چی ۸- فوتی پو ۹- چین تسونگ ۱۰- هوشو ۱۱- کهولی
 - ۱۲- مویون چور ۱۳- بوکو ۱۴- تون باقا (ملقب به آلپ
 - قتلوق بیلکه ۱۵- تاراس (ملقب به آل تنگریده بولمش کولوک بیلکه) ۱۶- اوچور
 - ۱۷- قتلوق ۱۸- تنگریه آلپ کولوگ بیلکه ۱۹- آی تنگریده کوت بولمش آلپ بیلکه
 - ۲۰- تنگریده اولوغ بولمش کوچلوگ بیلکه ۲۱- وتوره ۲۲- کوسان ت ل .
- در سال ۸۴۰ میلادی حکومت اوینغور در ناحیه‌ی اورخون بدست قومی دیگر از ترکان یعنی قرقیزها بر افتاد ، و اوینغورها پراکنده شدند . عده‌ای به چین رفتند و تبعیت از امپراتور چین را قبول کردند و عده‌ای هم به حوالی تورفان آمدند و در سال ۸۷۰ میلادی دولتی مستقل در آنجا تأسیس کردند که این دولت تا سال ۱۲۰۹ میلادی یعنی تارسیدن سپاهیان چنگیزی دوام یافت. آخرین پادشاه اوینغور که بارچوق ایدقوت نام داشت و قتیکه از نزدیک شدن سپاهیان چنگیزی اطلاع یافت با آغوش باز به استقبال آنان شتافت زیرا از ظلم پادشاه قراختایی و عمال او به تنگ آمده بود (برای آگاهی از علت استقبال اوینغورها از مغولان ر. ک. تاریخ جهانگشای جوینی). برای اطلاع بیشتر در باب اوینغورها ر. ک. مجله وحید دوره نهم شماره‌های ۱۰ و ۱۲ ترجمه عبدالقادر آهنگری .

۲- اصل او از همدان و پسر فاتک بوده است.

گرفته و باختلاط آنها با عقاید دین زردشتی و عیسوی، مذهب جدیدی به وجود آورد. زیرا درین مذهب، عقاید عیسوی و زردشتی بوفور دیده میشود. مانی که در اواسط این قرن زندگی میکرد با ارائه این دین مورد غضب شاهنشاه ایران (ساسانی) و موبدان قرار گرفت بدینجهت مجبور به فرار گردید اما دستگیر شده به قتل رسید.^۳

از نظر این دین، کائنات عبارت از پیکار دائمی بین نیک و بد. اساس این دین دو آلیزم^۴ میباشد. خدایان بر روشنایی و شیاطین بر تاریکی حاکم هستند. هر دو سرزمینها و مخلوقات را دارند. در نتیجهی این پیکار روشنایی پیروز خواهد شد.^۵ این دین در قرن چهارم میلادی در افریقای

۳- ولی ما در منابع فارسی (ایرانی) می بینیم که وی شاپور پادشاه ساسانی را به کیش خود خوانده و کتابی بنام شاپورگان به زبان پهلوی نوشته به او تقدیم داشت. شاپور ابتدا با او گروید لکن موبدان مخالفت کردند و سرانجام یکی از موبدان از شاپور خواست که او را با مانی روبرو سازد تا باهم مناظره کنند. موبد در مناظره پیروز شد و شاپور از کیش مانی برگشت و در صدد کشتن او برآمد. مانی به ترکستان گریخت. بعد از شاپور پسر او هرمز اول مانی را به ایران خواست و در کاخ خود پناه داد. بهرام اول که پس از هرمز به سلطنت رسید در سال ۲۷۷ م. مانی را گرفت و بزندان انداخت. در زندان پوست از تن او کردند و آنرا پر از کاه کردند و به دروازهی شهر آویختند.

۴- Dualisme آیین و مسلکی که معتقد به دو اصل و مبدأ باشد.

۵- عصاره عقاید مانی بقرار زیر است (بطور اختصار) : وی پیغمبران عبرانی را رد کرد اما زردشت و بودا و مسیح را به پیغمبری شناخته و در صدد بود اصول عقاید آنان را باهم سازگار سازد. به وجود دو خالق معتقد بود، نور را خالق خیر و ظلمت را خالق شر میدانست. یکنوع تفکر عارفانه را برای اعتلاء روح و نفس لازم میدانست و به زهد و انزوا و ریاضت توجه داشت.

مانی شخصاً معتقد بود که انحطاط ادیان دیگر در اثر سهل انگاری پیغامبران و اکتفای آنها به دادن تعلیمات شفاهی است. ازین نظر کتابهای شاپورگان، انجیل زنده، گنج زندگی، پراگماتیا یار سالهی کتاب اسرار، کتاب عظیم و نامهها و ارژنگ را نوشت. مانی در کتاب اخیر برای نشان دادن عقاید خود در بارهی نظام خلقت و افلاک، اشکال و تصاویری نقش کرده که فهم عقاید وی برای پیروانش آسان باشد.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

شمالی و آسیای صغیر به حد گسترش خود رسید و نزدیک بود مسیحیت را محو کند. حتی سالک بودن سنت اگوستین^۶ به مدت ۹ سال به این دین برای ما معلوم است.

در نتیجه، عیسویان برای جلوگیری از گسترش آن کوشش بسیار کردند. آخر الامر عیسویان در غرب و مسلمانان در شرق آثار این دین را از بین برده‌اند. بهمین دلیل اطلاعات ما درباره‌ی این دین بیشتر از منابع عیسوی و اسلامی بوده است.

مانی برای مدتی دین خود را با موفقیت انتشار داده بود اما بعد، از نظرافتاد و کشته شد. بهمین جهت پیروان وی به آسیای مرکزی گریخته و آنجا را برای توسعه‌ی دین خود مناسب یافتند. وقتیکه به آسیای مرکزی آمدند بهمراه عناصر بودائی، دین خود را توسعه دادند.

در نتیجه‌ی کاوشهای باستان شناسی که در آسیای مرکزی صورت گرفته، کتب دینی و ادبی مربوط به این دین بدست آمده است و با در دست داشتن این اسناد میتوان درباره‌ی دین آنان (مانویان) اظهار عقیده کرد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

پیروان مانی دودسته‌اند :

گروه اول: برگزیدگان یا مردم بسیار نیکوکار که ازدواج نمی‌کردند و گوشت (بجز ماهی) و شراب نمی‌خوردند.

گروه دوم: شنوندگان که زندگی معمولی داشتند و ازدواج می‌کردند ولی باید از مال پرستی و دروغگویی دوری کنند.

۶- St. Augustin (۳۵۳ - ۴۳۰ م) از قدیسن معروف نصاری است. پدرش شرك (پاگان) رومی مذهب و مادرش نصرانیه بود. در جوانی به آثنا کلاسیک روم بقدری علاقه داشت که انجیل را رد می‌کرد و خطابه‌های سیرون را برتر از کتب مسیحی میدانست. سپس به آیین مانی گروید و نه سال پیرو آن بود. بعد به ایتالیارفت و تحت تأثیر سخنان امبرازو Ambraso یکی از بزرگان قدیم کلیسای کاتولیک قرار گرفت و بوسیله امبرازو تعمید شده مسیحی گردید و بعد به شمال آفریقا رفت و در شهر هیپون به درجه‌ی اسقفی رسید و بقیه‌ی عمر را در آنجا به تالیف و تحریر پرداخت.

طبق روایات چینی، پادشاه تخارستان^۷ در سال ۷۱۹ میلادی یک راهب مانوی را به اتفاق یک منجم به پایتخت چین اعزام داشت. این راهب فوراً شروع به انتشار دین خود نمود و موفق هم شده بود. امپراتور چین در سال ۷۳۲ میلادی اتباع خود را از قبول این دین منع کرده بود. اما دین مانی با این اقدام امپراتور از بین نرفت، زیرا مخفیانه به حیات خود ادامه میداد. بعد از مدتی دوباره مانویت در چین نجات یافت زیرا درین هنگام، قدرت اویغورهای حوالی اورخون افزایش یافته بود. در سال ۷۶۲ م. بوقوقخان پادشاه اویغور با لشکریان خود: لویانگ Lo - yang پایتخت چین وارد شد. او در اینجا باراهبان مانوی مواجه شد و دین آنها را قبول کرده چهار تن از آن راهبان را به حوالی اورخون با خود برد تا در آنجا این دین را رواج دهند.

به همت بوقوقخان دین مانی در میان اویغورها انتشار یافت و از آن زمان دین رسمی کشور شده بود. این واقعه در عاقبت مانویان چین هم مؤثر افتاد. اویغورها که در اثر مرور زمان بر قدرتشان افزوده میشد، سفیرانی به لویانگ فرستادند، در این حوالی یک کلنی اویغوری بوجود آوردند. اویغورها که حافظ دین مانی بوده‌اند، در سال ۷۶۸ م. معابدی در لویانگ (پایتخت چین) و در سال ۷۷۱ م. در ساحل رودخانه یانگ تسه در چین جنوبی بنا کردند.

چون چینی‌ها از قدرت اویغورها می‌ترسیدند، مخالف این امر نمی‌شدند. اما در سال ۸۴۰ میلادی که حکومت آنان (اویغور) توسط قرقیزها بر افتاد، امپراتور چین دستور داد که همه‌ی مانویان لباس چینی در بر کنند و چند سال بعد نیز به فرمان وی معابد آنها ویران شد و کتابهایشان سوزانده و اموالشان مصادره گردید و در پایتخت چین حدود ۷۰۰ نفر مانوی اعدام شدند.

۷- تخارها طایفه‌ای از ایرانیان که در قدیم در حدود بلخ و بدخشان و غور حکومت اختیار کردند و آن نواحی بمناسبت نام آنان تخارستان نامیده شد.

بوقوخان در زمان ورود خود به این دین معبدی در حوالی اورخون بوجود آورد و کتیبه‌ای بر آن نوشت که حاکی از ورود او به آن دین بود. این معبد، سومین معبد حوالی اورخون می‌باشد زیرا در جوار معابدی که کول تکین و بیلگه خان^۸ بنا کرده اند قرار دارد و این کتیبه (کتیبه‌ی بوقوخان) بر سه نوع خط نوشته شده است:

- ۱ - کتیبه‌ی است به خط گوك تر کها که تکه تکه شده و قسمت بسیار کمی از آن خوانا است. بعلت اینکه این خط در بعضی نکات با خط اورخون اختلاف دارد، اقتباس نکردن اویغورها خط گوك تر کها را نشان می‌دهد.
- ۲ - در قارا بالگاسون واقع در مغولستان خارجی که بعدها پایتخت مغولان شد، کتیبه‌ای به خط چینی کشف شده که قسمت اعظم آن خوانا می‌باشد.
- ۳ - کتیبه‌ایست که احتمالا، ابتدا به خط اویغوری و بعد به خط مانویان یعنی سغدی نوشته شده است.

تحقیقات از متن چینی شروع شد. با خواندن قسمت‌هایی از آن معلوم گردید که آن کتیبه از قبول دینی بحث می‌کند که مربوط به مانویان است. ورود بوقوخان به دین مانی، افسانه‌هایی در میان ترکان بوجود آورد. و این افسانه‌ها بعد از سقوط حکومت اویغورها و دین مانی، نقل می‌شد. جوینی مورخ ایرانی این افسانه‌ها را در کتابش ثبت کرده است.

در میان آثار اویغوری که در نتیجه‌ی کاوش‌های باستان‌شناسی تورفان بدست آمده، مقداری از صفحات کتاب‌هایی می‌باشد. کناره‌های آن پوسیده و بعضی از خطوط آن پاک گردیده‌اند. اما خواندن و دقت در آن حائز اهمیت است، زیرا این چند صفحه، واقعه‌ی زمان بوقوخان معروف را نشان می‌دهد. ابتدا و آخر صفحات آن از زمین رفته است. موضوع آن عبارت از قبول دین مانی توسط اویغورها است. ولی معلوم نیست که آیا در آن عصر نوشته شده یا بعد؟

۸- بیلگه خان و کول تکین هر دو از گوك تر کها بوده‌اند.

بوقوخان، از نظر این متن یافته شده در تورفان، بعد از اینکه دین مانی را قبول کرد، تحت تأثیر نصایح مشاورش که یک ترخان بود، از این دین صرف نظر کرد و حتی علیه این دین رفتار نمود.

علت این امر در این متن قید نشده است. ترخان به این دینی که با دین ملی ترکان^۹ رقابت کرده و باعث ضعف حس جنگجویی ترکان گردیده بود، از پادشاه خود که از مانویت برگشته، حمایت کرد.

اما این حمایت سودی نداشت، زیرا راهبانی که از چین آمده بودند غالب شدند. بوقوخان باردیگر از راهبان مانوی اجازه خواست که وارد دین آنان گردد. بهمین جهت راهبان او را با عنوان دیندار قبول کردند. بعد از این واقعه، هزاران نفر جمع شده بخاطر اینکه خان دوباره دین مانی را پذیرفته بود جشن بزرگی برپا کردند و تا صبح این جشن ادامه داشت. وقتیکه صبح شد، پرهیز کوچک انجام گرفت، بوقوخان به اتفاق دینداران، شاهزادگان، شاهزاده خانمها، امیران و اشخاص متنفذ شهر، تا دروازه شهر با اسب آمدند و بوقوخان که تاج طلایی بر سر و لباس ابریشمین سرخ بر تن داشت بر تخت زرین جلوس فرمود. سپس ورود خود را دیگر باره به دین مانی اعلام کرد و فرمان داد که همه از او امر راهبان اطاعت کنند. در متن دربارهی این واقعه چنین نوشته شده:

اتروال مینگلیگ تو منلیگ کوراک تیر یلتی او گوش تور لوگ
 تنگ ایونون . . . گارو کلتیلر. یارنگاتگی اولوغ او گرونچ . . . او گیر مک
 کیم او گردی سوینتی . . . آرتوق اروش ارور . . . کالتی یمه تانگ آتی . . .
 کیچیک باچاک اردی. تنگری ایلیق بوقوخان . . . کاماک دیندار لار اودو
 آتلانتلار. یمه کاماک اولوغ . . . یمه کونچویلار تاتیشلار اولوغ آتلیغ لار
 باشلاقوچی اولوغ کیچیک کاماک بودون طوی کاپنگاتگی باردلار .
 اولوغ اورونچون ایونون. . . ال اودون تنگری ایلیق طوئیکا کیر یپ دیدمین

۹- دین رسمی اوینورها قبل اشامانسم بوده است.

باشنگا اوردو ، کنتوآل . . . کدیپ آلتونلوغ اورگین اوزه اولوردی . یمه
بگکه قارا بودونکا یارلیغ یارلیغلا دی . . . (۱۰)

ترجمه فارسی

بعد از آن زمان ، هزاران ، ده هزاران تن اجتماع کردند . در حالیکه
بازیهای مختلفی میکردند . مستقیماً به . . . آمدند . بابرنامه‌هایی که تا
صبح تدارک دیده بودند مشغول شدند و شادمانیها کردند . وقتیکه آسمان
باردیگر روشن شد ، نوبت به پرهیز کوچک رسید . تمام اطرافیان به پیروی
از شاه بزرگ بوقوخان سوار بر اسب گردیدند . باردیگر همه‌ی بزرگان ،
شاهزاده خانمها ، شاهزادگان ، نامداران ، رؤسا ، بزرگ و کوچک به در
قرارگاه (خان) رسیدند . بازی شادی بخشی را . . . آنگاه شاه بزرگ وارد
قرارگاهش گردیده تاج بر سر نهاد و لباس سرخ بر تن کرده بر تخت زرین
نشست . باردیگر فرمانهای نیکوئی برای بزرگان و عوام صادر فرمود .

با اطلاعاتی که در باره‌ی بوقوخان ارائه گردید ، اینطور فهمیده میشود که
اویغورهای حوالی اورخون دین مانوی داشته‌اند . بعد از سقوط دولت اویغورها ،
عده‌ای که به حوالی تورفان آمده‌اند ، این دین را نیز با خود به اینجا آورده‌اند .
همچنین متونی بدست آمده (در تورفان) که به زبانهای اویغوری ،
فارسی وسطی و سغدی نوشته شده بود . متأسفانه قسمت اعظم آنها در اثر عوامل
جوی و مرور زمان و یا توسط مخالفان از بین رفته است . با وجود این
با اطلاعاتی که بدست آورده‌ایم اظهار نظر در باره‌ی آن دین امکان یافته‌است .
متون ترکی اویغوری که مربوط به مانویت است توسط Von Le coq
منتشر گردید .

(Türkische Manichaica aus chotscho ۱۹۱۲-۱۹۲۲ جلد سوم) .

در میان آثار مانویان مهمترین قسمت به مذهب اختصاص یافته که Von Le coq

۱۰- البته نویسنده‌ی کتاب تاریخ ترک (حسین نامق اورغون) این متن را با تلفظ
اویغوری با حروف لاتین ترکی نگاشته و به ترکی جدید ترجمه نموده‌است . اینجانب نیز
عین آنرا با حروف فارسی نوشته و ترجمه‌ی آنرا بفارسی برگردانده‌ام .

آن قسمت را نیز بطور جدا گانه منتشر کرده است. این متن همراه با سایر متون علمی به زبان ترکی ترجمه گردیده است. هوآستوآنیفت Huastuanift که نام این متون است مهمترین قسمت آثار مذهبی مانویان میباشد و از اینکه تمام قسمتهای آن بدست آمده حائز اهمیت است.

از همه مهمتر بدست آمدن این متن کامل مذهبی است. مانیز برای اولین بار قسمتی از این اثر را که توسط بای صفت در مجموعه‌ی سرزمین ترک به سال ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ م. در کتابی بنام ادبیات قدیم ترک انتشار یافته نقل می‌کنیم: «به پنج نوع جاندار پروردگارم گناه تعیین کرده، یعنی ابتدا به انسان دوپا، دوم به حیوان چهارپا، سوم به پرندگان، چهارم به حیرانانی که در آب زندگی میکنند، پنجم به خزندگان. به این پنج نوع مخلوق از بزرگو و کوچک اگر چه عده‌ای را ترسانید و فرار داد، اگر چه بعضی‌ها را گوشمال داد و زد، اگر چه بعضی‌ها را ناراحت کرد و شکنجه داد و اگر چه اینگونه این مخلوقات را شکنجه داد.... اکنون خدایا از گناه پشیمانیم و تراستایش می‌کنیم.»

دین مانی هنر مخصوص بخود داشت. خود وی هم بعنوان نقاش مشهور بود. قدرت نقاشی مانی، در دین او نیز مؤثر بود. متون مانوی آسیای مرکزی مشخص هستند. زیرا با جوهر خوب و بر کاغذ سفید و خیلی خوب نوشته شده است. پیروان این دین خط خود را با مینیاتورهای زیبایی تزیین کرده‌اند.

طی کاوشهایی که از طرف Le Coq و گرون ودل انجام گرفت آثاری نیز از هنر مانوی بدست آمده، مقداری از آن فرسک^۱ و نقاشی‌هایی که بر پارچه‌های ابریشمین نقش بسته است. مربوط بودن این آثار به مانوی‌ها از لباس سفید و کلاه مانوی که در سردارند معلوم میگردد که یکی از این نقاشی‌ها، تمثال خود مانی را نشان میدهد.



دو نامه

از سلطان محمود بن عبدالحمیدخان پادشاه عثمانی

به پادشاهان ایران

فتحعلی شاه قاجار و محمد شاه قاجار

از

محمد شیروانی

دو نامه از سلطان محمود بن عبدالحمیدخان پادشاه عثمانی

به پادشاهان ایران

فتحعلی شاه قاجار و محمدشاه قاجار

این دو سند اصیل خطی بقلم تعلیق، آراسته بتذهیب خاص نامه‌های دربار، هدیه خاندان غفاریست که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به دیوار قاب گرفته شده است.

مدلول آنها همبین وحدت طلبی اسلامی بین ترك و ایرانی وجلوه دهنده دوستی و برادری (به استشهاد: انما المؤمنون اخوة) بین دو ملت هم کیش ایران و عثمانی (ترکیه فعلی) است.

مشخصات سند اول:

بقطع $۲/۵ \times ۰/۸۰$ متر درجد اول متداخل زرین، اندازه متن $۱/۴۵ \times ۰/۶۰$ متر درجدول زرین ($۰/۱۵$ متر)، بین سطور طلائاندازی شده، تزیین سرلوح و هامش راست و پایین سند به نقش ختایی شبیه به بافت کشمیری، جدول زرین دارد که درداخل آن به گل و بوته از زر و رنگهای جوهری الوان استفاده شده. سمت چپ بدون حاشیه با خط زنجیری زرین.

عنوان سرلوح بخط ثلث درشت زرین چنین آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، والله على ما نقول و كليل.»

و درداخل هامش سمت راست بخط زرین چنین:

«المؤید المستعین بالله الملك الديان المستمد منه العون في كل حين وآن،
خادم الحرمين الشريفين السلطان محمود خان ابن السلطان عبدالحميد خان».

مشخصات سند دوم :

بقطع ۲/۵ × ۱/۸۰ متر در جداول متداخل زرین - اندازه متن ۱/۶۶ × -
۱/۶۵ متر با سرلوحه‌ای از برگ اندازی متقارن از زر ، طرح بافت کشمیر
و تا پایین هامش راست یکنواخت ، سمت چپ و پایین حاشیه ندارد عنوان
سرلوحه بخط زرین درشت چنین است :

«بسم الله الرحمن الرحيم ، والقيت عليك محبة مني»

و در داخل هامش سمت راست بخط زرین چنین :
«المتوكل على الله الكريم المنان ، المفوض امره اليه في كل حال و شان ،
خادم الحرمين الشريفين السلطان الغازي محمود خان بن السلطان الغازي
عبدالحميد خان»

سند اول (به فتحعشاه)

قرائت و تسوید و ترجمه از: محمد شیروانی
(کارشناس نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشکاه تهران)

بسم الله الرحمن الرحيم

والله على ما نقول وکیل

آرایش گوش مسبحان ملاء اعلى و پیرایه سرودوش سروش عالم بالا
اولمغه لایق و احرى صد هزار گوهر شهوار حمد و سپاس و لآلى شكر و
ستایش بی قیاس فرمان فرمای کریمه «انى جاعلك للناس اماما»^۱ و تاج بخشای
شهریاران عدالت پیمای تعالی شأنه عن ادراك العقول والخيال و تعاضم سلطانه

۱- ق: (ص ۲ یه ۱۲۴)

عن النقصان ولزوال حضرت تلمرینک^۲ تقدیم بارگسah قدرت و اجلال و ترفیع در گاه عظمت و جلالی قلنمغه سزادر که حل و عقد امور و مصالح امت و اظهار شعائر شریعت ایچون آثار لطف و قدرت تنی ایضاح ایله هر دم فرخنده مقدمه خواص عبادندن بر بنده محمود الخصالی شرف تشریف خلافت ایله، ممتاز و مختسار و بازوی اقتدارینی «السلطان ظل الله یاوی الیه کل مظلوم»^۳ ایله همقدر فلک دوار ایلدی.

و عقود فرایسد درود نامعدود و صلوه مترادفة الورود اول سرور سربیه انبیاء و سالار کتیبیه اصفیا محرم حرم «قاب قوسین اوادنی»^۴ طوطی رنگین نوای «وما ینطق عن الهوی»^۵ فریادرس روز جزا مکحول کحل «ما زاغ البصر و ما طغی»^۶ محمد المصطفی علیه من الصلوة اسناها و من التسلیمات ازکاهها افندمز حضرت تلمرینک روضه مظهره ملائک مطاف نبوتینا هله رینه اهداء اولنمغه اولی در که انوار نبوتی ظلمتگداز ضلالت و شرف رسالتی اشعه بخش هدایتدر.

و تحف تحیات طیبات خلفاء راشدین و آل و اولاد و اصحاب گزین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین حضرت اتنگ ارواح شریفه لرینه بایسته ایشارد در که منشور افتخار لری «بایهم اقتدیتم اهتدیتم» ایله عنوان طراز اول مشدر و فایحه فاتحه اجابت سانحه حضرات اهل الله قدس اسرارهم لآه روان پا کنه شایسته اتحاف در که اقطاب دوایر ولایت و مددرسان اصحاب صدق و عقیدت اولمشدر در. اما بعد لطف اثنبیه خلت نکات خسروانه و اشرف تحیات محبت سمات ملوکانه که خلاصه اخلاص و مودت و نقاوه موالات و صفوت در؛ اعلی حضرت سامی منزلت، شهریار قمر تنویر، خدیو خورشید نظیر، در یکتای افسر

۲- خوانده شود: حضرت لرینن (حرف کاف، نون خوانده میشود)

۳- سلطان سایه خداوندیست، پناه میگیرد بسوی او هر ستم دیده‌ای

۴- ق: (س: ۵۳ یه ۹) اشاره به معراج حضرت رسول است.

۵- ق: (س: ۵۳ یه ۳)

۶- ق: (س: ۵۳ یه ۱۷)

نامداری، غره غرای جبین بختیاری، مؤسس مبانی جاه و جلال، مشید ارکان عزو اقبال. علم افراز خطه سروری، رونق بخشای اورنگ داوری، فریدون تخت جم روش، خسرو همایون بخت دارامنش، حامی العباد، حافظ البلاد، عمده خاقان سامی نسب، زبده قآن معالی حسب، مالک ممالک ایران زمین، کشف الاسلام والمسلمین، فرمانفرمای کشور عجم «فتحعلی شاه» انارالله مایتمناه حضور لرینه اهدا و تقدیم و نگار مدعا بو وجهله لوح بیانیه تصویر و ترسیم قنور که طرف ملزوم الشرف کامکار یلرندن عالیجاه شیخ الاسلام دین پناه فخرالعرفاء و دل آگاه «الحاج آقا ابراهیم» دام فضله بلطف الآله و ساطتیهله نامی سامی القاب. . . . * و تیره گرامی نقابگز مشهوده حضور شوکت موفور شاهانه مز اولوب.

نسیم خوش هبوب امعان ایله غنچه الفاظی خندیده و دست اطلاع ایله برقع شاهد معانیسی بر کشیده قلند قدّه تبریک جلوس میامن مانوس خسروانه و تسعید خلافت موروثه شهریارانه مزه مبادرت و ذات همایونمزه شرح اخلاص مودتلی ذریعۀ انبساط خاطر فیض مظاهر تاجدارانه مز اوله رق، صوب صوابنمای خدیو یلرینه میل ور کون و خلوص درون صفوتنمون (صفوت نمون) شهنشاهانه مزرتبه کماله موصول و بر موجب دفتر ارسال بیوریلان هدیۀ بهیه لری دخی مقلۀ رغبت ایله مشمول اولمشدر، مطلع حب و وداد و مشرق مؤاخات و اتحاددن طالع و درخشان اولان نیر خیر مهر و صفوت دولتین فخیمتین میانیه لمعه انداز اقبال و بهجت اولوب جهت جامعه اسلامییه و خلوص و مصادقت ذاتیه ملبسه سیله تأکید رابطه اخوت دینییه و تشیید ضابطه هلیه عندالطرفین مطلوب و مرعوب اولدیغنه بناء حسن نیت و خلوص طویت ایله «انما المؤمنون اخوة» مضمون شریفنه طرفیندن رعایت اولدقجه تحاب و تواد و آثار موافقت و اتحاد گوندن گونه مترقی و مزداد اوله جفی . و بوضابطه مستحسنه یه جانب شوکت جالب تاجدارانه مزدن بر موجب عهد

* (در اصل سند پاک شده)

و شرط رعایت اولنهرق اهالی ایراندن ممالک محروسه مزه آمد (و) شدایدن حجاج وزوار و تجارة ضررو گزند اصابت اتمامسی و سایر شرایط مسالمتکاری به مغایر اوله جق وضع و حالت وقوعه گلمامسی خصوصلرنده همت سنیه جهاندارانه مز مبدول قلنه جغی و ارسته قید تفصیلدر.

لهذا مومی الیه قرب بساط جهانبا نیمزه شرف وصوله فائز اولوب مأمور اولدیغی، خدمت رسالتی اجراده اجمل طریق و نسق انیق اوزره سعی اوفی و لوازم سفارتی و وجاها تفهیم و تقدیمی اهم اولان حالاتی علی طریق اللایق ایفا اتمکله مزید نوازش و التفات همایونمز ایله مفتخر و مباهی قلندقدن صکره^۷ صوب با صواب شرف انتسابه اشبونا مه همایون مسالمت مقر و نمز ایله^۸ مأذون عود و انصراف اولمشدر. ان شاء الله تعالی لدی الوصول جانبیندن منعقد و مؤ کد اولان روابط و ثوق و اعتماد استوار و مستحکم اولوب. فیما بعد دخی اشبو دولتین عظیمتینک باعث آسایش انام و موجب آرامش خواص و عوام اوله جق، حسن موالات و مصافاتی حصولیله الی یوم القیام اذکار خیریه مز زیور صحایف ایام اولمغه، همت همایونمز درکار اولدیغی مثللو ذات سننی الصفات شاهیلرینک دخی^۹ دقت و رعایتلری مصروف بیورلمق مأمول خیریت شمول شاهانه مزدر، همیشه بدر فیروز بختیاری و شهامت و اختر عالم افروز کامکاری و ابهت از افق اقبال و یگانگی لامع و تابان باد بالنبی و آلله الامجاد.

(بجای امضاء درهامش سمت راست:)

المؤید المستعین بالله الملك الديان المستمد منه العون فی کل حین و آن،
خادم الحرمین الشریفین السلطان محمود خان ابن السلطان عبدالحمید خان،

ترجمه سند اول: نقل بمعنی و تلخیص شده.

صدهزاران گوهر شاهوار حمد و ثنا که شایسته آرایش سر و گوش

۷- صکره (خوانده میشود: صنره) = سوره = سره، یعنی بعداً (قابق: قبلا - سره: بعداً)

۸- دراصل: مسالمتقر و نمز ایله

۹- دخی بمعنای نیز، همچنین، (= بلهجه ترکی ما: داها)، دیگر

فرشتگان ولایق پیرایه برودوش کروبیان عالم بالا باشد و سپاس و ستایش بی‌اندازه تقدیم آستان آن صاحب فرمان که در این آیه کریمه فرمود:

«انی جاعلك لئناس اماما» یعنی من قرار دهنده‌تو هستم که بر مردمان پیشوا باشی و به پیشگاه آن اعطاء کننده تاج سلطنت به شهریاران داد گستر که برتر و والاتر است شأن او از درك عقول و خیال و سلطنت او بزرگتر از آنست که نقصان و زوال پذیرد.

ادای این سپاس بارگاهی را سزد که دارای قدرت و بزرگی بخشی است که حل و عقد امور و مصالح بنندگان بدست اوست. اوست که شعائر و شرایع برایشان آشکار کند و آثار لطف و قدرتش بر بنندگان خاصش واضح، او که آدم را بصفات محموده در روی زمین ممتاز و خلیفه گردانید (اشاره به آیه: **یاد اود انا جعلناک خلیفة فی الارض**) و بازوی اقتدار او را صاحب اختیار ساخت (که بمصداق: پادشه سایه خدا باشد - سایه با ذات آشنا باشد) هر ستم دیده‌ای بدو پناه برد.

سپس درود نا معدود و تحیات پیاپی و نا محدود، نثار سرور و سالار لشکر پیامبران و برگزیدگان حق، راز داران حرم کبریائی و به او که (در شب معراج) بمقام قاب قوسین او ادنی رسید (یعنی به خدای چنان نزدیک شد که دو سر کمان بهم نزدیک شود). مرغ خوش-الجان حقایق که سخن از روی هوا نگوید و فریادرس روز جزا که چشم وجودش چنان از سورمه الهی نور یافت که در دیدار حق نه لغزید و نه طغیان کرد و نه به چپ و نه به راست مایل نشد (با قدرت تملک نفس و درعین حال متحیر). اوست محمد مصطفی که از تحیات بلندترین آنها و از سلام‌ها برگزیده و والای آنها نثار مزار همچون گلستان ملائک پاسبان او باد که جای طواف فرشتگان است او که انوار نبوتش زداینده ظلمت و گمراهی و عزت رسالتش نوربخش هدایت و شاهی است و ارمغانها از تهنیت و درود پیشکش روان پاک فرزندان و یاران گزین او باد. آن یاران که افتخار پیشوائی

برای هدایت امت یافتند. و نیز به ارواح پاک حضرات اهل الله اگر شایسته قبول افتد چه اینان محور ولایت اند و انفس قدس ایشان مدد رسان اهل صدق و عقیدت. اما بعد از لطف در ستایش دوستی آمیز شاهانه و گرامی ترین نشانه های محبت ملوکانه که خلاصه اخلاص و مودت را نشان دهد به پیشگاه اعلی حضرت و الاجاه نور بخش همچون ماه پادشاه بلند بخت کاهکار و خورشید تخت دولتیار هوا خواه بندگان نگهدارنده ممالک ایران، پناهگاه مسلمانان فرمانفرمای کشور عجم فتحعلی شاه که خدای به آرزوهایش رساناد تقدیم می گردد و اشعار می دارد که شیخ الاسلام حاجی آقا ابراهیم فرستاده آن دولت مورد الطاف شاهانه قرار گرفت و از مضمون نامه او بحد کافی اطلاع حاصل گردید که نشان دهنده حب و وداد و برادری و اتحاد بود.

و مضامین آن چون نسیم بهاری غنچه های دهن ها را همچون گل خندان بشکفانید بنا بر این و البته مصالح اسلامی و مراتب دوستی و یگانگی ایجاب میکند که حال رعایای ایرانی از قبیل حجاج و زوار و تجار رعایت بشود و بموجب عهد و شروط منعقد شده اهالی ایران در بلاد ترك از گزند هر گونه حادثه مصون و محفوظ بمانند و بدین جهت نامبرده در راه اجرای وظایف سفارت و رسالتش مورد التفات شدید و نوازش دولت ما قرار گرفته و بوسیله این نامه افتخار خدمت خواهد داشت و مأذون در اجرای وظایف محوله خواهد بود انشاء الله بمحض وصول و اطلاع بر مضمون این نامه همایون روابط دوستی موثوق محکم تر گشته و دو دولت بزرگ و سائل آسایش عام و خاص را پیش تر از پیش فراهم خواهند ساخت و دفتر ایام الی یوم القیام حسن نیت همایونی را به ذکر خیر یاد و شاد و ثبت و ضبط خواهد نمود. این نیت خیر از طرف شاه ما به دقت رعایت می شود و آرزو دارد که ستاره اقبال و بختیاری و ماهتاب فیروزی و کامکاری در افق دوستی و یگانگی همیشه لامع و تابان باد بالنبی و آله الامجاد.

(سلطان محمود خان پسر سلطان عبدالحمید خان)

سند دوم به محمد شاه قاجار

قرائت و تسوید و ترجمه از: محمد شیروانی
(کارشناس نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

بسم الله الرحمن الرحيم
والقیت عليك محبة منی

حمد بی حد و ثنای لایحصى و شکر لایعد و سپاس بی انتها، سیاح و جهانگرد، برق شتاب خیال و ادراک و سیاح عمان پیمای و الاجناب فکر چالاک، مقتضای معنده (معنی ده)، صحت معنای «ما عرفناك حق معرفتك»^۱ ایله رسیده سرحد کنه ذات و صفتی و واصل ساحل حق معرفتی اولمدیغی مسلم اولان جناب مالک الملوك ذوالجلال والجمال عزشانه عن وصمة الانداد و الامثال، در گاه کبریا پناه و بار گاه عظمت دستگاهنه سزادر که بر اقتضای حکمت بالغه صمدانیه ازلیه و ابتغای مشیت سبحانیه لم یزلیه لامعة مشرق الانوار «ولقد کرنا بنی آدم»^۲ و بارقه مطلع الاسرار «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم»^۳ پرتو آرای اوج جبین و پیرایه افزای ناصیه صباحت بینلری اولان فرقه متمایزه نوع انسان بعضیلرینی با داعیه استعداد خداداد تعزیز «وجعلنا بعضکم فوق بعض درجات»^۴ ایله بنی نوع میاننده ممتاز و سرسعادت مظهرین تاج و هاج «توتی الملك من تشاء»^۵ ایله سرافرازایدوب مقالید حل و عقد مصالح عباد و بلادی دست نصفت پیوستلرینه تودیع و اعطاء ایله وسیله انتظام شوارد امور و ذریعه آسایش قطان و جمهور ایلمشدر.

۱- از سخنان رسول اکرم (ص)

۲- ق: (س: ۱۷ یه ۷۰) (تکریم انسان و اشرفیت او بر مخلوقات)

۳- ق: (س: ۱۵ یه ۲۶): (شاهکار خلقت او)

۴- ق: (س: ۶ یه ۱۶۵): (ورفنا بعضکم.... صبح)

۵- ق: (س: ۳ یه ۲۶) (نشانه قدرت و خواست او)

پادشاهی که پادشاهان را پادشاهی ز پادشاهی اوست
 عقل در معرض ثنا خوانیش بصفت بی زبان ماهی اوست
 وصلات صلوات متواصلات و تسنیمات تسلیمات سموسمات سیمرغ بلند
 پرواز عقل کل جو ، درك جاه و جلالنده سست جولان و پا در گل دیگران
 کرم عنان زبان نعمت گویی ذات با کمالنده ناتوان و خامل اولان ، سلطان
 سریر «لولاك»^۶ و مظهر تشریف «وما ارسلناك»^۷ حبیب خدا و سرور انبیاء
 علیه افضل الصلوات و از کاهها و اسنی التسلیمات و انماها افندیمز حضرت لرینک
 روضه معطره رضوان عدیل و مرقد مقدس عرش میشللرینه ایثار اولنمق احرا
 (احری) در که حدیث اعجاز تحدیث «لا یؤمن احدکم حتی یحب لایخیه ما
 یحب لنفسه»^۸ ایله رفع بیگانگی و مباینیت و ارائه نهج قویم بیگانگی و اخوت
 قلنمشدر .

زان سروری دهر بر آدم مسلم است کان خاتم نبوت از نسل آدم است
 بوده است قبله گاه ملائک چو طینتتش از رهگذار اوست که کعبه مکرم است
 و ترضیه مرضیه بی احصا عموماً آل و اصحاب کرام و خصوصاً چارر کن
 قصر بی قصور اسلام یعنی خلفاء راشدین و نجباء مرابطین و مجاهدین
 حضراتنگ ارواح طیبه خلد آشیان و مشاهد مبار که جنان نشانلرینه اولسون
 که : «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم»^۹ اثر مشهور معتبری اوزره
 هربری حضر طریق معرفت خیرا و رهنمای سبل سلامت و هدا (هدی) در .
 اصحاب او که انجم برج هدایت اند پیرو شدن به پرتوشان نهج اقوم است
 گیرم چو ذیل مکرمت آل و صحب او دست رجابه عروه و ثقاش احکم است
 اما بعد اعلی حضرت ساهمی منزلت ، سپهر اقتدار ، خورشید اشتهار ، غره

۶- حدیث قدسی: (لولاك لما خلقت الافلاك)

۷- ق: (س: ۲۱ یه ۱۰۷) وما ارسلناك الا رحمة للعالمین

۸- حدیث نبوی: لا یؤمن عبد حتی یحب لایخیه ما یحب لنفسه (من خیر) (حدیث ش ۶۱۰ کتاب شرح شهاب الاخبار) چاپ دانشگاه تصحیح نگارنده

۹- حدیث نبوی ش ۸۲۸ و صحیح آن اینست: «مثل اصحابی کالنجوم من اقتدی بشی منها اهتدی»

غرای ناصیه بختیاری دره یکتای افسر کامکاری م مهد بنیان شان و جلال، مشید ارکان عز و اقبال، اریکه آرای سروری، عمده خواقین سامی نسب زبده سلاطین عالی حسب، سمی النبی الامین جمال الاسلام و المسلمین حالا. چاربالش نشین تخت کسری و جم، رقم فرمای قلمرو ممالک جم. فلك بارگاه، القآن محمد شاه لازال مستفیضان توفیقات الآله حضور مخادنت نشور لرینه نجبات تحیات خلوص آیات و تحفات تسلیمات و داد ماهیات اهدا و تقدیم و تمثال مدعای مخالفت بو وجهله سجنجل ۱۰ آرای تصویر و ترسیم قلنور که شیوه دهر داهر و شنشنه ۱۱ عالم شئونات مظاهر اورزه، جبر بزر گوار، نعیم قرار، قاآنیلری فخامت نشان فتحعلی خان علی روحه سجال الغفران جنابلرینک ۱۲ «ارجعی الی ربك» ۱۳ نهراسند لبیک زن اجابت دار بقایه رحلت ایلمسی حسب المخادنه باعث تأثر بال و مورث حزن و ملال اولدیغنه مقارن تختگاه شاهان کیان و اورنگ سلطنت ایرانک بالفیض والاستیهاال ذات معالی سمات داورانه لرینه انتقالی بسادی انبساط فؤاد خلوص نهاد و مؤدی نشاط قلب محبت اعتیاد اولمشدر جناب خداوند بیچون، الذی تقدست ذاته عن الظنون، مرحوم مشارالیه، صب صیب المغفرة علیه آسوده نشین خاک پاک اولدقجه، ذات برگزیده صفات قاآنیلرین زیب دیهیم صحت و رونق اریکه عافیت ایردک، تاج و تخت شاهیلرین مبارک و میمنت رهین و هرحال و همه احوالده کردار کیانی لرین خلوص درون و میل خاطر صفوت نمون پادشا هانه مز نرسیده ورتبه کمال و دولتین فخیمتین میاننده ایشه رشته جهت جامعه اسلامی ملازم اتصال اوله رق تأکید رابطه دینییه و تشیید ضابطه ملیه بین الحضرتین مرغوب و استقرار یکجهتی و یگانگی

۱۰- سجنجل: آینه

۱۱- شنشنه: عادت، خوی، شیوه، طبیعت

۱۲- خواننده میشود: جنابلرینین

۱۳- ق: (س: ۸۹ یه ۲۸)

مطلوب اولدیغنه بناء حسن نیت و صفای طویت ایله: «انما المؤمنون اخوة»^{۱۴} نص کرامت فصی مقتضا سنه طرفیندن رعایت اولندقجه آثار موافقت و اتحاد و انوار تحاب و تواد مانند پرتو آفتاب یوماً فیوماً « مترقی و مزداد اوله جغی، وارسته ایتان دلیل و بوقاعده حسنه و ضابطه مستحسنه جانب شوکت مناقب تاجدارانه مزون بر موجب عهد و شرط رعایت برله شرایط مسالمتکارینک و قایت و اجرای خصوصلرینه همت سنیة شهنشاهانه مز مبدول قلنه جغی مستغنی قید تفصیله در، اشبوخصوص خلوص منصوصلری تأکید و اعلان و بین الدولتین العلیتین در گاه اولان حب و ووداد اقتضا سنجه مراسم اخلاص جو ازم تبریک و تهنیتی اجرا ایله بر قاترخی مخالفت درونی اشاعت و بیان ضمننده طرف ملوکانه مزون مخصوص بیوک ایلچی ارسالی لایح خاطر پادشاهانه مز اوله رق علمای اعلام سلطنت سنیه مزدن آفاطولی قاضی عسکر لکسی پایه سیله بالفعل استانبول قاضیسی و تقویم وقایع خانه عامره و طبع خانه معموره مز ناظری وقایع نویس دولت علیه مز اولوب نشان افتخار ایله ممتاز اولان، اعلم العلماء المتبحرین، افضل الفضلا، المتورعین، ينبوع الفضل والیقین، کشف المشکلات الدینییه حلال المعضلات الیقینییه، مفتاح کنوز الحقایق، مصباح رموز الدقایق، المحفوف بصنوف عواطف الملك الاعلی، مولانا السید محمد اسعد ادام الله تعالی فضائله انتخاب اولنمش و سفیر مشارالیه محول عهده درایت عده سی اولان خدمت رسالتی اجراده اجمل طریق و نسق انیق اوزره^{۱۵} سعی اوفی و لوازم سفارتی علی مایلیق ایفایده جکی جهتله نزد قال نیلرنده موثوق و معتبر طوتیله جغی امر مقرر اولمغله، اشبونامه همایون مودت مقرو تمز ایله اعزام قلنمشدر ان شاء الله تعالی. لدی اسعد الوصول کیفیت معلوم عرفان لزوم کیانی و مرسوم صفحه ضمیر مستنیر قال نیلری اولد و قد، بعد از این دخی^{۱۶} آفتاب ابدی الاشراق مهر و وفاقلری سپهر موالاتده نور افشان

۱۴- انما المؤمنین اخوة - ق: (س ۴۹ یه ۱۰)

۱۵- اوزره: بنابراین

۱۶- دخی: بمعنای نیز: همچنین، دیگر (به لهجه ترکی ما: داها)

اتفاق اولوب شولگه لازمه اتحاد دین وملت ومهمه اطراف لوازم شریعتدر
کما هو حقها رعایت شاهیلریله مرعی اولمق مأمول خیریت شمول پادشاهانه
مزددر همیشه بهری فیروز بختیاری وشهامت ازافق اقبال ویگانگی لامع و
تابان واخترعالم افروز کامکاری درافلاک اثتلاف ویک جهتی درخشان باد
بالنبی وآله الامجاد. تحریر آ فی اواسط شهر جمادی الآخر سنه احدی وخمسین
وما تین والف. نمق فی دار السلطنة العلیة قسطنطنیة المحروسة.

(بجای امضاء درهامش سمت راست سند:)

«المتوکل علی الله الکریم المنان، المفوض امره الیه فی کل حال و شان،
خادم الحرمین الشریفین السلطان الغازی محمود خان ابن السلطان الغازی
عبد الحمید خان.»

نقل به معنی وترجمه وتلخیص شده سند دوم (به محمد شاه):

سپاس بی اندازه وستایش بی شمار و بی پایان آنقدر که قدرت ادراک وفکر
بلند اقتضا دارد صحت معنای «ما عرفناک حق معرفتک» را مسلم در یابد مخصوص
پیشگاه مالک الملوک وصاحب جمال وجلال که شان او والاتر از ننگ شریک
و مثل گرفتن برای اوست وشایسته درگاه عظیم و کبریایی اوست.

او که به اقتضای حکمت بالغه ویگانگی وجاودانیش و به رسائی اراده
پاک و پایداریش بنی آدم را تکریم داد.

(بنا به آیه ولقد کرمننا...) (واین درخشش وفروزش در نیک سازی و
آفرینش آدم که زینت بخشی در ناصیه روشن بینان صورت وسیرت انسانست
وبر صاحبان تمیز آشکاراست که این نوع انسان را بعضی بر بعضی امتیاز
داد بنا باستعدادی که بهر یک عطا کرد هر کسی را در رتبه ای نشاند
بنابر این گروهی را بالاتر از گروهی قرار داد و کلید حل وعقد امور و

مصالح بندگان و دادگری در شهرها را بدست ایشان تودیع کرد تا وسیلهٔ انتظام و آسایش عامه باشند و باز آن چنان مالکی را ستایش سزااست که سلطنت سلاطین از او بهم رسد و زبان خرد همچون ماهی در برابرش بی زبانست.

و بعد درود پیاپی جانانه والا به پیشگاه عقل کل عالم که برمسند تکریم الهی تکیه زد و به او خطاب شد که افلاک بخاطر او خلق شده و نمونه این تشریف گشت که وجودش سبب رحمت برای عالمین قرار گرفت. او حبیب خدا و سرور انبیاست که درود آتشین و تهنیت را هر چه والاتر و سلام و تحیت را هر چه بلندتر و صلوات هر چه بیشتر نثار آستان و مزار معطر و روضه برتر از بهشت عرش مانند او باد که این حدیث معجز آمیز از اوست که: (لایؤمن احدکم ... ایمان نیاورده است هیچ یک از شما مگر اینکه دوست بدارد برای برادر مؤمنش آنچه را که برای خودش دوست می‌دارد از خوبی‌ها.) او این چنین خواست که بیگانگی و جدایی بین ما برداشته شود و راه محکم اتحاد و دوستی نموده گردد.

(معنی شعر:) آدم را از آن جهت تاج تکریم بسرنهندند که خاتم رسل از نسل او شد و کعبه را از آن جهت شرف بخشیدند که از خاکش گل آدم سرشته شد تا قبله گاه انس و ملک گردید. اینک حال رضامندی خواهی بجد بی‌شمار به فرزندان و یاران گرامیش عموماً و بخلفاء راشدین خصوصاً داریم که درباره ایشان فرمود:

(مثل اصحابی کالنجوم...) مثل یاران من همانند ستارگان است که بهر یک اقتدا کنید هدایت شوید. چه ایشان راهنمای سعادت و هدایت و سلامت‌اند. (معنی شعر:) این یاران همچون ستارگان در برج هدایت به آسمان گمگشتگان می‌درخشند و ما بایپروی از پرتوایشان براه قویم سعادت خواهیم رسید و اگر دست بدامن بزرگواری این خاندان و یاران او بزنیم امیدواریم که به دستگیره محکمی متوسل شده باشیم.

اما بعد اعلیحضرت والامنزله صاحب قدرت آسمانی چون خورشید تابان در نامداری، روشن روی در بختیاری، یکتا گهر در تاج پیروزی و کامکاری، بپا دارنده پایه‌های سروری و بزرگی، پاینده ستونهای شرف و نیک بختی آراینده اورنگ مهتری، بزرگ شاهنشاه بالاتبار، برجسته شاهان والا گهر و با اعتبار، همنام رسول امین جمال اسلام و مسلمین، تکیه زده بر تخت کسری و جم، صاحب فرمان خطه عجم، شکوه بار گاهش قاآنی، قامت خر گاهش آسمانی، محمد شاه که پیوسته بهره یابد از توفیقات ربانی. و بحضور بند گانش بر گزیده ترین تحیات مخلصانه و بهترین تسلیمات و درود دوستانه بعنوان تحفه تقدیم تمثال آینه آرای مرحوم فتحعلی خان (قاجار) که بنا به روش دهر بدار نعیم قرار گرفت و اگر چه به ندای «ارجعی الی ربك» در حالت رضامندی و خشنودی لبیک اجابت در داد و در مغفرت حق پوشیده شد ولی باعث ملالت و اندوه، گردید.

مقارن این احوال که مقام سلطنت انتقال یافته و تاج و تخت شاهانه که بمبار کی و میمنت در همه احوال بفیض و اهلیت به آن ذات برگزیده صفات میرسید خلوص درون و میل خاطر شاهانه ما ایجاب میکند که بین دودولت علیه ما رشته کار جهت اتصال جامعه اسلامی مداوم و ملازم باشد.

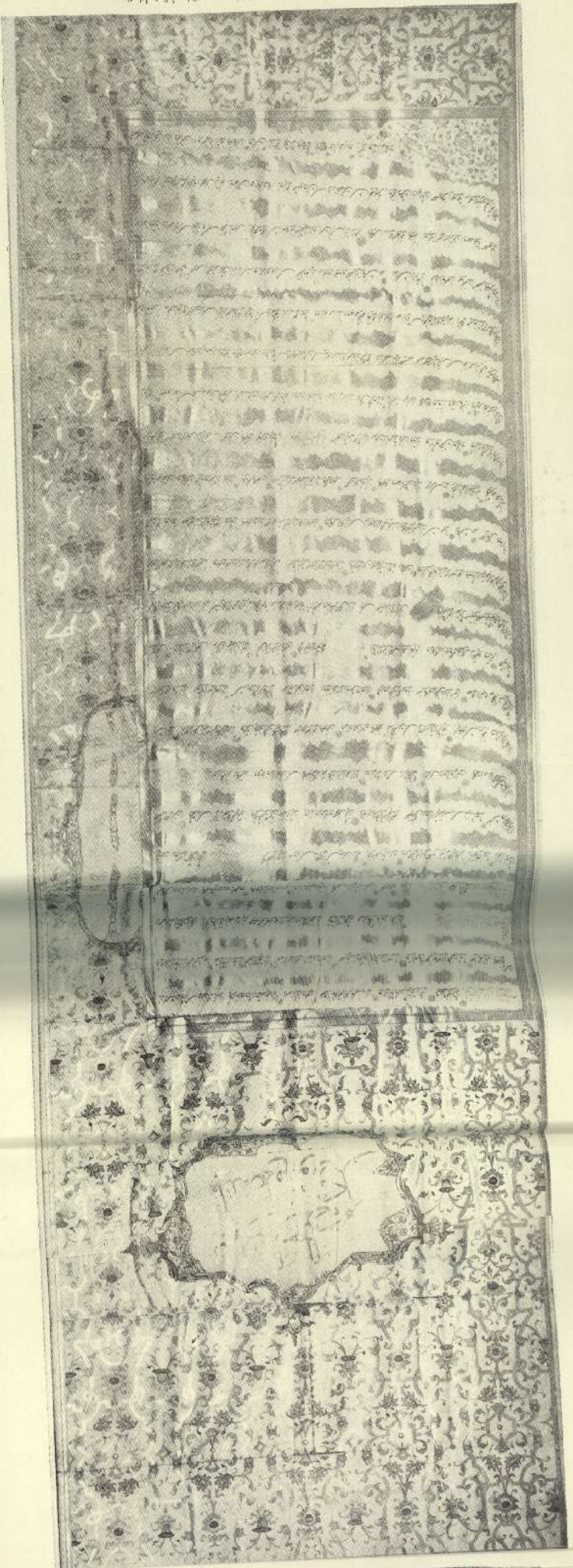
و مطلوب ما تا کید روابط دینی و استقرار یک جهتی و یگانگی بوده و بنا بر حسن نیت و صفای سیرت باید مدلول «انما المؤمنون اخوة» را رعایت کنیم و برادر باشیم تا آثار یگانگی و اتحاد دوستی همانند پرتو خورشید روز بالای روز در فزونی افتد و شرایط همزیستی بموجب عهد و شروط نگاه داشته شود.

برای اینکه همت بلند ما در این خصوص با خلوص همراه و استوار و مستغنی از تفصیل نموده شود و منصوص و مؤکد و اعلان گردد و نیز مراسم تبریک و تهنیت اجرا شود ایلچی بزرگی که او را مناصبی در کشور ما از لحاظ

فضل و جاه هست و افتخارات و نشانها از ما دریافت داشته بنام سید محمد اسعد انتخاب و بعنوان سفیر اعزام میداریم مشارالیه با درایت کامل و ظایف رسالت خود را عهده دار و به بهترین وجهی کوشش وافی آنقدر که شایسته است با کفایت کامل در اجرای رسالت خود خدمت خواهد کرد انشاء الله تعالی .

این همایون نامه مودت آمیز که وسیله سفیر ارسال میگردد بهنگامی که سعادت وصول یابد کیفیت امر و اخلاص شناخته خواهد شد و بعد از این نیز آرزو مندیم که خورشید مهر وفاق در آسمان موالات نور افشان باشد و این مراتب که لازمه اتحاد دین و ملت و شریعت ماست آنطور که شایسته است و سزاوار شاهنشاهیست رعایت گردد تا ستاره اقبال و کامکاری در آسمان بهم پیوستگی و یک جهتی ماهمیشه درخشان باشد بالنبی و آله الامجاد نوشته نیمه ماه جمادی الثانی سال ۱۲۵۱ و آراسته در پایتخت علیه قسطنطنیه

(سلطان محمود خان پسر سلطان عبدالحمید خان)



سوره فاتحه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدايتك ربنا
ولا ننصركم
عنه لولا انك
تكون بنا
مخدرا
يا ذا الجلال
والاكرام
سوره فاتحه
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدايتك ربنا
ولا ننصركم
عنه لولا انك
تكون بنا
مخدرا
يا ذا الجلال
والاكرام
سوره فاتحه
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدايتك ربنا
ولا ننصركم
عنه لولا انك
تكون بنا
مخدرا
يا ذا الجلال
والاكرام

پک سند تاریخی

مربوط به

معامله ملکی شاه طهماسب دوم صفوی

از

سرہنگ بازنشسته - بایبوردی

یک سند تاریخی

مربوط به معامله ملکی شاه طهماسب دوم صفوی

قبل از آنکه بمتن و مندرجات سندی که مورد بحث است وارد شویم مقدمه
باید وضع زمان و مکان را در نظر گرفت که سال ۱۱۳۴ هجری قمریست
اوضاع دربار شاه سلطان حسین روز بروز و ساعت بساعت خرابتر شده
بطوریکه در عرض بیست روز سه ولیعهد عوض کرده بالاخره طهماسب میرزا
فرزند کوچک اعلیحضرت در ۲۷ رجب ۱۱۳۴ بولایتعهدی تعیین و او چند روز
دیگر در ۲۳ رمضان المبارک شبانه و محرمانه بایکعده از رجال دربار و
اسکورت اصفهانرا، بقصد قزوین و جمع آوری کمک و قوا از آذربایجان و
گیلان و مازندران، ترک و بعد از چهار ماه با وصول خبر سقوط اصفهان و تسلیم
شاه سلطان حسین (۱۱ محرم ۱۱۳۵) در آخر همین ماه بنام شاه طهماسب ثانی
در قزوین بتخت سلطنت جلوس نمود. بدیهی است در اینمدت شاه طهماسب
از جهت پول و مخارج در مضیقه بود، بنابراین فروش دودانگ از املاک
اختصاصی به بیست و پنج تومان آنروز که امروز بیش از هزار برابر آن
میشود (یعنی همین قریه هبق خانمرود امروز دانگی بیش از بیست هزار
تومان ارزش دارد) قابل توجه است.

قسمت دیگر طرز معامله درباری است که مستوفی الممالک بوکالت

سنیه در محضر شرع حاضر شده و سپس اعلیحضرت نیز حاشیه سند را مزین و تنفیذ فرموده اند .

ووجه معامله به پیشکار خاصه تحویل شده .

و بر خلاف فرامین سلاطین سلف صفوی کلمه الله و اسم شاه خارج از متن قباله قرار گرفته و اعلیحضرت تمام خیارات فسخ و غبن خود را به يك تومان صلح و سند را قطعی نموده است .

تبصره - هریس و خانمروود که قریه هبق جزو آنست جزو بلوکات ارسباران میباشد که نگارنده تاریخ و جغرافیای آنرا نوشته ام و خانمروود گاهی جزو سراب و گاهی تابع تبریز هم منظور میشود .

هو ، تعالی شأنه العلی العالی الاعلی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله مالك الملك ورب العالمين خالق السموات سباعاً ومن الارضين مثلهن و اجرى ينابيع الحكم على الناس المنتجبين و هدى الى مشاع الشرايع انجاتهم عن هو اجرهم ضمايوم الدين والصلوة والسلام على محمد رسوله الصادق المصدق الامين وآله واصحابه الانجبين و بعد از شعاع اين خطاب مستطاب که از لمعات آن آثار صدق شارق و بارقست طلiece اين معنى لامع ميگردد که در اسعد ساعات مقرون بخير و برکات فروخت بمبايعه صحيحه لازمه جازمه اسلاميه و کيل جليل نبيل جميل وثيق انيق معتمد ثابت الوکاله نواب کامياب سپهر رکاب صاحبقرانى اعنى اعلیحضرت کيوان رفعت جمشيد حشمت فريدون شو کت سکندر شأن دارا دربان آفتاب تابان ملك جهانباني ماه درخشان سپهر گيتي ستاني مظهر الطاف گوهر درج شاهنشاهی مزین سریر سلطنت الکبرای والخلافة العظمی سلطان

السلطین قهرمان الماء والطين ناصرالدين المبين ظل الله تعالى في الارضين
 (السلطان بن السلطان والخواقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمؤید شاه ظهماسب
 الحسينى الموسوى الصفوى بهادرخان خلد ملكه وسلطانہ) بعزت و سعادت
 پناهان دور محمد ولد احمدخان وحسين خان ولد حمزه خان و عليخان
 ولدنقدى ومعصوم خان ولد گل محمد وصفي خان ولد خان گلدی همگی
 و تمامی دودانگ مشاع از جمله شش دانگ کل قریه معینه معلومه مدعو بقریه
 هبک من محال خانمروود نواحی دارالسلطنه تبریز را که در محل وقوع غنیه
 از ذکر حد و وصف است و باخبار مشتریون محدود میشود جنوباً بقریه
 براوش و شمالاً بقریه خانقاه و شرقاً بقریه قراچولو و غرباً بقریه هرانان با
 جمیع توابع شرعیه و لواحق ملیه از ممر و مدخل و شرب تابعه و مشارب و
 اراضی و صحاری و جداول و انهار و اعناب و اشجار و قشلاقات و دمسکده و
 طواحين و عمارات و غیر ذلك مما یعد من التوابع بقدر الحصره الشایعه المزبوره
 بثمان مبلغ بیست و پنج تومان تبریزی فسی جدید الضرب مبیعه صحیحه و
 معاقده ضریحه و ضمان الدرك من الملتزمات فی المعاملات بحکم الشارع
 الصادر از خرج المبیع المزبور مستحقاً للغير کلاً أو بعضاً عیناً أو منفعةً ضماناً
 و بعد ذلك مصالحه دینیہ نمود و کیل جلیل نواب کامیاب با مشتریون
 مذکورون از غبنی که فرضاً در معامله مذکورہ بوده باشد دانسته بمبلغ یک
 تومان تبریزی فسی جدید الضرب که بانضمام ثمن معادل مبلغ بیست و شش
 تومان تبریزی فسی است که دفعهً واحدهً باقباض و ایصال مشتریون و اصل و
 عاید و کیل مزبور شد و تمامی مبیع مزبور بمقتضای عقدین مزبورین بحقیقت
 و ملکیت مشتریون مذکورون قرار و استقرار شرعیہ گرفته و بعد احاطه علمهم

الحمد لله الذي

...

...

الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ
وَآلِهِمْ أَهْلِ الْبَيْتِ

وَعَلَى كُلِّ ذِي الْقُرْبَىٰ مِنْهُمْ
سَلَامٌ كَثِيرٌ مِنْ رَبِّكَ
الْعَلِيِّ الْكَرِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَنَا وَالْإِنْسَانَ
الْعَرَبِيَّ الْعَرَبِيَّ

Handwritten marginal notes in the top right corner, including the name 'Abul Hasan' and other illegible text.

Small circular stamp or mark on the right side of the page.

و بعد ان شرف الی خطاب طالبی از انجا حد و شارق با شرف
ان بعد ان شرف الی خطاب طالبی از انجا حد و شارق با شرف

ان بعد ان شرف الی خطاب طالبی از انجا حد و شارق با شرف
ان بعد ان شرف الی خطاب طالبی از انجا حد و شارق با شرف

جلیلان احمد و بنو ابیومر و ثابت الکاکی الکاکی الکاکی
جلیلان احمد و بنو ابیومر و ثابت الکاکی الکاکی الکاکی

کیوان فرج مشیت شفت فید و شوک سکنه شان از ارباب انجا
کیوان فرج مشیت شفت فید و شوک سکنه شان از ارباب انجا

سپه کویستان و ظهرا و کوه درج شاهنشاهی و غیره
سپه کویستان و ظهرا و کوه درج شاهنشاهی و غیره

الاطیر و الالباب و الیظیر الیظیر الیظیر
الاطیر و الالباب و الیظیر الیظیر الیظیر

حسین خان و لاجک و غار و علیان و لاجک و
حسین خان و لاجک و غار و علیان و لاجک و

خان کلدی هم که و دانه الیظیر الیظیر الیظیر
خان کلدی هم که و دانه الیظیر الیظیر الیظیر

مخا خان و دن و الیظیر الیظیر الیظیر
مخا خان و دن و الیظیر الیظیر الیظیر

مشه و محمد و مدینه و الیظیر الیظیر الیظیر
مشه و محمد و مدینه و الیظیر الیظیر الیظیر

قواع شریف و لاجک و لاجک و لاجک و
قواع شریف و لاجک و لاجک و لاجک و

ازها و الیظیر و قشاقان و مدینه و الیظیر
ازها و الیظیر و قشاقان و مدینه و الیظیر

بما هب لغیبت بخوانی فی فیض حیا الیظیر الیظیر
بما هب لغیبت بخوانی فی فیض حیا الیظیر الیظیر

المدنیات الیظیر الیظیر الیظیر الیظیر
المدنیات الیظیر الیظیر الیظیر الیظیر

و بعد از انکه صلح بنمود کیو جلایان و الیظیر الیظیر
و بعد از انکه صلح بنمود کیو جلایان و الیظیر الیظیر

مذکر بود باشد انکه هب لغیبت بخوانی فی فیض حیا
مذکر بود باشد انکه هب لغیبت بخوانی فی فیض حیا

مذکر بود باشد انکه هب لغیبت بخوانی فی فیض حیا
مذکر بود باشد انکه هب لغیبت بخوانی فی فیض حیا

مذکر بود باشد انکه هب لغیبت بخوانی فی فیض حیا
مذکر بود باشد انکه هب لغیبت بخوانی فی فیض حیا

مذکر بود باشد انکه هب لغیبت بخوانی فی فیض حیا
مذکر بود باشد انکه هب لغیبت بخوانی فی فیض حیا

مذکر بود باشد انکه هب لغیبت بخوانی فی فیض حیا
مذکر بود باشد انکه هب لغیبت بخوانی فی فیض حیا

بمعنی الخیار و الإسقاط معترف شدند که اسقاط جمیع خیارات در معامله مذکور بین الطرفین شده و معترف شد و کیل مزبور که تمامی مراتب بامر و اذن نواب ثریا مکان از اوصادر شد و صیغه شرعیه جاری شد و حرره ذلك فی غرة شهر شوال سنه ۱۱۳۵

حاشیه :

- معامله مذکوره و مبایعه مسطوره و سایر مراتب مرقومه را کمترین غلامزادگان قدیمی بوکالت بندگان نواب ثریا مکان صاحبقرانی روحیفداه واقع ساخته مبلغ مزبور تمام و کمال و اصل سرکار خاصه شریفه گردید محل مهر عالیجاه مستوفی الممالک قیمت باطلاع سنیه فلکجهاد خلائق امیدگناه و اصل سرکار خاصه شریفه شد محل مهر عالیجاه نایب نواب ایرانمداری و در حاشیه طرف چپ نوشته است برینموجب تنفیذ نمودم مهر نواب اشرف

معاذی سطر دوم درست است :

موضع مهر مبارک اشرف و اقدس همایون اعلی
مبیع مزبور با توابع و لواحق شرعیه بمبایعه صحیحه ملیه منتقل بمشتریان مزبور گردیده قیمت آن تمام و کمال و اصل سرکار خاصه شریفه شد ملک مزبور را بتصرف مشارالیهم گذارند.
مهر آخوند نویسنده سند المتوکل علی الله العلی الاکبر عبده محمد محسن بن محمد جعفر.

معرفی چند سند تاریخی

از

دکتر احسان اشراقی

از : دکتر احسان اشراقی

معرفی چند سند تاریخی

آنچه در این صفحات بنظر خوانندگان گرامی میرسد فرایینی است از کریم خان زند و فتحعلی شاه قاجار مربوط به انتصاب چند تن از خاندان میرزا عبدالغفار قزوینی (اشراقی) به پاره‌ای مشاغل دیوانی و برقراری مستمری در حق آنان و چون مطالب این قبیل اسناد نشان دهنده بعضی از مشاغل روحانی و مناصب دیوانی و لشکری بوده و از نظر اداری و اجتماعی حائز اهمیت اند لذا معرفی آنها خالی از فایده نخواهد بود.

سند نخستین فرمانی است از کریم خان زند مورخ بسال ۱۱۸۴ هجری قمری که بموجب آن، صدر مملکت، میرزا محمدعلی، انتصاب میرزا عبدالغفار- قزوینی را بسمت نظارت شرعیات دارالسلطنه قزوین تصدیق و تأیید نموده و به حاکم و وکیل مالیات آن شهر تکلیف شده است تا مبلغ و مقدار معینی از نقد و جنس در حق دارنده منشور همه ساله منظور نمایند تا صرف معاش خود کند. این فرمان با عبارت معمول در فرمان کریم خان زند «فرمان عالی شد» آغاز شده و پائین فرمان بمهر او باسجع «یامن هو بمن رجاه کریم» مهور گردیده است. شغل نظارت شرعیات و مقررات مربوط به ارباب و وظایف

و طلبه علوم دینی که در این سند اشاره شده است از امور مربوط به تشکیلات روحانیت بوده که در رأس آن شخصیتی بعنوان «صدر» قرار داشت و شغل صدارت در دوران زندیه مانند دوران صفویه و برطبق موازین آن زمان بزرگترین مرجع روحانیت بوده و کلیه امور شرعی مانند «نصب و تعیین حکام شرع و مباشرین موقوفات و تفویض ریش سفیدی جمیع سادات و علماء و مدرسان و قاضیان و شیخ الاسلامان و نایب الصداره و متولیان جزء و ناظران موقوفات و پیش نمازان و خطبا و موذنان و حفاظ و معرفان و غسالان ...»^۱ از وظایف این شغل بوده است.

چهار فرمان دیگر (عکسهای شماره ۲، ۳، ۴، ۵) فرامینی هستند از فتحعلی شاه قاجار خطاب به شاهزاده علینقی میرزا رکن الدوله^۲ حاکم

۱- دستورالملوک به کوشش محمدتقی دانش پژوه ص ۳۴.

۲- رکن الدوله علینقی میرزا پسر هشتم فتحعلیشاه قاجار بود که از ۱۶ سالگی به استثنای یکی دوماه حکومت قزوین را داشته است. در دومین جنگ ایران و روس بسال ۱۲۴۳ قمری علینقی میرزا به همراه عباس میرزا نایب السلطنه برای دفاع از قلعه عباس آباد در جنگ شرکت کرد ولی از سپاه ژنرال پاسکیویچ شکست خورده گریخت. پس از مرگ عباس میرزا با اینکه مقرر بود محمد میرزا فرزند وی بسلطنت بنشیند، علیشاه میرزا معروف به ظل السلطان بکمک بعضی از رجال و شاهزادگان قاجار در تهران به تخت نشست و علینقی میرزا بطرفداری از او با سپاهی از قزوین بتهران حرکت کرد و از آنجا نامه‌هایی به شاهزادگان قاجار که در گوشه و کنار کشور بسر میبردند نوشت و آنان را به اطاعت از ظل السلطان دعوت کرد. در این هنگام محمد میرزا ولیعهد در تبریز با کمک قائم مقام مشغول تدارک قوا بمنظور پیشرفت بسوی تهران و تصاحب تاج و تخت بود و رکن الدوله از طرف ظل السلطان مأمور شد تا با محمد میرزا در مورد صلح گفتگو کند لکن به اشاره قائم مقام توقیف گردیده همراه اردو بتهران حرکت داده شد. پس از ورود به پایتخت بزودی سررشته کارها بدست قائم مقام افتاد و او نیز بمنظور پیش گیری از طغیان پسران فتحعلیشاه، اقامت بعضی از آنان منجمله رکن الدوله و علیشاه میرزا را در پایتخت مصلحت ندیده آنان را باتفاق هشت نفر از شاهزادگان به قلعه اردبیل فرستاده در آنجا زندانی کرد آنها تا سال ۱۲۵۳ قمری در قلعه محبوس بودند تا آنکه علینقی میرزا به بهانه ایجاد بقیه پاورقی در صفحه بعد

قزوین مربوط بسالهای بین ۱۳۲۳ تا ۱۲۴۷ هجری قمری در مورد انتصاب میرزا عبدالکریم قزوینی و میرزا عبدالغفار و میرزا مرتضی و برقراری مستمری در حق آنان. این چهار سند از اسناد دیوانی و مالی دوران سلطنت فتحعلی شاه هستند و چون در این دوره تشکیلات اداری به اقتضای موقعیت سیاسی و اجتماعی توسعه یافته مشاغل متعددی ایجاد شد ناگزیر برای انتصابات و مواجب مستمری بگیران فرمان صادر می شد که در واقع تقلیدی بود از نظامات اداری دوران صفویه. در این قبیل فرمانها که جنبه مالی داشت مهر و طغرای پادشاه در بالای صفحه می آمد و پشت فرمان نیز بمهر و طغرای مستوفی الممالک و صدراعظم و همچنین مقامات دیگر از قبیل مستوفیان و منشیان و لشکر نویسان هر دفتر میرسید. در فرامین مورد بحث همچون فرمانهای مشابه آنها به چند مورد باید اشاره کرد:

۱- معمولاً در سر لایحه فرمان عبارت «بسم الله تعالی شأنه العزیز» دیده میشود و در زیر این عبارت مهر فتحعلی شاه نهاده شده که سجع آن چنین است:

بقیه پاورقی از صفحه قبل

غسلگاه در حرمخانه يك مغنی قزوینی را واداشت تا نقبی بخارج از قلعه بزند و با این مقدمه در تاریخ ششم ربیع الاول ۱۲۵۳ با اتفاق امام ویردی میرزا از راه نقب بخارج گریختند و با کمک مأمورین دولت روسیه به تفلیس رفتند ولی چون دولت روس حاضر به پشتیبانی آنها نگردید ناچار به ارزنة الروم در خاک عثمانی رفته و از آنجا به استانبول و اسکندریه و سپس به مکه و شام و بغداد رفتند و در آنجا مقیم شده دیگر به ایران مراجعت نکردند. علینقی میرزا بیشتر ایام عمر حکومت قزوین داشت و با همکاری نزدیک برادر خود امام ویردی میرزا معروف به کشیکچی باشی به امور این ولایت رسیدگی می کرد وی دارای بیست و هشت فرزند از پسر و دختر بود (ناسخ التواریخ جلد قاجاریه ص ۳۱۷) که از آن میان فرزند ذکور یازدهم شکرالله میرزا مادرش از قاجاریه قزوین بوده است.

العزة لله

قرار در کف شاه زمانه فتجعلی

گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی

در یکی از این فرمانهای چهار گانه بجای عبارت العزة لله ، سلطان صاحبقران نوشته شده و این اختلاف در فرامین دیگر فتجعلی شاهی نیز دیده میشود .

۲ - طغرای فرمان که برنگ آب طلا پائین تر از سجع مهر کشیده شده و حاوی عبارتی چنین است :

« الملك لله تعالى حکم همایون شد »

۳ - در متن این اسناد مشاغلی همچون « لشکر نویس » و « شریک الکتاب » و مباشر امور ایلات در مورد صاحبان فرمان و همچنین مشاغلی مانند سر رشته دار مالیات ، مستوفی دیوان و دفتر نویس و مانند آن آمده که از یک تشکیلات اداری جهت صدور احکام و ضبط و ثبت آنها خصوصاً در امور سپاهی و مالیاتی حکایت میکند نوع مشاغل و طرز کار این دیوانها بیش و کم شبیه به دوران صفویه بوده و این مطلب از سالنامهها و اسناد دیوانی و کتب دوران قاجار مشهود است و توان گفت ، اساسی را که صفویان برای نظام اداری ایران گذاشتند بشکل اصول و مقرراتی تا مدتتها پایدار ماند .

لشکر نویسان ما موران رسیدگی به امور سپاهیان اعم از منظم و غیر منظم در ده جزئیات مربوط به کار قشون را در دفاتر مخصوص ثبت می کردند . لشکر نویس ابواب جمعی را بازدید می کردند و به سر شماری و سیاهه نویسی می پرداخت . ریاست تمام لشکر نویسان بال لشکر نویس باشی بود که در زمان صفویه اختیارات زیادی داشت و بنوشته دستور الملوك : « لشکر نویس دیوان اعلی ، وزیر سر کار ملازمان و آقایان و قوشچیان که داخل خدمت غلام نباشند

و یساولان و قاپوچیان دیوان . . . و غیرهم است و کیفیات مواجب تیول و انعام و اقطاع و سیور غالات و معافیات ایشان و ارقام و احکام مواجب براتی و همه ساله کل امراء عظام و بیگلربیگیان و حکام کرام و سلاطین و خوانین ذوی الاحترام و احکام طلب و تنخواه امراء و مقربان در گاه و صاحب جمعان و مشرفان و عملہ بیوتات کہ غیر غلام باشند و ارقام و احکام سیور غالات و معافیات و اجارات و وظایف یساقیان و چریک به مهر اومی رسید^۱ . . .

شریک الکتاب از اعضای دفترخانه و جزء کاتبان و نامه نویسان دیوان استیفاء بوده سررشته داری مالیات دیوانی صدور بروات ضبط حوالجات و اطلاعات را بر عهده داشت .

دیوان یا وزارت استیفاء از هر نظر مسئول دخل و خرج مملکت بود. این دیوان که در رأس آن مستوفی الممالک قرار داشت از چهار دفتر تشکیل می گردید که در هر دفترخانه چند تن مستوفی و نویسنده که هر یک وظیفه خاصی داشتند کار می کردند و اسناد خرج و دخل و حکمها و فرمانهایی که متضمن پرداخت پول می بود و جنبه حسابداری و مالی می داشت بعد از طی مراحل لازم در وزارتخانه مربوط بایستی در این دفاتر بوسیله مستوفیان مزبور بازرسی و نظارت و سواد برداری و ثبت و ضبط می گردید و اینکه در این دوره در پایان فرمانها عباراتی نظیر «مقرر آنکه مستوفیان عظام شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند» نوشته میشد بتقلید روش دوره صفوی و اشاره بهمین وظایف مستوفیان بوده است.^۲

در پشت هر یک از اسناد فوق مهر و امضاء و طغراهای متعددی از مسئولین امر دال بر تأیید و تسجیل سند و تضمین صحت آن با عباراتی حاکی از تصدیق و ملاحظه و ثبت بچشم میخورد که بدون این تشریفات اداری مفاد اسناد رسمیت نمی یافته است در ظهیریکی از این فرامین میخوانیم :

۱- دستور الملوك ص ۹۲

۲- مقدمه ای بر شناخت اسناد تاریخی تألیف دکتر جهانگیر قائم مقامی ص ۳۱۲ .

«بعرض اماناء دولت قاهره سلطانی میرساند که مبلغ پانزده تومان نقد و پانزده خروار جنس در طومار داعی بصیغه وظيفه باسم میرزا عبدالغفار برقرار بوده است باقی را مختارند».

و اینک متن هر يك از فرامین فوق الذکر را از نظر خوانندگان میرساند:

فرمان نخستین

از کریم خان زند در مورد انتصاب میرزا عبدالغفار قزوینی
به نظارت شرعیات قزوین

«فرمان عالی شد»

«آنکه حسب التصدیق عالیجاه رفیع جایگاه صدارت و سعادت پناه حقایق
و معارف کلاه حاوی الفروع و الاصول جامع المعقول و المنقول اسلام و
اسلامیان ملاذی، نظاماً الصدارة و الایاله میرزا محمدعلی صدر جلیل القدر
مملکت در معامله هذه السنه پارس ئیل و مابعدھا نظارت شرعیات و ارباب
وظایف و عموم موظفین دار السلطنه قزوین را بعالی حضرت رفیع منزلت سلالة
النجبائی میرزا عبدالغفار قزوینی مفوض و مرجوع و بدین موجب

تقدیر

۱۰ تومان (بسیاق)

از بابت تنخواه موظفین	که در تحت تنخواه موظفین
قزوین در هذه السنه و مابعدھا	قزوین هر ساله در تقسیم
قرارداده می شود ۱۵۷ تومان	جزو در وجه مشارالیه مقرر
هفت هزار و هفتصد و هجده درم	بوده و باز یافت می نموده
بقرار عمه ساله در عهده مشارالیه	۷ تومان (بسیاق)
قرارداده می شود ۱۵۰ تومان	
تومانی دو یست دینار	
۳ تومان (بسیاق)	

جنس

۹۰ خروار (بسیاق)

که در تحت تنخواه موظفین
می گرفته
۷ خروار (بسیاق)

از بابت تنخواه وظیفه
موظفین ۲۲۰ خروار و ۸۱ من بقرار همه
ساله در باره مشار لیه داده می شود
۲۰۰ خروار خرواری
۱/۵ من
۳۰۰ من (بسیاق)

« نقد و جنس که ده تومان و ده خروار است بصیغه وظیفه و مقرری خدمت
نظارت شرعیات در وجه او مقرر فرمودیم که هفت تومان و هفت خروار یک
در تحت تنخواه وظیفه موظفین موظف و می گرفته بازیافت و بعلاوه از هده
السنه و مابعدهما از قرار یک تفصیل یافته سه تومان و سه خروار از قرار
تومانی دو بیست دینار و خرواری یکمن و نیم از تنخواه نقد و جنس وظیفه
موظفین و مصارف روشنایی و غیره مساجد و بقاع در حین گرفتن تنخواه کل
که خودتان بازیافت مینمایند بازیافت و صرف معاش خود و در تقدیم امر
مزبور و رونق و رواج بقاع الخیر و مساجد و مدارس ساعی باشند عالیجاه
رفیع جایگاه عقیدت و اخلاص آگاه مولا و یردی خان . . . حاکم و عالیشان
معلى مكان سلاله النجباء العظام میرزا محمد صادق و کیل مالیات دار السلطنه
قزوین بنحو مقرر معمول دارند عموم موظفین و طلبه علوم دینی دار السلطنه
مزبور محسوب فرموده مرتب داشته و در عهده شناسند تحریر آ فی شهر
محرم سنه ۱۱۸۴ .

« محل مهر کریم خان زند »

فرمان دوم

از فتحعلی شاه قاجار بعنوان میرزا عبدالکریم قزوینی

بسم الله تعالی شانہ العزیز

سجع مهر فتحعلی شاه

طغرا (الملك لله تعالی حکم همایون شد) آنکه بنا بر ظهور کاردانی و راست قلمی عالیشان رفیعمکان اخلاص و ارادت نشان میرزا عبدالکریم قزوینی خدمت شراکت کتاب دار السلطنه قزوین را بعالیشان مومی الیه مفوض و عنایت فرمودیم که از روی راستی و درستی متوجه سررشته داری مالیات و صادرات بوده در جمیع حوالجات و اطلاقات اعم از مالیات و صادر ثبت و سررشته مضبوط و منقح نگهداشته بشراکت سایر کتاب بلو از خدمت مزبوره قیام و اقدام نماید و بدینموجب نقد و جنس که قبل ازین داخل مستمری قزوین و بصیغه وظیفه در وجه مومی الیه و برادران او برقرار بوده بصیغه موجب در وجه او برقرار فرمودیم.

نقد

که باسم میرزا اسدالله و سایر اولاد مرحوم میرزا عبدالغفار بصیغه وظیفه برقرار بوده و حال در وجه عالیشان میرزا کریم ولد مرحوم مبرور بانزاده برقرار شد

جنس

۱۵ خروار (بسیاق)

۱۵ تومان (بسیاق)

که همه ساله برسبیل استمرار بازیافت و صرف معیشت خود نموده بمراسم خدمتگذاری قیام دارد مقرر آنکه فجر صباح خلافت زاهره و ضوء مصباح سلطنت بساهره علینقی میرزا صاحب اختیار دار السلطنه مذکور بعد از زیارت فرمان جهانمطاع اشرف عالیشان مومی الیه را شریک الکتب دانسته خدمت مزبوره را باو مفوض و موکول و بشغل سررشته مالیات و صادرات مشغول داشته قدغن نماید که در جمیع حوالجات و اطلاقات ثبت منقحی

نگهداشته بطریق سایر کتاب ظهر برواۃ را مهر نماید^۱ و مواجبی که در وجه مومی الیه برقرار فرموده ایم از بسابت وظیفه سابق هر ساله در وجه او همسازی نماید که صرف مدار گذار خویش نموده بشرایط خدمتگذاری پردازد و درین باب قدغن لازم دانسته در عهده شناسند تحریراً فی شهر شوال المکرم سنه ۱۲۲۳ هـ

فرمان سوم

بسم الله تعالى شانه العزیز

سجع مهر فتحعلیشاه قاجار

طغرا (الملك لله تعالى حکم همایون شد) آنکه دو حه صدیقه خلافت و جهاننداری و ثمره شجره دولت و شوکت و شهر یاری فرزند ارجمند علینقی میرزا صاحب اختیار دار السلطنه قزوین بعواطف پادشاهی سرافراز و مباهی بوده بدانند که چون آقا جانی بیگ بجوار رحمت ایزدی پیوسته و مبلغ ده تومان تبریزی نقد و مقدار ده خروار غله در جزو مستمری دار السلطنه مذکور باسم او برقرار بوده درینوقت بنا بر ظهور کاردانی و خدمتگذاری عالیشان معلی مکان اخلاص و ارادت نشان میرزا عبدالکریم شریک الکتاب در معامله سنه آتیه پیچی نیل جبریل دلیل و مابعدها مبلغ و مقدار مذکور را در وجه مومی الیه مستمر و برقرار فرمودیم که هر ساله بازیافت و صرف مدار گذار خود نموده بمراسم خدمتگذاری سرکار دیوان قضا نشان اعلی اشتغال نماید باید آن فرزند ارجمند بعد از زیارت فرمان جهانمطاع همایون بکار گذاران خود اعمال ولایت قدغن نماید که در معامله سنه آتیه و مابعدها هر ساله مبلغ و مقدار مذکور را در وجه مومی الیه همسازی و بدستور سابق بخرج مجری و ممضی دانند و درین خصوص قدغن لازم دانسته و در عهده شناسند تحریراً فی شهر محرم الحرام سنه ۱۲۲۷ هـ

۱- نظیر مهر و امضاء و تصدیقی که در پشت پنج سند مورد بحث وجود دارد

فرمان چهارم

از فتحعلی شاه قاجار درباره میرزا عبدالغفار قزوینی

بسم الله تعالی شانه العزیز

سجع مهر

طغرا (الملك لله تعالی حکم همایون شد) که فروزان کو کب آسمان
 خلافت و شهریاری و تابان گوهر عمان سلطنت و جهاننداری فرزند ارجمند
 مسعود علینقی میرزا صاحب اختیار دار السلطنه قزوین بهنایات کامله پادشاهی
 معزز و مباهی بوده بدانند که چون سابقاً مبلغ بیست و پنج تومان تبریزی
 نقد و مقدار بیست و پنج خروار غله از بابت مالیات دار السلطنه قزوین در
 وجه میرزا کریم شریک الکتاب برقرار بوده که

از بابت آفاجانی نمره ۱ که در سنوات	سابق در وجه میرزا کریم برقرار شده	بود و شریف خان فرمان خود صادر	نموده بود موقوف شد	بابت مواجب سابق میرزا کریم
جنس	نقد	جنس	نقد	
۱۰ خروار	۱۰ تومان	۱۵ خروار	۱۵ تومان	
(بسیاق)	(بسیاق)	(بسیاق)	(بسیاق)	

همه ساله مبلغ و مقدار مزبور را در ازاء مواجب شغل مزبور از بابت
 مالیات باز یافت و صرف معاش خود میساخت و از قراری که معروض افتاد
 مشارالیه وفات یافته است درینوقت بنا بر ظهور قابلیت و شایستگی
 عالیشان رفیع مکان عزت و سعادت نشان اخلاص و ارادت خواهان ؛
 میرزا عبدالغفار برادرزاده او وفور مرحمت پادشاهی در ابتداء هذه السنه
 یونت نیل خجسته دلیل و مابعدها مبلغ و مقدار مزبور را از بابت مالیات آنجا
 کماکان مستمرو برقرار فرمودیم که همه ساله در ازاء مواجب شغل شریک-

الکتابی بازیافت و صرف معاش خود نماید باید آن فرزند همه ساله مبلغ و مقدار مزبور را در وجه مشارالیه مهمسازی نموده کماکان مستمر و برقرار دانند مقرر آنکه عالیجاهان رفیع جایگاهان عزت و جلالت دستگهان فخامت و مناعت اکتسابان مقربو الخاقان مستوفیان عظام دیوان همایون مبلغ بیست و پنج تومان نقد و مقدار بیست و پنج خرورار غله را از بابت مالیات دارالسلطنه قزوین از ابتداء هذه السنه وما بعدها در وجه عالیشان مشارالیه مستمر و برقرار دانسته بخرج مالیات آنجا محسوب و ممضی دارند عالیجاهان رفیع مکانان عزت و سعادت نشانان کتاب خیریت اکتساب دفترخانه مبارکه که شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت و از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند در عهده شناسند تحریراً فی شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۲۳۷

فرمان پنجم

درباره میرزا مرتضی لشکر نویس

بسم الله تعالى شأنه العزیز

(سجع مهر)

(ظفر ۱) - که مشید ارکان دولت قدیم و مشدد اوتاد سلطنت قویم فرزند نامدار رکن الدوله العلیه العالیه علینقی میرزا صاحب اختیار دارالسلطنه قزوین بعنایات خاطر شاهانه قرین مفاخرت بیکرانه بوده بدانند که چون عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه اخلاص و ارادت آگاه عمده الاعیان میرزا مرتضی لشکر نویس آن فرزند بظهور مراسم خدمتکاری و شهود کمال شایستگی مشهود انظار مهر ارتسام شهرباری آمده و اهتمام او در خدمات مرجوعه بخود معروض و معلوم رأی جهان آرای اقدس افتاده لهذا المعات انوار عنایت شاهانه پرتو افکن ساحت احوال مشارالیه و در هذه السنه

توشقان ثیل خجسته دلیل و ما بعدها خدمت لشکر نویسی و مباحثی امور ایلات قزوین را بعهدہ اهتمام او محول و مفوض داشتیم و مبلغ یکصد تومان درازای خدمت مزبور بصیغه مواجب در وجه مشارالیه عنایت و برقرار فرمودیم که همه ساله باز یافت و صرف معاش خود ساخته بنحوی که باید و شاید و از مراسم خدمتکاری و بندگی اوسزد و آید بملزومات خدمت مزبور اقدام و حسن خدمت و جوهر کردانی خود همه ساله مشهود رأی مهر ارتسام دارد باید آنفرزند نامدار در استقلال و استقرار مشارالیه لازمه قدغن معمول و لوازم شغل مزبور را باو مخصوص داده مقرر آنکه عالیجاهان رفیعجا - یگهان عزت و جلالت دستگامان مقرب الی الخاقان مستوفیان عظام و لشکر - نویسان دیوان قدر نظام همه ساله مبلغ مزبور را از سر کار دیوان اعلی در وجه مشارالیه برقرار دانسته عاید سازند و شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نموده از شوائب تغییر و تبدیل محروس دانند و در عهده شناسند

تحریر آفی شهر صفر المظفر سنه ۱۲۴۷

Handwritten marginal notes in the top left corner.

فرمان عالی

ادعای حقین و مستحقین

بسم الله الرحمن الرحیم و بحکم و در کمال احترام و رعایت حقوق

مستحقین و مستحقین و مستحقین و مستحقین

و مستحقین و مستحقین و مستحقین و مستحقین

Handwritten marginal notes on the left side.

و مستحقین و مستحقین و مستحقین و مستحقین

Main body of handwritten text, including a large signature and various lines of script.



کتابخانه مطبوعه کنگره ملی ایران
کتابخانه مطبوعه کنگره ملی ایران

کتابخانه مطبوعه کنگره ملی ایران
کتابخانه مطبوعه کنگره ملی ایران

کتابخانه مطبوعه کنگره ملی ایران
کتابخانه مطبوعه کنگره ملی ایران

کتابخانه مطبوعه کنگره ملی ایران
کتابخانه مطبوعه کنگره ملی ایران

کتابخانه مطبوعه کنگره ملی ایران
کتابخانه مطبوعه کنگره ملی ایران

کتابخانه مطبوعه کنگره ملی ایران
کتابخانه مطبوعه کنگره ملی ایران



که در عهد شاهان ساسانی و ساسانیان در این شهر و در این زمانه

در این شهر و در این زمانه در این شهر و در این زمانه

در این شهر و در این زمانه در این شهر و در این زمانه

در این شهر و در این زمانه در این شهر و در این زمانه

در این شهر و در این زمانه در این شهر و در این زمانه

۱۲۲۲

در این شهر و در این زمانه



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
النبينا والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
النبينا والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
النبينا والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
النبينا والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
النبينا والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
النبينا والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
النبينا والحمد لله رب العالمين

١٢٢٤

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
النبينا والحمد لله رب العالمين

روابط ایران و مصر

در عهد باستان

نوشته

علاءالدین آذری

(دکترونیج)

روابط ایران و مصر

در عهد باستان

مقدمه :

در حدود دوهزار و پانصد

سال از ایجاد روابط سیاسی

میان ایران و مصر میگذرد

ولی سابقه مناسبات فرهنگی

و مدنی و تجاری میان دو کشور

بیش از این زمان است . دو ملت

ایران و مصر فرهنگی غنی و

شکوفان دارند و علیرغم تمام

ناملایمات و طوفانهای حوادث

سهمگین همچنان استقلال خود

را حفظ و حراست کرده اند .

ایرانیها باینکه دیرزمانی بر

سرزمین فراغنه فرمان میراندند

ولی در هر حال بر طبق منشور

آزادی بخش کوروش کبیر در

روابط خود با مصریان جانب

عدل و انصاف را مرعی داشته و با

تقدم

علاءالدین - آذری

(دکتر در تاریخ)

(استادیار دانشگاه اصفهان)

آن ملت بزرگ در غمها و شادیها شریک و سهیم بودند، با مطالعه در روابط کهنسال آنها در میابیم که دو ملت در هر فرصتی از حاصل فکر و اندیشه یکدیگر توشهها اندوخته‌اند.

ایرانیان در عهد باستان سه بار بر سرزمین فراعنه استیلا یافتند و دفعه در زمان هخامنشیان در سالهای (۴۰۴-۵۲۵ ق. م) و (۳۳۳-۳۴۱ ق. م) و یکبار در اواخر دوره ساسانیان در سالهای (۶۱۶ تا ۶۲۹ میلادی) اکنون روابط میان دو کشور را در دو دوره مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱- دوره هخامنشی

۲- دوره ساسانی

۱- دوره هخامنشی

الف - کبوجیه و مصریها :

نقشه تسخیر مصر نخستین بار در زمان سلطنت کورش کبیر مورد توجه قرار گرفت زیرا با سقوط دولتهای لودیا (لیدی) و بابل بوسیله پارسی‌ها تنها دولت نیرومندی که ممکن بود مزاحمتی در راه توسعه امپراتوری هخامنشی ایجاد نماید دولت مصر بود مصریها در بیشتر دسته بندی‌ها و اتحادیه‌هایی که بر علیه ایران تشکیل شده بود شرکت داشتند ولی عملاً کاری انجام نداده بودند.

شاهنشاه بزرگ هخامنشی با فرعون مصر روابط سیاسی برقرار کرده و از او که نامش آمازیس یا آماسیس Amasis بود تقاضای اعزام چشم پزشکی نموده برد، بگفته هر دوت فرعون مصر یکنفر از کجالان زبردست را بدر بار افرستاد، هر دوت ورود همین پزشک را بدر بار ایران عامل اصلی لشکر کشی ایرانیان بمصر میداند زیرا میگوید که پزشک مزبور علاقه‌ای بر رفتن بدر بار ایران نداشت ولی آمازیس او را مجبور کرد که بدون زن و فرزند و تنها بایران رود پزشک مصری برای گرفتن انتقام کبوجیه را وادار کرد که از

دختر پادشاه مصر خواستگاری کند شهریار ایران پذیرفت و از دختر فرعون رسماً خواستگاری کرد. باز بنا بنوشته هر دوت آزمایش که از اقتدار ایرانیان در هراس بود نمیدانست آید دختر خود را بدهد یا خیر زیرا بخوبی میدانست که کبوجیه قصد ندارد او را زن خود کند بلکه میخواهد او را صیغه خود سازد از این رو دختر پادشاه سابق را که نیته تیس نام داشت وزنی بلند قامت و قشنگ بود با جواهرات و البسه گرانبها بعنوان دختر خود بدر بار ایران فرستاد این دختر بعدها را ز خود را بر ملا ساخت و شاهنشاه را بگرفتن خاک مصر تشویق کرد.

با مرگ نا بهنگام کوروش کبیر در مشرق ایران اجرای نقشه اردو کشی بمصر بفررند او کبوجیه^۱ محول گردید شهریار مذکور در سالهای ۵۲۶ یا ۵۲۵ پیش از میلاد با قوای خود عازم مصر شد مصریان که از مدتها قبل و مخصوصاً پس از سقوط لیدی متوجه مقاصد پارسیان شده بودند تصمیم بچاره جوئی گرفته و با حاکم مقتدر سامس یا شامس^۲ که پولیکراتس Policrotes نام داشت متحد شده بودند ولی در اثنای جنگ میان ایرانیان و مصریان حاکم یا جبار سامس قوای خود را از صحنه جنگ دور نگه میدارد و بمصریان مدد نمیرساند دولت مصر سالها قبل از لشکر کشی کبوجیه با دولت لیدی یعنی دشمن پارسیان متحد شده بود ولی در هنگام لشکر کشی کوروش به لیدی بآن کشور کمک نکرد این مسئله همیشه کینه دولت پارس را نسبت بمصریان بر می انگیزد در کتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی لشکر کشی کبوجیه بمصر و علل شکست مصریها بخوبی توصیف شده است که بذکر مختصری از آن اکتفا میکنیم:

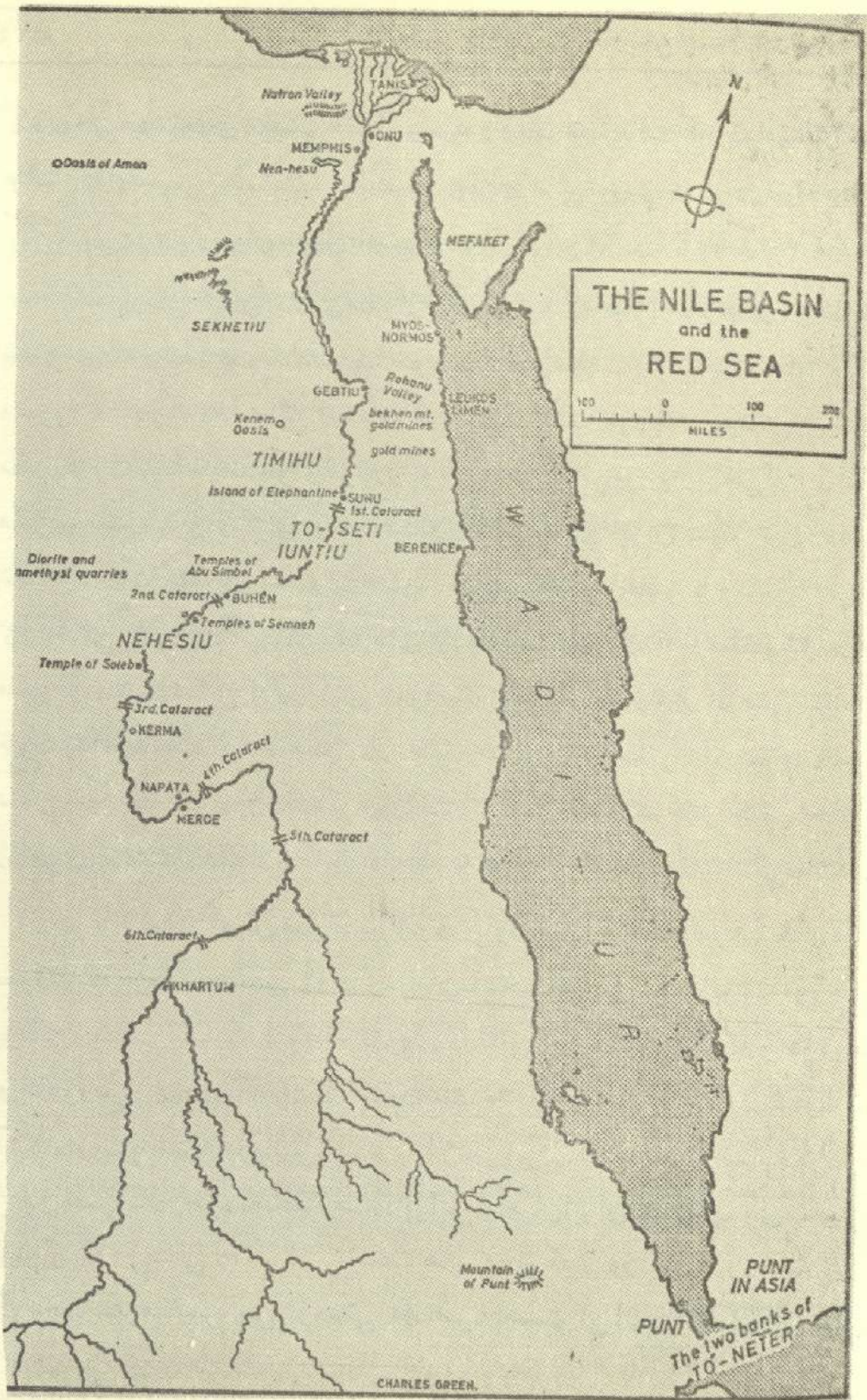
۱ - کبوجیه - کمبوجیه - کبوجی - کامبیز - کامبیزس = نام این پادشاه در کتاب آثار الباقیه ابوریحان بیرونی قصب سوس و تمبوزس و در مختصر الدول ابوالفرج بن عبری قصباسوس ذکر شده است.

۲ - ساموس Samos از جزایر معروف یونان و در دریای اژه واقع است.

«آماسیس به پشتیبانی سربازان مزدور یونانی برنامه‌ی ضد ملی و ضد دینی خود را پیش برده بود، و ناخرسندی در میان مردم بسیار بود، نخت-هاره‌بی، فرماندار دروازه‌های دریای از خشکی و دریا، نوشته‌ای که وفاداری او را بسیار مورد شك مینمود پیش از آن بر پا کرده بود. فنیقیان وعده‌ی وفاداری را که به پدرش داده بودند بازگو کردند و شهرهای نوزادشان در قبرس پیام فرمانبرداری رسمی خود را به او فرستادند. در دست داشتن ناوگان آنها معنایش اختیارداری دریای مدیترانه بود، و بنا بر این تازندگان نیروهای خود را در آنجا که تمرکز دادند. آماسیس پیرناتوان با پولیکراتس فرمانروای ساموس و مهتر دریای اژه هم‌پیمان شده بود. تحریکهای آزادگان سبب روبرو گردانیدن یونانیان شد و پولیکراتس این شاروندان ناخرسند را با کشتی فرستاد که زیر فرمان کمبوجی خدمت کنند. سر کرده سربازان مزدور یونانی، نانس‌هالیکارناسی، با مزدپرداز مصری خود در افتاد و با آگاهی نظامی پر ارزش بسوی کمبوجی گریخت. نویسنده کتاب آنگاه از عبور قوای ایران از صحاری خشک میان شام و مصر و روبرو شدن با مصریان سخن میگوید:

« شتر برای آب دادن به سربازان که از میان بیابان میگذشتند از شاه عربها کرایه کردند که این نخستین اشاره‌ی نوشته‌ی ما به نبطی‌هاست ۳ ...»

۳ - نبطی‌ها یا انباط مردمی بودند که از اختلاط دو قوم آرامی و عرب پدید آمده بودند و کشور ایشان در جنوب شرقی فلسطین تا خلیج عقبه در کنار دریای احمر امتداد داشت پایتخت آنها را به یونانی ارادیا پطرا یعنی شهر سنگی میگفتند. دولت نبطی در سال ۱۰۶ بوسیله رومیها سقوط کرد نبطی‌ها در اوایل امر در تحت نفوذ دولت آشور و بعدها ایران هخامنشی و بعد دولت سلوکی و بطالسه بودند معاف کردن کورش بزرگ آنان را از مالیات و دوستی کمبوجیه با آنان و حمل آب ایشان با شتران خود در لشکر کشی ایران و مصر در تواریخ سخن رفته است (نقل بطور اختصار از کتاب ایران در عهد باستان تألیف دکتر محمد جواد مشکور - ص ۳۶۴ و ۳۶۵)



نقشه مصر قدیم

کپیہ از کتاب (Eternal : Egypt) تألیف Pierre Mantet

کمیونگی به شاخه‌ی پلوسی^۴ نیل رسید و آنجا خبریافت که پسامتیک^۵ سوم جانشین اماسیس شده است، یک نبرد همزور- یونانیان در هر دو سپاه بودند که با پیروزی پارسیان پایان یافت.

مسیر ارتش ایران بسوی مصر از جاده‌ای بود که قبلاً آشوریها از آن طریق بمصر حمله ور شده بودند مصریها خود در زمان عظمت از این جاده نظامی برای وصول به سوریه و فلسطین استفاده میکردند اغلب مورخان یونانی شکست مصریان را نتیجه خیانت قوای مزدور یونان و حاکم ساموس و برخی از بزرگان مصری میدانند و ذکر از شجاعت و کارآئی قوای ایران بمیان نیاورده اند شك نیست گذشتن از صحاری خشک میان سوریه و مصر با وسایل آنروز کار آسانی نبود و اگر پیش بینی‌های لازم جهت تهیه آذوقه و مخصوصاً آب در مسیر راه نمیشد این اردو کشتی بموفقیت نمی انجامید از طرفی سیاست خردمندان شاهنشاه هخامنشی در جلب حکمرانان مسیر راه بسوی خود عامل دیگر است از دوران پیشی و درایت ایرانیان که در هر حال جانب احتیاط را مرعی داشته و همواره مایل بودند که از پشت جبهه خود مطمئن باشند.

بهر حال قوای ایران پس از پیروی در پلوزیوم شروع بتسخیر شهرهای مصر نمودند شهر بزرگ سائیس که در این زمان پایتخت مصر بود، بنا بر نوشته مورخان یونانی، بسبب خیانت فرمانده نیروی دریائی این کشور که او جاهورسنه او جاهورسن (Oudjahorresue) نام داشت، بدون جنگ بدست پارسیان افتاد آنگاه نوبت به شهر هلیوپلیس رسید که آن نیز پس از کمی مقاومت تسلیم گردید. فرعون مصر که در خود تاب مقاومت در برابر سپاهیان ایران نمیدید بسوی ممفیس - Memphis (یکی دیگر از پایتخت های قدیم مصر در کنار رودخانه نیل) گریخت شهر ممفیس پس از مدتی محاصره بدست ایرانیها افتاد (اوایل سال -

۴ - Peluse یا Pelusium پلوزیوم یا پلوزیک واقع در مصب اول شعبه نیل از سمت مشرق

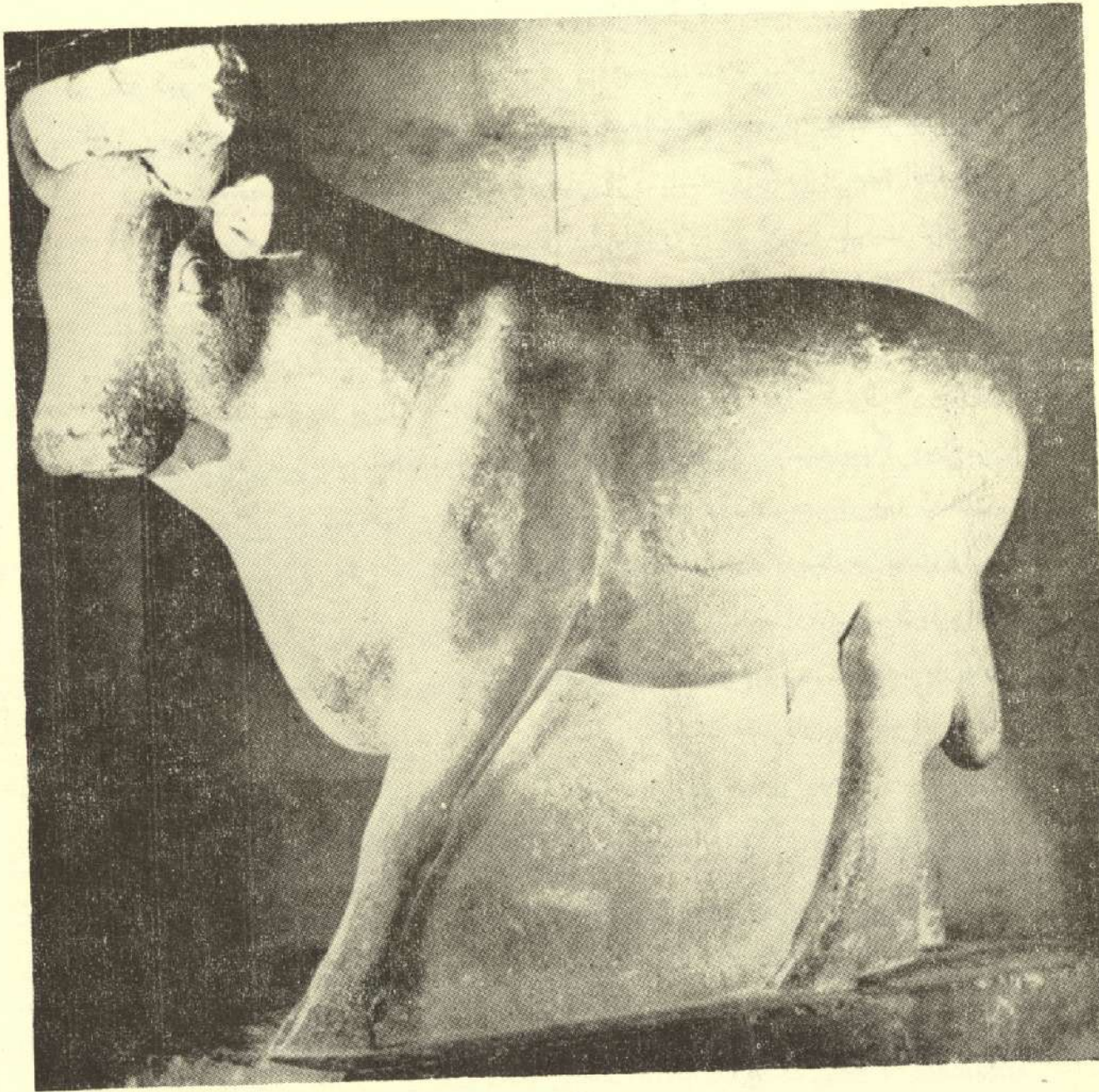
۵ - Psammétique فسمتیخ یا فسمتیخوس Psammétichus یا پسامنتیوس

۵۲۵) و فرعون بناچار دست از مقاومت برداشته و بحضور کبوجیه شاهنشاه هخامنشی رفت و مورد محبت و نوازش وی قرار گرفت گیرشمن نوشته است که کبوجیه دستور داد که پسامتیک را بایران و شهرشوش ببرند ولی دیگران باین مسئله اشاره ای نکرده اند. همین نویسنده اضافه میکند که بنظر میرسد کبوجیه در مصر مانند جانشین فراغنه رفتار کرده باشد وی بخدایان مصر احترام گذاشت، یکی از اعمال عالی رتبه مصری را مأمور اداره امور مملکت کرد و بفرمود تا اصلاحاتی بنفع ملت انجام دهند. در هر حال از میان فاتحانی که پیش از او بمصر رفته بودند (آشوریان و بابلیان) کبوجیه نخستین کسی است که تمام مملکت مزبور را اشغال کرد...^۶ «بطوریکه اشاره کردیم درباره رفتار کبوجیه با پادشاه مغلوب مصر مطالب گوناگونی نوشته اند گروهی بر این عقیده اند که کبوجیه مانند پدرش نسبت بمملک مغلوب مهربان و با گذشت بود و این سیره و روش حمیده را در زمان سلطنت خود بکار می بست ولی عده ای با استناد بتاریخ هردوت که نوشته های آن در غالب اوقات نسبت بایران و ایرانیان دشمنانه است از بدرفتاری و سختگیری کبوجیه نسبت به مصریان یاد کرده اند. خود هردوت پس از نقل داستانی از کشتار مصریان بوسیله ایرانیها و قتل پسر فرعون و مطالب دیگری که نظیر آنرا در تسخیر لیدی و دستگیری کرزوس پادشاه آن کشور مطالعه کرده ایم آورده است که کبوجیه فرمود که پسامنیتوس در خدمت او بسربرد و دیگر نسبت باو بدرفتاری روا نداشت و مانع نشد که در امور مداخله کند زیرا ممکن بود مصر را باز آباد و در آنجا فرمانداری کند، چون که نظر ایرانیان اینست که احترام پادشاهان را نگاه دارند و حتی قلمرو پدران شان را به پسران آنها نیکه سرشورش برداشته اند و اگذار میکنند.^۷

۶- ایران از آغاز تا اسلام تألیف رمان گیرشمن - ترجمه شادروان دکتر محمد-

معین ص ۱۲۸ و ۱۲۹

۷- تاریخ هردوت ص ۱۹۷ و ۱۹۸ ترجمه وحید مازندرانی



گاو آپیس

کپیہ از کتاب Etenal Egypt تألیف Pierre Mantet

همین مورخ و مورخان دیگر یونانی در مورد سرانجام پسامتیک نقل کرده‌اند که پسامتیک از جهت کنکاشی که برای مصریها کرد کشته شد، یعنی پس از اینکه کبوجیه بر قضیه اطلاع یافت امر کرد باو خون گاو انرا خوراندند و او فوراً مرد. مسئله دیگری که مورخان یونانی در باره آن جنجال بپا کرده و خواسته‌اند حیثیت پادشاه هخامنشی را لکه‌دار سازند موضوع کشته شدن گاو آپیس^۸ است، ولی دلایلی در دست است که گاو آپیس بوسیله کبوجیه بهلاکت نرسیده و تمام آن نوشته‌ها جز دروغ و افسانه-سرائی و ایجاد کینه در دل مصریان نسبت بفاتحان پارسی چیزی دیگر نبوده است.^۹ گیرشمن در این باره گوید: «آراء دانشمندان در این موضوع مختلف است و تحقیقات جدید با اتکاء به مطالعات ستون‌های سرافیوم Serapéum به ما اجازه میدهد که ادعا کنیم کبوجیه نمیتوانسته است آپیس را مجروح کند. ارباب حقیقی مصر خدایان آن بودند و همه حکمرانان بعدی این مملکت آنرا قبول داشته‌اند جای تعجب است که مردی سیاستمدار مانند کبوجیه در این مورد روشن بینی و درایت خود را از دست داده باشد و لااقل مرض شدید (صرع) یا شاید حتی جنون، علت حقیقی این رفتاری که یونانیان خواسته‌اند بسد و نسبت دهند نباشد. یقین است که با وجود جنگ و تسلط خارجی دیگر چندان هدیه به معابد نمیرسید و خود این امر به تنهایی

۸ - این آپیس یا آپافوس گاویست که دیگر بجوانی نمیرسد، مصریها میگویند که آتشی از آسمان بر گاو فرود میآید که در نتیجه آپیس میشود، گوساله‌ای که چنین اسمی دارد دارای علامت ذیل است: رنگ آن سیاه، نشانه سفید رنگی بر پیشانی دارد و در پشت آن صورت عقاب و موهای دم آن دوشقه است و خالی بر زبان آنست (آپیس را ظاهر آن صورت روح اوزیریس می‌پنداشتند و او علامت مقدس آن خداوند بود ولی نیز گاهی آنرا صورت مردی که کله گاو دارد نشان میدهند) نقل از تاریخ هردوت ص ۲۰۹ ترجمه و حید مازندرانی.

۹ - خوانندگان برای اطلاع بیشتر به مقاله «مسأله کشته شدن گاو آپیس بدست کبوجیه» بقلم سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی - مجله بررسیهای تاریخی شماره ۱ سال چهارم ص ۱۳۱ مراجعه فرمایند.

میتواند منشاء افسانه‌ای باشد که پارسیان را بعنوان فاتحانی سخت‌دل معرفی کرده است ... ۱۰

ریچارد فرای آمریکائی نویسنده کتاب میراث باستانی ایران نیز معتقد است که رفتارهای ناخوشی که به کبوجیه نسبت داده‌اند همچون کشتن گاو نر آپیس APIS که این سخن را میتوان نادرست دانست زیرا تاریخی که بر سنگ گور گاو آپیس بعدی یاد شده است با تاریخ وقوع این افسانه ساختگی سازگار نیست ظاهراً دستورهای کبوجیه برای کاستن از درآمد بسیاری از معبدها کاهنان را بر او شوراند و ایشان داستانهای دروغین درباره او پراکنند، در واقع چنین مینماید که کبوجیه رفتار پدرش را در بزرگداشت رسم‌ها و دین‌های مردم سرزمینهای گشوده شده بکار می‌بست. برخی کتیبه‌ها شاهد این رفتار کاملاً عادی او در مصر است^{۱۱}. تازه در مورد احترام به معابد و پرستشگاه‌ها هم از جانب شاهنشاه کوتاهی و قصوری نشده و درجائی میخوانیم که کبوجیه دستور ترمیم و تعمیر معابد را میدهد برای درک مسئله فوق به یادداشتهای کتیبه او جاهورسن که نام او در صفحات قبل آمده اشاره میکنیم: او جاهورسن در زمان آمازیس مشاغل مهمی را عهده‌دار بود و هنگام حمله ایران فرماندهی ناوگان مصر را داشت و در این مقام ظاهراً کاری انجام نداده چون در کتیبه خود از اختلاف ایران و مصر سخنی نگفته، شاید وی بلافاصله پس از شروع جنگ باردوی دشمن پیوسته و سفاین مصری را تسلیم کامبوزیا کرده باشد و این مطلب از رفتاری که در دربار ایران نسبت باو بعمل آمده تأیید میگردد. او جاهورسن ادعا میکند که وی کامبوزیا را بمهربانی با مصریان و ادار ساخت ابتدا بِنفع شهرستان خود (سائیس) و خدایان و خانواده خود نزد کامبوزیا وساطت کرد و بعد او را برعایت آداب و سنن مصری تشویق کرده است، استفاده از عناوین کامل سلطنتی مصر را باو پیشنهاد کرده‌مچنین

۱۰- ر.ک به کتاب ایران از آغاز تا اسلام تألیف گیرشمن ترجمه دکتر معین ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۱۱- ر.ک به کتاب میراث باستانی ایران تألیف ریچاردن. فرای ترجمه مسعود رجب‌نیا ص ۱۴۳

از کامبوزیا خواست تا احترام کامل خدایان مصری را مرعی دارد و شخصاً هدایائی تقدیم آنها کند پادشاه بسپاهیان خود که در معبد مستقر شده بودند دستور داد از آنجا خارج شوند و در ترمیم و تعمیر معابد حتی الامکان اقدام نمایند این رفتار چنانکه می بینیم با آنچه هر دوت بفتح مصر نسبت داده اختلاف دارد و بهر حال کامبوزیا نیز مانند پدر خود کوروش نسبت بملل مغلوب بامسالمت و ملاطفت رفتار کرده در اسناد مصری بهیچوجه بمسأله کشته شدن گاو آپیس اشاره ای نشد و بعکس چنانکه میدانیم بدستور او مقبره با- شکوه و زیبائی برای یکی از گاوهای آپیس که در سال ششم سلطنت او مرد برپا کردند که شرح آن خواهد آمد. بطور خلاصه محتمل است که او جاهورسن که یکی از درباریان طرف توجه شاه بوده بر رفتار پادشاه نسبت بمصریان از اظهار رضایت و خوش بینی خودداری نکرده باشد ولی هر دوت که منبع اطلاعات او کهنه مصری بودند (که بیشتر تعصب ملی داشته اند از رفتار کامبوزیا انتقاد کرده اند) در کتاب خود بزشتی از ایرانیان یاد کرده است.^{۱۲}

در کتاب نخستین دوره استیلای ایرانیان بر مصر ذکر شده است که با توجه به اسناد و مدارکی که بدست آمده نسبت های ناروایی که در ویران کردن معابد و سوزاندن مجسمه خدایان و دیگر کارها به کمبوجیه داده اند بی اساس بوده و شاهنشاه هخامنشی در هنگام اقامت در مصر که مدت آنرا پنج سال نوشته اند از طریق عدالت و آزادمندی خارج نشده و نسبت بمصریان مانند سایر اتباع خود بمهربانی رفتار کرده است.

مصریان برای کبوجیه داستانهائی انتشار داده و فرمانروائی او را براریکه فراغنه مصر محقق دانسته اند و نوشته اند: اگر حق کبوجیه بتخت و تاج مصر بیش از سلسله سائیس نباشد بهر حال کمتر نیست چه کوروش نی تیس Nitetis دختر آپریس پادشاه مصر را در حرم خود داشت و پسر او کبوجیه بمصر قشون کشی

۱۲- تاریخ مصر- دکتر احمد بهمنش ج ۲ ص ۲۰۸-۲۰۹

کرد تا مملکت جدمادرش را از چنگال آمازیس غاصب بیرون آورد. ۱۳
 در پایان این بحث یادآور میشویم که با تصرف مصر توسط کبوجیه
 سلسله بیست و ششم فراعنه مصر یا سلسله سلاطین سائیس سقوط کرد و ایرانیها
 سلسله بیست و هفتم را ایجاد کرده اند مورخ مصری مانتون پادشاهان
 سلسله بیست و هفتم را از کبوجیه تا اردشیر دوم میدانند. بدستور
 شاهنشاه هخامنشی برای حفظ و حراست مصر سه پادگان نظامی
 در دفته واقع در ضلع شرقی مصب نیل و شهر ممفیس و الفانتین Elephantine
 ایجاد شد در پادگان اخیر الذکر یهودیان مهاجر خدمت میکردند و همواره
 در کشمکشهای میان ایرانیان و مصریان بدولت شاهنشاهی ایران وفادار
 بودند. کبوجیه در سال ۵۲۲ عازم ایران شد، شاهنشاه هخامنشی قبل از عزیمت،
 آریانندس را بمقام ساتراپی (شهربان - شهرب - خشتربان) مصر انتخاب کرد
 ولی در نتیجه خبرهای ناگواری که باو در مورد بتخت نشستن بردیای
 دروغی یعنی گئومات مغ (گوماتا) رسید خود کشی کرد و یا بطریق دیگری
 در گذشت که چون ارتباطی با تاریخ روابط ایران و مصر ندارد از ذکر
 جزئیات آن خودداری مینمائیم.

ب - داریوش کبیر و مصریها: داریوش کبیر^{۱۴} (۵۲۱-۴۸۶ ق.م) چند سال
 پس از سروسامان دادن باوضاع داخلی که پس از درگذشت کبوجیه و روی
 کار آمدن گئومات مغ بکلی آشفته و پریشان شده بود عازم مصر شد یکی از
 کارهای او پس از وصول بمصر برکناری و قتل آریانندیا آریانندس شهربان آن
 خطه بود که احتمال شورش او میرفت و در این زمینه به شاهنشاه هخامنشی

۱۳ - ر.ک به کتاب ایران باستان - کتاب دوم - کودوش کبیر تألیف مرحوم حسن
 پیرنیا - ص ۵۰۷

۱۴ - داریوش در سفر جنگی کبوجیه بمصر همراه وی بود و فرماندهی ده هزار نفر سپاهیان
 جاوید را که قراولان سلطنتی بودند برعهده داشت.

خبرهائی جسته و گریخته رسیده بود^{۱۵} آنگاه دست به اصلاحات اساسی در سرزمین مزبور زد مدرسه پزشکی سائیس را که تعطیل شده بود مجدداً افتتاح کرد اصلاحاتی در قوانین نمود و بحفر کانالی میان رودخانه نیل و دریای سرخ دست یازید و برای دلجوئی طبقه روحانی مصر جامه آنان را دربر کرد و با ایشان دعای مذهبی خواند و خود را جانشین کبوجیه و فراعنه مصر دانست اقدامات شهریار خردمند ایران قلوب مصریان را بسوی او جلب کرد و مهر وی در دلها جای گرفت اکنون بشرح جزئیات کارهائی که فهرست وار فوقاً اشاره شد میپردازیم :

در مورد خوشرفتاری و جلب قلوب مصریان بوسیله داریوش نوشته اند که او وقتی به ممفیس پایتخت مصر رسید مردم را در حال سوگواری برای درگذشت گاو آپیس دید برای اینکه گاو آپیس دیگری پیدا شود تا مردمان از سوگواری بدر آیند و جشن و سرور برپا دارند صدقنطار جایزه برای یابنده آپیس جدید تعیین نمود .

مردم که از چنین جوانمردی نسبت به خدای خود به شگفت آمده بودند بشاهنشاه علاقمند شدند و دیگر ب فکر برپا کردن شورش و بلوا نیفتادند و از فرمان او اطاعت کردند^{۱۶}.

اوجاهورسن (اودجاهورسنه) مصری که در صفحات گذشته از او یاد شده در باره داریوش و اقداماتی که برای احیای مدرسه پزشکی در مصر انجام داده است مینویسد : «زمانی که شاهنشاه داریوش در ایلام بود او شاه بزرگ همه ی کشورهای بیگانه و شاه بزرگ مصر بود ، مرافرمان داد که به مصر

۱۵ - جرم حقیقی آریانندس گداختن سکه های گرانبهای شاهانه که پیکر شاه بر آن نقش شده بود و فروختن آن با سود فراوان بصورت شمش بوده و این کار خیانت بزرگی بشمار میرفته است آریانندس رامیان سالهای ۵۱۱ و ۴۹۲ کشتند (اومستد ص ۳۱۴)

۱۶ - تاریخ شاهنشاهی هخامنشی اومستد ص ۱۹۲

باز کردم تا دستگاه ویران شده «سرای زندگانی»^{۱۷} را که باینزشکی سرو کارداشت از نو استوارسازم» گویندهی داستان این فرمان را پذیرفت زیرا «بیگانگان مرا از این زمین به آن زمین بردند و مرا بمصر آوردند چنان که خوانند^{۱۸} دوسرزمین فرمان داده بود.

آنچه را شاهنشاه فرمان داده بود کردم، من کارمندانشان را فراهم کردم، پسران مردان سرشناس، یک پسر فقیر در میان آنها نبود «این سان او دجاء وورسنه بخود میبald و فخر میفروشد» آنها را زیر کارداری مردان دانشمند گذاشتم تا در پیشه و کاردانی آنها آموزش یابند شاهنشاه فرمان داد که همه چیز خوب بآنها داده شود تا پیشه و کاردانی خود را بوزند من هر چه سودمند بود و هر افزاری را که در نوشتهها معین شده بود. چنان که در گذشته بود بآنها دادم. شاهنشاه اینکار را کرد زیرا برتری این هنر را میدانست که مرد بیمار تندرستی باز یابد و نام همه بغان را، پرستشگاههایشان را، براتهایشان^{۱۹} را، و برگزاری جشنهایشان را همیشه و جاوید سازد.^{۲۰}

ذکر این موضوع ضروریست که کتیبه او جاهورسن درتی ولی Tivoli در بیلاق امپراتور روم آدرین یا هادرین بدست آمده که جزو مجموعه مصری قیصر نامبرده بوده است. اما درباره اصلاح قانون و قانونگزاری باید گفت که برخی از مورخان منجمله دیودور سیسیلی داریوش کبیر را ششمین قانونگذار مصر میدانند بدستور داریوش قوانین مصر را از قدیم الایام تا زمان آمازیس جمع آوری کرده و مجموعه ای پدید آوردند که بر روی طومارهای پایپروس فراهم آمده بود البته زبده ترین قانونگذاران مصری

۱۷- مدرسه پزشکی - بیمارستان

۱۸- خوانند = ارباب = سرور (مقصود داریوش است که فرمانروای مصر علیا و سفلی

هم بود.

۱۹- برات = قربانی = اعانه = هدیه

۲۰- ایضاً اومستد ص ۱۹۴ - ۱۹۶

برای اجراء اوامر شاهنشاه از هیچ کوششی جهت جلب رضایت وی خودداری نکردند داریوش تصور میکرد بهترین وسیله حکومت بر اتباع جدید اجرای قوانین محلی است این اقدامات شاید بمنظور جلوگیری از ناراضماندیهائی بود که چندسال پیش بر اثر یکی از فرمانهای کامبوزیا ایجاد شده بود یکی از مواد این فرمان مصادره و ضبط کلیه یا قسمتی از عواید معابد مصر باستثنای ممفیس، هرموپولیس پاروا Hermopolis Parva و پرآپی آنو - Per-Api - Anou بود این اصلاحات بدون تردید مایه دلگرمی و علاقمندی مصریان شد.^{۲۱}

یکی دیگر از اقدامات بسیار مهم داریوش کبیر در مصر ایجاد کانالی است میان دریای سرخ و رود نیل، داریوش اول کسی نبود که باین کار خطیر دست میزد بلکه قرن‌ها قبل از او یکی از فرعون مصر که هر دوت نام اوراستی اول (از سلسله نوزدهم) (قبر او نزدیک شهر تب Seti Ier) کشف شده. و استرابن سزوستریس ذکر کرده است بایجاد این ترعه اقدام کرد که بعدها بدون استفاده ماند^{۲۲} نخائو دوم (۵۹۴-۶۰۹ ق.م) فرعون مصر برای تسهیل در امر تجارت با ممالک دیگر مجدداً دست بایجاد این ترعه زد وقتی کارهای حفر ترعه در شرف اتمام بود بگفته هر دوت هاتفی به نخائو خبر داد که این کار تو بفتح بیگانه تمام میشود فرعون بمحض شنیدن این خبر دستور داد که عملیات ایجاد کانال متوقف گردد بعدها معلوم شد که این بیگانه داریوش بود که نقشه ایجاد آنرا بپایان برد. دیودور سیسیلی معتقد است که به نخائو گفته بودند که اگر این کانال ایجاد شود آب دریای سرخ سراسر خاک مصر را در بر خواهد گرفت و یا گفته اند که هزینه گزاف حفر کانال باعث متوقف شدن کارهای ساختمانی آن شده است.

۲۱ - ر.ک به تاریخ مصر قدیم - د کتر بهمنش ص ۲۱۰

۲۲ - در زمان پادشاهی میانه مصر کانالی از فا کوسا بر شاخه‌ی پلوسی (پلوزیوم) نیل کنده شده بود که وادی تومیلات حاصلخیز را در شرق آبیاری کند، همان جائیکه عبریها بعدها در گوشن ماندگار شدند (اومستد ص ۱۹۸)

بعقیده مؤلف کتاب تمدن هخامنشی ازدولحاظ حفر این کانال واحداث این راه دریائی کوتاه و آسان نظرشهریار سیاستمدار و کاردان هخامنشی را بخود جلب کرد یکی از نظر لشکر کشی تا نیروی دریائی ایران بتواند بسهولت از کرانههای خلیج فارس و بحر عمان واقیانوس هند بکرانههای دریای مدیترانه و بحراسود و آسیای صغیر و بحرالجزایر برسد. دیگر از نظر اقتصادی حمل کالاهای وافر بسازرگانی مصر بسایر کشورهای تابعه هخامنشی زیرا مصر علاوه بر اینکه خود مالالتجاره زیادی داشت که باید بسایر کشورهای شاهنشاهی حمل گردد چون سرراه افریقاقرار گرفته انبار کالاهای حبشی وسودان نیز گردیده بود که حمل آن برای رفع نیازمندیهای سایر قطعات این دولت پهناور لازم بود معادن نوبی وحیوانات وطیور گوناگون آنجا توسط مصر صادر میگردد بنابراین وصل این راه دریائی فوق العاده ضروری وسودمند تشخیص داده شده بود و توهم اینکه آب دریای احمر مصر را غرق خواهد کرد بادلائل دانشمندان ایرانی از فکر مصریان خارج گردید. ۲۳

وقتی داریوش امر بایجاد کانال داد آنچه از زمان نخائو بیادگار مانده بود از سنگ و شن انباشته شده بود بنابراین مهمترین کاری که باید میکردند پاک کردن بستر کانال قدیمی بود چون تشنگی کارگران را تهدید میکرد در اطراف کانال کسه در حال ایجاد و یالاروبی آن بودند بحفر چاههایی هم جهت تأمین آب مشروب اقدام کردند.

وقتی کارهای حفر کانال بپایان رسید کشتیهای بازرگانی آن زمان که ظرفیت کمی داشتند (۱۰۰ تا ۲۰۰ تن برای رودخانههای بزرگ، و ۳۰۰ تا ۵۰۰ تن برای دریاها) آنرا در چهار روز طی میکردند پهنای این ترعه یکصد و پنجاه پا و عمق آن کافی برای کشتیها بود.

داریوش کبیر پس از پایان یافتن کار کانال دستور داد که بر روی لوحه‌های

سنگی بزبانهای پارسی و عیلامی و بابلی و مصری شرح این اقدام اعجاب آور را باطلاع آیندگان برسانند یکی از این لوحه ها در ستل ۱۸۶۶ میلادی درقریه شلوف الترا یا شالوف در فاصله سی و سه کیلومتری کانال کمی بطرف غرب ترعه امروزی بدست آمد لوحه های دیگرهم پیدا و مطالب آن کم و بیش خوانده شده است. بقول او هستند پنج سنگ بزرگ از سنگ خارای سرخ برای یادبود ایجاد کانال در اطراف کرانه کانال برپا شده بود.

سنگ نبشته هائی که در ساحل راست ترعه (بسمت دریای سرخ) و بر روی مرتفع ترین نقاط ایجاد شده بود عبارتند از: ۲۰۱ - سنگ نبشته های تل المسخوته (دو سنگ نبشته).

۳ - سنگ نبشته سرایه اوم

۴ - سنگ نبشته سوئز

۵ - سنگ نبشته قبره یا شالوف ۲۴

اکنون مشخصات سنگ نبشته شالوف و عباراتی که بر آن و کتیبه مکشوفه دیگر نوشته شده است از جهت اهمیتی که در تاریخ روابط ایران و مصر دارد بطور مفصل نقل مینمائیم ذکر این مطلب ضروری است که عبارات هر پنج سنگ نبشته کم و بیش بهم شبیه بوده و با مطالعه همه آنها متن تقریباً کاملی تهیه شده است.

«روی این لوحه سنگی نقش دو نفر حجاری و در وسط آن اسم داریوش نوشته شده طرف دست راست کتیبه ای بدین شرح: فارسی شس سطر، عیلامی چهار سطر، بابلی سه سطر نقر گردیده. کتیبه دیگر حاوی اطلاعاتی راجع بحفر کانال است با متن فارسی در دوازده سطر و وزیر آن عیلامی که هفت سطر آن بیشتر سالم مانده و بقیه بسا متن بابلی که شاید زیر عیلامی بوده از

۲۴ - مقاله سنگ نبشته های هخامنشی در ترعه نیل - سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی - مجله بررسیهای تاریخی شماره مخصوص سال ششم ص ۳۶۹ رجوع شود.

بین رفته باشد طرف دیگر لوح کتیبه مفصل تری بخط و زبان مصری نقر گردیده است مفاد ترجمه لوحه مفصل بشرح زیر است .

«بنداول» خدای بزرگی است اهورمزدا که این سرزمین را آفریده که آن آسمان را آفریده که بشر را آفریده که خوشی را به بشر داده که داریوش را شاه کرده که داریوش را به شاهی مملکتی رسانده که بزرگ است و اسبان و مردان خوب دارد .

«بند دوم» منم داریوش شاه ، شاه شاهان ، شاه کشورهاییکه از تمام نژادها مسکون است شاه این سرزمین بزرگ تا آن دورها پسر و یشتاسب هخامنشی .
« بند سوم » من پارسی ام از پارس مصر را گرفتم (یا بهمراهی پارسیان مصر را گرفتم) امر کردم این کانال را بکنند از بسی رو (پیراوه) ۲۵ نیل که از مصر جاری است تا دریائیکه از پارسی بدان روند این ترعه کنده شد چنانکه فرمان دادم و کشتیها از مصر بسوی این کانال بسوی پارس روانه شدند چنانکه اراده من بود ... نوشته دیگر فقط نام داریوش روی آن نوشته شده ولی کتیبه دیگر عباراتی دارد بدین مضمون « منم داریوش شاه شاه شاهان ، شاه بسیاری از کشورها که از تمام نژادها مسکون است ، شاه این سرزمین بزرگ و پنهانور پسر و یشتاسب هخامنشی » .

در کتیبه مصری نقش داریوش مانند فراعنه مصر تزیین شده صورت او زیر قرص آفتاب بالدار و خدایان دو نیمه نیل دو قسمت مصر علیا و سفلی را در زیر اسم او بهم اتصال داده و اسامی کشورهاییکه تابع داریوش (بمصری آن تریوش) بوده اند نوشته شده و بدینوسیله خواسته اند بنمایانند که داریوش از فراعنه سلسله هیجدهم که مقتدرترین سلسله مصر بوده اند ، برتر بوده است . متأسفانه نام بعضی از کشورها که ممکن بود تردیدی را که راجع به بعضی از اسامی کتیبه نقش رستم مرتفع سازد حاك شده و خوانده نمیشود .

۲۵ - پی رو یا پیراوه نام پیشین نیل .

نمایندگان کشورهای تابعه درین نقوش زانو بزمین زده و در حال کرنش و خضوع میباشند و همانطور که در نقوش آرامگاههای شاهان منظور شده مقام اول را پارسی ها و بعد مادیها و آخر را اسکاهادارند کتیبه بهمان اصول و رسم فرآینه مصر نوشته شده و عباراتی از آن که خواناست بشرح زیر ترجمه گردیده است:

«آن تریوش که زاده الهه نیت (مادر خدایان مصری) خانم سائیس است انجام داد تمام چیزهایی را که خدا شروع کرد.... آقای همه چیز که قرص آفتاب را احاطه کرده وقتی که در شکم مادر قرار داشت و هنوز بزمین نیامده بود نیت او را پسر خود دانست امر کرد باو دست خود را با کمال بطرف او برد تا دشمنان او را برافکند چنانکه از برای پسر خود (را = زاده نیت خدای آفتاب رخشنده) کرد او قوی شوکت است او دشمنان خود را در تمام ممالک نابود میکند شاه مصر علیا و سفلی آن تریوش که الی الابد پاینده است شاهنشاه بزرگ پسر و یشتاسب هخامنشی او پسر اوست (یعنی پسر نیت است) وقوی و جهانگیر است تمام بیگانگان باهدایای خود رو باو میآورند و برای او کار میکنند ... کتیبه از اینجا ببعد ضایع و محکوک گردیده فقط کلماتی که از آن خواناست میرساند که داریوش دانشمندان و حکمای مصر را بحضور پذیرفته و از آنها پرسشهایی نموده است اسم کوروش نیز در این کتیبه هست ولی در شکل بیضی نیست زیرا فقط نام شاهان مصر را در بیضی میگذاشته اند ضمن کشورهای تابعه شاهنشاهی هخامنشی صحبت از کشوری است بنام شبا که محققین تصور کرده اند همان سبا باشد و از کشتیهایی که باید برای تحقیقات بدریا برود نیز ذکر شده است بطور کلی نوشته مصری مربوط بدوران پادشاهی هخامنشی ها بر مصر روی سنگ و لوح و مهر و مهره و ظروف سنگی و فلزی بخط قدیم مصر (هیر و گلیفی) پیدا شده است...»^{۲۶}

۲۶ - نقل بطور اختصار از کتاب تمدن هخامنشی - علی سامی از ص ۱۷۶ تا ۱۸۰

و تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ص ۱۹۷

مطلب دیگری که باید بآن اشاره شود این است که مصریان در زمان شهر یاری هخامنشیان تجارت پر رونق خود را با کشورهای آسیای باختری و یونان و کرت و ملل دیگر ادامه دادند بقول اوستد مصریان بومی در زمان فرمانروائی هخامنشیان سوداگری خود را فقط بوسیله بکار بردن شمشهای وزن شده انجام میدادند ولی در حالیکه از روی میزان رسمی سکه‌ها، سیم در نرخ سیزده به یک پذیرفته میشد ارزش شمشهای آن در مصر بسیار بود.

هردوت در مورد مالیاتی که مصریان بخرزانه دولت هخامنشی میپرداخته نوشته است که مصر حوزه مالیاتی ششم کشور داریوش را تشکیل میداد و سالیانه مبلغ ۷۰۰ تالان مالیات میپرداخت بعلاوه در آمد صید ماهی دریاچه موریس نیز عاید خزانه شاهی میشد و نیز مردم مصر ۱۲۰ مدیمن Medimne (واحد مقیاس حجم در یونان قدیم) گندم بیادگان مقیم ممفیس میدادند. ۲۷ داریوش علاقمند بود که سراسر امپراتوری وسیع او آبادان گردد و قحطی و گرسنگی در هیچ یک از قلمرو وی پدید نیاید از اینرو اهتمامی داشت باینکه به تشویق کشاورزان و صنعتگران بپردازد تا محصول و مصنوع بهتر و ارزان تر در اختیار ملت او قرار گیرد بقول گیرشمن چون داریوش بکاشت درختان و نباتات مختلف علاقمند بود دستور داد که کنجد را در مصر و برنج را در بین النهرین برای اولین بار کشت نمایند. هنرمندان و صنعتگران مصری در پایتخت‌های شاهنشاهان هخامنشی بکار اشتغال داشتند چنانکه در ساختن کاخ داریوش کبیر در شهر شوش کسانی که دیوارهای کاخ را تزئین مینمودند مادی و مصری بودند و بیشتر زرگران مقیم این شهر نیز از مصریان بودند اما ببینیم خود داریوش در این باره چه میگوید:

این کاخی است که من در شوش بنا کرده‌ام تزئینات آن از راه دور آورده شده چندان خاک کننده شد که من به بستر آن رسیده‌ام نقره و

۲۷- تاریخ هردوت کتاب سوم بند ۹۱

مس که در اینجا بکار برده‌اند از مصر آورده شده، عاجی که بکار رفته از حبشه، هند و رخیج حمل شده^{۲۸}. داریوش در کشور مصر نیز برای رضایت خاطر مصریان اقدام بساختن معابدی کرد از جمله معبد بزرگی که هنوز بقایای آن در واحه الخارجه برپاست برای تهیه سنگهای مورد نیاز دستور داد از معادن وادی حمامه استفاده شود آتاواهی Atiyawahi فرماندار ایرانی کوپتوس مأمور استخراج سنگ شد و در مدت سی و هفت سال که این مأموریت بعهد او بود کتیبه‌هائی در وادی حمامه نقش کرده^{۲۹}

شاهنشاه داریوش پس از مدتی اقامت در مصر و سر و سامان دادن بامور آن خطه زرخیز که یکی از ثروتمندترین نواحی امپراطوری عظیم هخامنشیان بود بایران بازگشت و بقول مورخین عازم لشکرکشی باروپا شد، در اواخر پادشاهی وی نبرد ساراتن ۴۸۶ ق. م که مورخان یونانی آنرا بسی بزرگ جلوه داده‌اند در مصریان هیجانی پدید آورد با اینکه از داریوش و روش حکومت وی رضایت داشتند با اینحال باستقلال و آزادی خود بیشتر علاقمند بودند و شاید خود را استعمار شده ایرانیان می‌پنداشتند، مصریها ادعا میکردند که تخت جمشید و شوش در همدان با ثروت مصر برپا شده است (اوستد ص ۳۰۷) از اینرو زمینه برای يك قیام یا شورش عمومی آماده شد البته نقش تحریک‌کننده یونانیان را در شورش مصریان هرگز نباید از یاد برد. شورش مصر در سال ۴۸۷ بوقوع پیوست که بعداً بشرح آن خواهیم پرداخت. شاه بزرگ مصمم شد که با اعزام دودسته قوا به یونان و مصر فتنه و آشوب را فرو نشاند ولی اجل مهلتش نداد و این کار خطیر بفرزندش خشایارشا محول گردید (۴۸۶ ق. م). در پایان این قسمت لازمست اشاره شود که در زمان داریوش کبیر گروهی از پزشکان

۲۸- ایران از آغاز تا اسلام - گیرشمن ص ۱۵۸ و ۱۷۴

۲۹- ر. ک به تاریخ مصر قدیم ص ۵۱۸

مصری در دربار ایران بخدمت اشتغال داشتند و آنها اول بار بوسیله یکی از یونانیان بدربار شاه بزرگ اعزام گردیدند.

ج - خشایارشا و مصریها - خشایارشا (۴۸۶ - ۴۶۶ ق م) پس از جلوس بتخت سلطنت درصددبر آمد که بشورشهای پراکنده مصر پایان دهد تا زمانی که شاه این تصمیم را بمرحله عمل در آورد دو سال بطول انجامید، در جریان آشوب مصر گویا ساتراپ یا شهربانی که داریوش معین کرده و فرنداتس نام داشت بهلاکت رسیده بود از طرفی شکایاتی از یهودیان میشد تا نظر مساعد شاه از آنها برگردد و این جماعت را که فرمانبردار ایرانیان بودند تنبیه نماید قبلا گفتیم که سپاهیان مزدور یهودی در خاک مصر و در یکی از پادگانهای مهم آنکشور حافظ منافع دولت هخامنشی بودند و این پادگان در جزیره الفانتین واقع در دره نیل علیا نزدیک مرز نوبی (سودان) قرار داشت باینکه بیشتر سربازان این دژ یهودی بودند ولی فرماندهان ایشان با ایرانیها و یا بابلیها بود بطور کلی مصریان از وجود یهودیان در خاک خود ناراحت و عصبانی بودند و در هر فرصتی کوشش داشتند آنها را بنحوی از میان بردارند چه بتوسط خودشان و چه بوسیله حکومت بیگانه ای که بر آنها فرمانروائی میکرد شاهنشاهان هخامنشی بعلت گذشت و اغماضی که در مسائل مذهبی داشتند مراقب اقلیتها بودند و از ظلم و جور دیگران نسبت بدیشان ممانعت بعمل میآوردند ۳۰ گفتیم که خشایارشا عازم مصر شد قبل از حرکت اخباری در مورد قیام مردی بنام خبیش که خود را فرعون میخواند،

۳۰- در مورد توجه هخامنشیان به یهودیان، رمان گیرشمن خوب قضاوت کرده است محقق مزبور مینویسد:

«هخامنشیان که در امور دینی بادیده اغماض مینگریستند، و خود آنان هم بتوحید متمایل بودند عملا به اقوام موحد که در رأس آنها یهودیان بودند توجه داشتند اگر دین، جامعه و حتی دولت یهود توانست پایدار بماند و بعدها پیشرو مسیحیت گردد تا حد بسیاری مدیون سیاست خیرخواهانه ایران هخامنشی است (ایران از آغاز تا اسلام ص ۱۹۸)

ویاری مردم این سرزمین باو، دریافت کرده بود او مستند در کتاب خود باین شورشها اشاره کرده که برای اطلاع بیشتر خوانندگان ارجمنند از چگونگی و ماهیت آن مطالبی باختصار در این باره ذکر مینمائیم: «در ۵ اکتبر این سال خنومم آخت از آلفانتین نامه‌ی پریشان‌ونگران کننده‌ای به فرنداتس نوشت» اوسورور، یکی از بومیان سرشناس، در پیشگاه شهرب (ساتراپ) بساو دستور داده بود که ارتابانوس، فرمانده پارسی پادگان یهودی را (الفانتین) با کشتی همراه خود به نوبیه (سودان) برد و غله بدست آورد. ارتابانوس آنگاه به جاشوان کشتی فرمان داد که غله را در کرانه خالی کنند خنومم آخت پرخاش میکند، خوب است شهرب به ارتابانوس فرمان دهد که نگهبانی برای غله در کشتی بگمارد و فقط آن اندازه در کرانه خالی کند که بتوان بسا قایقی از سینه آنرا برد، اگر احتیاط نشود شورشیان شبانه می آیند و غله را در میبرند، هم اکنون روبرو اردو زده اند و به اندازه‌ای بیباک شده اند که نیمروز هم خود را نشان میدهند با این آگاهی شوم سندهای مصری بپایان میرسد. در ماه بعد مصر شورش کرد، زیرا باج‌های تازه حوصله‌ی بومیان را سر برده است. ۳۱ شورشیان مصر پس از رسیدن قوای خشایارشا بسختی مغلوب و منکوب شده و گروهی از آنها بخارج از سرحدات آن کشور متواری شدند. شاهنشاه هخامنشی برادر خود هخامنشی را بعنوان شهربان مصر برگزید و پس از برقراری کامل نظم و امنیت آن سرزمین را ترك گفت. شورش و بلوای مصر ظاهراً بضرر خود مصریان تمام شد زیرا پس از این واقعه نظارت و کنترل بیشتری نسبت باتباع این کشور اعمال گردید و خشایارشا برخلاف داریوش و کبوجیه دیگر خود را پادشاه و فرعون مصر بالا و پائین (علیا و سفلی) ندانست البته این کار اخیر اشتباه بزرگی بود چون چنانکه بعدها خواهیم دید شکاف و اختلاف را در میان مصریان و ایرانیان عمیق تر ساخت و تخم کینه و نفاق را بیش از گذشته پیرا کند.

مورخان غربی خشایارشا را ازین بابت نکوهش کرده اند که چارویه و رفتار پدر را تعقیب نکرده و بدست خود آتش اختلاف را دامن زده است : «چنین مینماید که خشایارشا نسبت بمردم شاهنشاهی خود آن تساهل و آزاد اندیشی داریوش را نداشت، مصدر پایان زندگی داریوش شوریده بود و خشایارشا دو سال پس از بتخت نشستن دوباره آنجا را گشود و نسبت بمردم آنجا از پدرش سختگیر تر بود پادشاه پارس دیگر خود را جانشین فرعونان ننمود و از رسمها و آداب دینی آنجا حمایت نکرد و همین رفتار بسا بابل، بهنگامی که آن شهر بزرگ شورید، پیش گرفته شد. میتوان گمان برد که این کارها موجب انحطاط برتری فرهنگی بابل و مصدر در خاور نزدیک شده باشد. ۳۲

در جنگهای معروفی که میان ایران و یونان در زمان خشایارشا در گرفت مصریان در نیروی زمینی و دریائی شرکت داشتند دو یست کشتی از مصر بفرماندهی شهر بان آن خطه که برادر شاه هم بود بیماری ناوگان ایران مقیم دریای اژه آمدند «پس از فنیقیها، مصریها که دو یست کشتی سهردیفی در ناوگان سهم داشتند بنظر پارسیان مهمترین نیروی دریائی بود که در اختیار داشته بیشتر ملوانان آنها زره می پوشیدند (که پارسیان از آنها تقلید کرده بودند) و سلاحشان شمشیر دراز بود باین ساز و برگ يك كلاه خود بافته، سپر گود شده بالبهی پهن، نیزه ای که فراخور جنگ دریائی بود و تبر زین میخ دار بزرگ می افزودند - اما در باره سپاه زمینی باید گفت که بسا احتمال بسیار، بیشتر این سپاه بلکه همه اش مزدور بود زیرا مصریان بومی نه مایه ی خوب سپاهی دارند و نه میتوان به آنها اطمینان کرد که برای سرورانشان به جنگند...» ۳۳

جنگهایی که میان ایران و یونان در این زمان رخ داد و ناکامی هائی که نصیب ایرانیان شد بار دیگر مصریان را ب فکر شورش و انقلاب انداخت و چون

۳۲- میراث باستانی ایران ص ۱۹۹

۳۳- ایضا او مستد ص ۳۳۰

خبر قتل خشایارشا (در سال ۴۶۶ ق.م) منتشر شد دامنه آشوب بالا گرفت و چیزی نمانده بود که سرزمین فراغنه بار دیگر استقلال خود را بدست آورد.

د - روابط ایران و مصر از زمان اردشیر اول تا اردشیر سوم

گفتم که مرگ خشایارشا مصریان را در کسب استقلال مصمم تر ساخت رهبران انقلاب مصر دو تن بودند اول ایناروس که از اهالی لیبی بود و سرانجام اسیر ایرانیان شد و دوم آمیرته Amyrtée که خود را از اعقاب خانواده سلطنتی پیشین میدانست این دو دست اتحاد بهم داده و با کمک آتنیها که پس از شکست خشایارشا قدرت عظیمی بهم زده بودند بر بخش عمده ای از خاک مصر استیلا یافتند اردشیر اول (۴۶۶-۴۲۴ ق.م) ملقب به دراز دست که پس از خشایارشا بر تخت سلطنت جلوس کرده بود بمجرد شنیدن خبر طغیان و آشوب مصر یکی از سرداران خود را با سیصد هزار نفر بآن خطه اعزام داشت تا شورشیان را سرکوب و فتنه و آشوب را فرو نشاند ولی کار بر پارسیان دشوار شد زیرا همانطوریکه اشاره شد آتنیان بکمک انقلابیون مصری آمده و با سیصد کشتی جنگی از طریق رودخانه نیل بسوی پایتخت (ممفیس) شتافتند جنگ میان ایرانیها و مصریان و متحدشان آتنیان در محل پاپرمیس Paprémis در گرفت، قوای اعزامی اردشیر در آغاز جنگ بر یونانیان و مصریان غلبه یافت ولی بعلت رسیدن کمک بدشمن نتوانست کاری از پیش ببرد، کشته شدن هخامنش شهربان مصر کار را برای ایرانیها سخت تر کرد با اینکه فرمانده یونانیان یعنی خاریتیمیدس Charitimides (کاریتیمیدس) هم در این جنگ به هلاکت رسیده بود مع هذا جنگ بنفع مصریان و یونانیان پایان رسید. بخشی از قوای ایران بسوی شهر ممفیس شتافت و آنجا را مرکز مقاومت و پایداری خود ساخت محلی را که ایرانیها در آن پناه گرفته بودند قصر سفید نوشته اند مصریان شهر را محاصره ولی نتوانستند بر همه قسمتهای آن دست یابند ایرانیان دلیرانه در مقابل دشمن استقامت و پایداری میکردند تا اینکه پس از هیجده ماه بار دیگر قوای منظم

وعظیم شاه بزرگ وارد مصر شد فرماندهی این سپاه بامگابیز (مگابیزوس) بود که از چهره‌های درخشان تاریخ هخامنشیان است ۳۴ قوای مشترک مصری و آتنی بشدت شکست یافته و عامل اصلی شورش یعنی ایناروس مجروح و چاره را در تسلیم شدن دید بشرطی که ایرانیها بجان او و همراهانش صدمه نزنند. آتنی‌ها که از همکاری ایرانیها با رقیبشان اسپارت به هراس افتاده بودند در جزیره‌ای کوچک در دلتای نیل سنگر گرفته و یکسال ونیم در آنجا مقاومت کردند و چون دوشاخه نیل که این جزیره میان آن بود بوسیله پارسیان تغییر مسیر داد آتنی‌ها بناچار کشتی‌ها را برای اینکه بدست دشمن نیفتد آتش زده و خود پا بفرار نهادند و چون مگابیز بآنها وعده داد که در صورت تسلیم شدن جملگی را بسرزمینشان خواهد فرستاد بقول او اعتماد کرده و اسلحه بر زمین نهادند.

تنها کسی که هنوز استقامت و پایداری میکرد آمیرته بود که جزیره کوچکی بنام البورا در دهانه نیل پناهگاه خود ساخته و از آنجا به جنگهای پارتیزانی دست میبازید، بدستور فرمانده اعزامی ایران ایناروس و جمعی از اسرای مصری برای عزیمت بشوش آماده شدند البته مگابیز قول داده بود که بجان ایناروس صدمه‌ای وارد نشود چون این عده بهمراهی خود مگابیز به پایتخت هخامنشیان رسیدند. امستریس Amestris مادر اردشیر اول که از کشته شدن هخامنش عزادار بود خواستار بکیفر رساندن ایناروس و همراهان مصری او شد ولی مگابیز مانع شد و قول خود را یادآور گردید با این حال ملکه مادر همچنان در صدد گرفتن انتقام بود و شاه را تحت فشار قرارداد داده بود، اردشیر پنجسال در مقابل خواسته‌های مادر مقاومت کرد ولی سرانجام تسلیم گردید. وقتی این خبر بگوش مگابیز رسید در خشم

۳۴- نام ایرانی او را پنا بوش نوشته‌اند این سردار خواهر اردشیر را در عقد خود داشت.

شد و بر علیه اردشیر قیام کرد، شاه یکی از سرداران مصری خود را بنام اوسیریس یا ازیریس بدفع او فرستاد ولی دوسر داریس از مختصری نبرد دست اتحاد بهم داده و از جنگ وستیز خودداری کردند.

پس از چندی شاه به سبب وساطت خواهرش آمیتیس Amêtis که همسر مگابیز بود حاضر به بخشودن سرداریاگی خودش و مگابیز بار دیگر به پایتخت رفت البته یکبار دیگر هم بر شاه شورید و دیگر بار مورد عفو قرار گرفت علت و سبب اینکار او چون با روابط ایران و مصر به هیچوجه ارتباطی ندارد از ذکر آن میگذریم:

دولت شاهنشاهی هخامنشی پس از برقراری نظم و امنیت در خاک مصر برای دلجوئی مردم آن دیار فرزندان ایناروس و آمیرته را بحکومت ایالاتی که سابقاً در اختیار پدرانشان بود گماشت.^{۳۵}

پس از درگذشت اردشیر دراز دست (۴۲۴ یا ۴۲۵ ق.م) رقابت بر سر جانشینی او در گرفت و سرانجام داریوش دوم (۴۰۴-۴۲۴ ق.م) بر دیگران فائق آمده و شاهنشاهی هخامنشی گردید این پادشاه بعلت ضعیفی که داشت همواره صلح را با پول میخرید چه در یونان و چه در مصر، در کشور اخیر حاضر شد که غرور و نخوت را بکناری نهد و خود را فرعون مصر و زاده نیت (مادر خدایان) بدانند شاه مزبور عناوین و القاب مصری را پذیرفت «گویا داریوش دوم در سالهای اول سلطنت خود مدیحه‌ای برای آمون فرستاد و این مدیحه در معبد الخارجه که سابقاً بوسیله جدا و ایجاد شده بود حک شده این اقدام از جمله آخرین تظاهراتی است که پادشاهان پارس در مصر معمول داشته‌اند چون چند سال بعد جنگ استقلال شروع شد.»^{۳۶}

در سال ۴۱۴ قبل از میلاد آمیرته دوم نواده امیرته اول که ذکر او قبلاً بمیان آمده در مصر قیام کرد و پس از مدتی توانست با استفاده از ضعف دولت

۳۵- نام فرزندان ایناروس و آمیرته، تامیراس و پوزیریس بود.

۳۶- ر. ک به تاریخ مصر قدیم ص ۲۱۳

هخامنشی قدرت خود را در سرزمین مصر بسط دهد. جنگ بامصر صریحاً معلوم نیست چه نتیجه داده، زیرا مورخین یونانی در این باب بشرح آن نپرداخته‌اند، ولی نوشته‌ای از الفانتین مستعمره یهودی در مصر بزبان آرامی، بدست آمده که راپورتی بوده راجع بوقایع این زمان زیرا از سند مزبور دیده میشود که شورش بتمام مصر سرایت کرده و حتی کاهنان دورترین نقاط مصر از طرف جنوب در آن شرکت داشته سعی کرده‌اند که بساخلو ایران در مصر آب و آذوقه نرسد. والی که ارشام نام داشته بدر بار رفته شاید برای اینکه از اوضاع مصر شاه را آگاه کند.

سند دیگری هم بدست آمده که از کاغذهای حصیری آسوان یعنی مستعمره نظامی یهودی است تاریخ این سند از سال ۱۷ سلطنت داریوش دوم است و بنابراین در ۴۰۸ ق.م یهودی‌های مزبور داریوش را پادشاه مصر میدانستند. ۳۷ قیام آمیرته به نتیجه رسید و وی سلسله بیست و هشتم مصر را بنیان نهاد. حکومت آمیرته دیری نپائید و بامر گوی که شش سال بیشتر سلطنت نکرده بود و سلسله بیست و هشتم منقرض گردید پاپیروسی بخط و زبان آرامی از آن زمان بجامانده که تاریخ آن سال پنجم سلطنت آمیرته است ولی در ابنیه مصری نشان و آثاری از آمیرته نیست داریوش دوم در سال ۴۰۴ ق.م وفات یافت گروهی از مورخین بر آنند که او تا آخر عمر فرمانروای مصر بود و این سرزمین هنوز کاملاً از تحت الحمایگی ایران بیرون نرفته بود از این پادشاه پاپیروسهای دیگری بدست آمده منجمله در الفانتین مصر پاپیروسی بخط آرامی بدست آمده که فرمانی از داریوش دوم بر آن نوشته شده است. تاریخ نگارش این فرمان سال ۴۱۹ قبل از میلاد و مضمون آن بر گزاری مراسم عید فصیح بر طبق دستور تورات است. ۳۸

بعد از داریوش دوم فرزندش اردشیر دوم بسلطنت رسید در اوایل سلطنت

۳۷- ایران باستان - کتاب چهارم - حسن پیرنیا - ص ۹۶۲ - ۹۶۳

۳۸- تاریخ تمدن ایران - جواد مجبی - مقاله آ. دوین سومر ص ۱۰۶

او وقایع ناگواری در امپراطوری هخامنشی رخ داد که درباره آن نویسندگان یونانی و رومی دادسرخن داده‌اند و آن جنگ میان اردشیر و برادر کوچکش کورش بود که او را تالی کوروش کبیر میدانستند جنگ در محل کونا کسا (۴۰۱ ق.م) بوقوع پیوست در این جنگ نوشته‌اند که مصریان در سپاه شاهنشاه اردشیر خدمت میکردند.

این موضوع امکان میدهد که اولاً بگوئیم هنوز تمام مصر در اختیار سلسله‌های بیست و هشتم و بیست و نهم نبوده و آن‌ها فقط بر مصر سفلی حکومت میکرده‌اند، و در ثانی محتمل است که این مصریان بعنوان مزدور در ارتش ایران انجام وظیفه میکرده‌اند همانطوریکه یونانیان مزدور هم فراوان در ارتش شاهنشاهی ایران مخصوصاً پس از خشایارشا وجود داشته‌اند.

از سلسله بیست و نهم ذکر بمیان آمد این سلسله پس از درگذشت آمیرته بوسیله مردی که نام ویرا نفر تیس یا نفریت یا نفریتوس (نافرطاس) نوشته‌اند ایجاد گردید. (Néphéritès) (۳۹۲-۳۹۸).

نفریتوس هم مانند سلف خود آمیرته سعی در تقویت و استحکام حکومت خود داشت و این میسر نمیشد مگر اتحاد اتفاق با یونانیان، فرعون مزبور در این راه کوشش بسیار کرد روابط میان مصریان و یونانیان از قدیم الایام برقرار بود امتعه و کالاهای باارزش دو کشور مبادله میشد غله مصری، تا حدی قوت دنیای هلنسیم را تأمین میکرد بنابراین برای جلب همکاری یونانیان باز هم همین محصول بکمک نفریتوس آمد وی با اسپارتیها بر علیه دولت هخامنشی متحد شد و یکصد کشتی و مقدار معتنا بیهی گندم برای آنها فرستاد قسمتی از کشتی‌های مصری بوسیله رقیب اسپارتیها یعنی آتنیان در کرانه‌های جزیره رودس از میان رفت. پس از درگذشت نفریتوس، آخوریس (آکوریس) بسلطنت رسید وی سیاست نفریتوس را در اتحاد با یونانی‌ها دنبال کرد و باز هم ارسال غله برای متحدین مشکل گشای او شد و لسی از اقدامات خود نتیجه‌ای نگرفت در این دوره مصریان برای سازمان دادن

بارتش خود از مزدوران یونانی بیش از گذشته استفاده کردند البته همانطوری که قبلاً اشاره کرده ایم هم ایرانیها و هم مصریها سپاهییانی از مزدوران یونانی در اختیار داشتند.

بعد از آخوریس، سلسله سیام مصر بوسیله مردی بنام نکتانبو - Nectanébo (۳۶۰ - ۳۷۸) بنیان نهاده شد این فرعون یکی از نظامیان دلیر آتنی را بنام خابریاس در اختیار داشت و وجود این شخص تا حدی مانع از لشکر کشی شاه بزرگ به مصر میشد اردشیر دوم که پس از عهدنامه یاصالح آنتالسیداس (۳۸۷ ق.م) بعنوان حکم یا داور یونانیان انتخاب شده بود دولت یونان را بر آن داشت که بلافاصله خابریاس را که در خدمت دشمن ایران (مصر) انجام وظیفه میکرد به آتن احضار نماید آتنیها که از نیروی نظامی و مادی پارسیان در هراس بودند و مخصوصاً وحشت داشتند که رقیبشان اسپارت با ردیگر بوسیله ایرانیها تقویت شود. دستور فرستاده اردشیر را اطاعت کرده و خابریاس را بآتن احضار کردند. پس از رفتن خابریاس اردشیر سپاهی عظیم به تعداد دویست و بیست هزار نفر که بیست هزار نفر آن یونانی بودند و سیصد کشتی تریمر و دویست کشتی سی پاروئی و تعدادی کشتی حمل و نقل بفرماندهی فارنا باز^{۳۹} و بدستیاری یکنفر سردار اسپارتی ایفیکرات نام بمصر گسیل داشت سپاهییان ایران از خشکی و دریا وارد خاک این کشور شده و شروع به پیشروی کردند، مصریان تحت هدایت فرعون کاردان خود نکتانبو پیش بینیهای لازم را کرده و دهانه های هفت شاخه نیل را با بستن سدهای متعدد مستحکم کردند تا مانع از عبور کشتیها شوند برای پارسیان فرصتهای بسیاری پیش آمد که میتوانند به سهولت خود را به ممفیس پایتخت مصر برسانند و بار دیگر با تسخیر این کشور با اصطلاح آب رفته بجوی را باز گردانند، ولی تردید و دودلی فارنا باز که میگفت باید در اجرای هر

۳۹- فارنا باز قبل از اینکه بسمت فرمانده قوای اعزامی انتخاب شود شهربان سوریه بود.

نقشه‌ای از نظر شاه‌باخبرشود و اختلاف سلیقه او با ایفیکرات سردار اسپارتی کار را بر ضرر ارتش ایران پایان رسانید چون فصل طغیان نیل فرار رسید و ماندن در کنار آن جز تحمل مخارج هنگفت سودی نداشت لاجرم فارنا باز بدستور اردشیر دوم بدون اخذ نتیجه باز گشت و نقشه تسخیر مجدد سرزمین مصر عقیم ماند. (۳۷۳ ق.م)

چند سال بعد در زمان جانشین نکتانبو یعنی تاخوس (تئوس) (۳۵۹ - ۳۶۱ ق.م) Tachos کار مصریان بقدری بسالا گرفت که تصمیم گرفتند بسرحدات امپراتوری هخامنشی بتازند و انتقام لشکرکشی‌های مکرر آنها را بسرزمین خود بگیرند. تاخس بانا و گان جنگی متعددی با حمایت و جانبداری یونانیان بقصد فنیقیه خاک مصر را ترك گفت ولی هنوز اقدامی بر علیه پارسیان انجام نداده بود که خبر رسید گروهی از مصریان از او روی برتافته و بگرد فرزندش نکتانبو^{۴۰} (بعدها نکتانبوی دوم) جمع آمده‌اند. وصول این خبر فرعون مغرور را هراسان و بیمناک ساخت و سرانجام چاره را در این دید که بدربار شاهنشاه هخامنشی پناه برد دربارۀ چگونگی ورود او بدربار هخامنشیان ونحوه پذیرائی شاهنشاه از او اطلاعی نداریم ونمیدانیم رفتار پارسیان بادشمنی که قصد صدمه زدن بآنها را داشت چگونه بوده‌است فقط این را میدانیم که ایرانیها با صفات عالیه‌ای که داشته‌اند و دوست و دشمن بر آن اتفاق نظر دارند، نسبت باین پناهنده هم مانند تمیستوکلس سردار بزرگ آتنی که باردشیر دراز دست پناه برده بود کمال مهر و عطف را مرعی داشته‌اند. پناهندگی فرعون بایرانیان در سال ۳۶۱ قبل از میلاد اتفاق افتاد بقول مرحوم پیرنیا اردشیر نه فقط از تقصیر او در گذشت، بلکه فرماندهی اردوئی را که بنا بود بقصد مصر حرکت کند بسوی داد،

۴۰- مؤلف تاریخ مصر قدیم نکتانبو را برادر تاخس ذکر کرده نه پسر او و معتقد است که روحانیون مصر یا کهنه از بابت وضع مالیاتهای جدید بوسیله تاخس از او روی برتافته و وسیله طرد ویرا فراهم ساختند تئوس (تاخس) ناچار به صید اگریخت و از آنجا به پادشاه ایران پناه برد. (س ۲۱۸)

تاخس بکمک آرژزیلاس اسپارتی توانست بر پسر غلبه یافته و مجدداً به سلطنت برسد در این اثنا امپراطوری هخامنشی شاهنشاه خود اردشیر دوم را که دیرزمانی فرمانروا بود (۴۶ سال) از دست داده و بار دیگر میان شاهزادگان و درباریان برای انتخاب شاه اختلاف و نفاق بروز کرد و خونریزیها پیا شد تا اردشیر سوم که لقب اخوس Ochos داشت بشهریاری ایران انتخاب شد (۳۳۸ - ۳۵۸ ق.م).

ه - واپسین پیروزی ایرانیان بر مصر در زمان هخامنشیان

اردشیر سوم که در تاریخ ایران باستان از او بعنوان مردی دلیر و بی باک و در عین حال بیرحم و خونریز یاد میشود بقهر و غلبه بار دیگر بر سرزمین مصر دست یافت و بدین ترتیب در سالهای آخر حکومت هخامنشیان ایران زمین بمدت کوتاهی تقریباً بوسعت دوران پادشاهان اولیه این سلسله رسید. اینک بشرح جزئیات فتح مجدد مصر میپردازیم:

اردشیر سوم برای اردو کشی به مصر نمایندگانی بشهرهای یونان فرستاد و تقاضا کرد که یونانیان در امر خطیر فتح مصر باو یاری دهند، چندین هزار سرباز مزدور یونانی داوطلب خدمت در این لشکر کشی شدند در این زمان نکتانبو فرعون مصر بود و در زمان فرمانروائی خود اقدامات عمرانی بسیاری در کشور خویش انجام داده و بناهای یادبود بسیاری ایجاد کرده بود هنر در زمان او به شکوفندگی دوران سائیس رسیده بود. لشکر کشی اولیه ایرانیان با ناکامی مواجه شد (۳۵۱) ولی اردشیر از پای ننشست این دفعه با سپاه هیانی بیشتر و کاملتر بسوی مصر رفت (تعداد سپاه او را سیصد هزار نفر نوشته اند - همراه با سیصد کشتی).

فرماندهان سپاه ایران عبارت بودند از روسا کس و باگواس (خواجه معروف) و خود اردشیر سوم که بر سپاهیان نظارت کامل داشت فرماندهان خارجی سپاه ایران عبارت بودند از منتور و لا کراتس و نیکوستراتوس.

ایرانیها این بار بسرعت وارد مصر شده و شروع به پیشروی در این کشور نمودند نکتانبو فکر میکرد که با معطل کردن سپاه ایران ممکن است زمان طغیان نیل فرارسد و مانند زمان اردشیر دوم ایرانیان ناچار بپناز گشت کردند. ولی سرعت عمل شاهنشاه هخامنشی در هدایت قوا بسوی اراضی داخله مصر کار را بر مصریان دشوار ساخته و پیاپی شکست بر آنها وارد آمد بطوریکه نکتانبو به ممفیس گریخت و آنجا را مرکز مقاومت قرار داد ایرانیان پایتخت را محاصره و بر آن دست یافتند. فرعون و یارانش با آنچه بردنی بود بسوی مصر علیا گریختند تا از آنجا به حبشه روند مصر دیگر بار پس از قریب یکصد سال اشغال شد (۳۴۴ ق.م) و بقول اوستاد باز پسین شاهنشاهی مصری بپایان رسیده بود نیل پائین دیگر به دست سروری از نژاد خود فرمانروائی نمیشد، مصر برای شورش تقریباً یک سده اش کیفر سخت یافت. ۴۱

اردشیر پس از اتمام کار فتح مصر فرنداتس ۴۲ را بعنوان شهر بان مصر برگزید و آنگاه همراه با اسرای یونانی و غنائم بسیار عازم پایتخت خود شد. ۶۰ سال پس از فتح مصر اردشیر سوم بوسیله بسا گواس خواجه به هلاکت رسید (۳۳۸ ق.م) در فاصله مرگ اردشیر و روی کار آمدن داریوش سوم تا اشغال مصر بوسیله اسکندر در این کشور جنبشهایی هم پدید آمد از آن جمله مردی خببشه نام که توانست بر قسمتی از این سرزمین دست یافته و پایه سلطنت خود را استوار سازد ولی با ورود قوای داریوش سوم بمصر مصریان شاهنشاهی او را بر خود شناخته و دیگری نامی از خببشه در تاریخ برده نشد

۴۱- اوستاد ص ۶۰۵

۴۲- در کتاب تاریخ مصر قدیم فرنداتس ذکر شده.

بفرمان داریوش آخرین شهربان مصر قبل از ورود اسکندر بآن کشور برگزیده شد وی ساپاکس نام داشت که سکه‌های متعددی ضرب کرد وقتی سپاهیان اسکندر در محل ایسوس بجنگ با قوای شاه بزرگ برخاستند ساپاکس شهربان نیز با قوای خود بیاری اورفت ولی در جنگ شربت شهادت نوشید و بجای او مازاکس به شهربانی مصر انتخاب شد. مازاکس بعکس سلف خود نه تنها از مصر در قبسال حمله مقدونیها دفاع نکرد بلکه خود از اسکندر استقبال نمود و حاضر نشد که کاخ و هشتصد قنطار باو بدهد. استیلای ایرانیان در آخرین بار از ده سال تجاوز نکرده بود اسکندر رویه و روش متینی در مصر پیش گرفت نسبت به مقدسات مذهبی آنها احترام بسیار روا داشت بطوریکه مصریان او را فرزند نکتانوبی فرعون شناختند و داستانها درباره مصری بودن اسکندر مقدونی ساخته شد همانطوریکه ایرانیان نیز چنین کردند.....

۲- روابط ایران و مصر در عصر ساسانیان

اسکندر پس از گشودن مصر دنباله اقدامات خود را برای استیلا بر مشرق دنبال کرد و چون سرانجام در بابل زندگی را بدرود گفت یکی از سرداران وی بنام بطلمیوس بفرمانروائی مصر رسید و خاندان او تحت عنوان بطالسه یا بطالمه چندین سده بر این کشور حکومت کردند تا اینکه رومیان مصر را به امپراتوری خود ملحق ساختند.

در زمانی که سلسله بطالسه در مصر سلطنت میکردند در ایران اشکانیان بقدرت رسیدند از روابط میان سلاطین مصر و ایران در دوره طولانی اشکانی (۴۷۵ سال) آگاهی چندانی نداریم در دوره ساسانی هم اطلاع ما از روابط

ایران و مصر چندان زیاد نیست و بهیچوجه قابل مقایسه با زمان هخامنشیان نمیباشد ولی در هر حال جسته و گریخته میتوانیم اطلاعاتی از منابع شرقی و غربی کسب نمائیم:

اردشیر، سردر دمان سلاله با عظمت ساسانی پس از کسب قدرت خود را وارث امپراتوری هخامنشیان دانست و اعلام داشت که ایرانیان باید بر کلیه سر زمین‌هایی که در زمان هخامنشیان متعلق به آنها بوده است بار دیگر دست یابند و در راه تحقق این هدف و آرمان از پای ننشینند شاید عامل بسیاری از جنگ‌های این دوره بخاطر نیل بهمان هدف‌هایی باشد که اردشیر در آغاز سلطنتش ابراز داشته است. آرزوهای شهریار ساسانی در زمانی که می‌رفت این سلسله راه زوال پیماید تقریباً تحقق یافت مصر و سوریه و فلسطین دیگر بار با امپراتوری ایران منضم شد ولی این پیروزی ناپایدار بود و دیری نپائید که نه تنها پیروزیهای تازه از دست رفت بلکه استقلال کشور بوسیله قومی تازه نفس که آئینی نو بجهان عرضه کرده بودند دستخوش زوال و نیستی گشت ...

میدانیم که در دوره ساسانیان نفوذ متقابل ایرانیان و مصریان تنها از جنبه سیاسی نبود زیرا مملکت مزبور در چنگال بیزانسی‌ها (امپراتوری روم شرقی) قرار داشت و آن زمان هم که ایرانیان تصمیم بفتح مصر گرفتند باز هم بیزانسی‌ها بر آن کشور فرمان میراندند. جنبه‌های دینی و معنوی و هنری روابط و مناسبات دولت را باید بیش از موارد دیگر ارج نهاد. میدانیم که آیین مانی نخستین بار در زمان شاپور و تنی چند از جانشینانش در ایران و سایر ممالک بسرعت اشاعه یافت و پس از مدت زمانی دامنه گسترش آن از یکطرف بخاور دور و از جانب دیگر بافریقا و اروپا رسید. گروهی از مصریان دین مانی را پذیرفته و خود مبلغ و مروج این دین شدند کتابهای متعدد پیامبر ایرانی در مصر طالبان بسیار داشت شادروان سعید نفیسی در این باره مینویسد:

«چندی بعد کتابهای مانوی از آن حدودهم تجاوز کرد و وارد مصر شد زیرا که در آنجا اصول مذهب ارباب معرفت رواج داشت و در آنجا مذهب مانوی در میان راهبان انتشار یافت و راهبان مزبور بوسیله مواعظ خود عده کثیری از مردم را تبلیغ میگردند.»^{۴۳}

مورخان اروپائی هم در مورد رواج آیین مانوی در مصر و سایر کشورهای زمان وی مطالبی ذکر کرده اند.

گریستن سن گوید: که عده بسیاری نامه و دستورالعملهای کتبی و رسالههای مختلف به قلم مانوی رواج داشته است این نامهها خطاب بشاگردان معتبر یا جماعت مانویهای بوده است که در ممالک مختلف مانند تیسفون و بابل والرها (ارسا) و خوزستان و ارمنستان و هند و غیره ساکن بوده اند از این رو معلوم میشود که در زمان خود مانوی هم آیین اوچیه توسعه و انبساطی داشته است در میان پایپروسهائی که در مصر کشف شده ترجمه قبطی بسیاری از این نامهها بدست آمده است»^{۴۴}

از نظر فعالیت اقتصادی نیز میان دولت ایران و مصر این ارتباط کما بیش وجود داشته است پارچههای کتان و همچنین پایپروسهائی مصری در ایران خریداران و طالبان بسیاری داشت پارچههای باارزش دوره ساسانی که از نظر طرح و نقش و بافت ممتاز بود در کشور مصر حسن استقبال میشد نفوذ و برتری هنر بافندگی ایران بر بافتههای قبطیان (مصریان) بخوبی آشکار بود و این مطلب بایجاد شدن تعداد کمی از پارچههای آندوره برای ماروشن میشود.

در کتاب دنیسای ایرانیها Die Velt der Perser تألیف فن دراوستن آلمانی Von H.H, Von der Osten باین مسئله اشاره شده است «برای نشان

۴۳- ر.ک بتاریخ تمدن ایران ساسانی - تألیف سعید نفیسی ج ۱ سال ۱۳۳۱ از

انتشارات دانشگاه تهران ص ۶۵

۴۴- ر.ک به کتاب ایران در زمان ساسانیان - گریستن سن ترجمه رشید یاسمی ص ۲۲۳



«قطعه‌ای از پارچه دوران ساسانی که در مصر بدست آمده است»

کپی از کتاب Die Welt der Perser اثر H.H.Von der Osten

دادن هنردستی بسیار پیشرفته و عالی زمان ساسانی و نسا جان هنرمند آن میتوان بقایای پارچه‌هایی را که در مصر بدست آمده است ملاحظه نمود و آنرا بجهانیان معرفی نمود...»^{۴۵} ضمناً مؤلف مذکور تصویری از يك قطعه پارچه عصر ساسانی که در مصر پیدا شده است در کتاب خود آورده است که کپی آن عکس ضمیمه مقاله است^{۴۶}.

گیرشمن به هنر ساسانی اشاره کرده و نوشته است که «هنر ساسانی همچنین موجب الهام نقاشان آسیای مرکزی در گچ‌بری‌های اعتبار مقدسه بودایی و نسا جان مصر و بوزنطه (بیزانس) گردید^{۴۷} در دوره سلطنت خسرو اول انوشیروان گروهی از دانشمندان مصری برای تدریس در دانشگاه گندی‌شاپور بایران آمدند و همراه با دانشمندان ایرانی و هندی و رومی و یونانی و غیره کارهای علمی خود را تعقیب کردند.

در زمان سلطنت خسرو پرویز (۶۲۸ - ۵۹۰ م) پس از اینکه امپراتور روم موریسیوس (موریس) که پدر زن او بود بوسیله مردی فکاس نام بهلاکت رسید خسرو در ظاهر جهت انتقام گرفتن از قاتل خویشاوند خود و در باطن برای توسعه ارضی امپراتوری خویش سپاه‌یانی بجانب سوریه و فلسطین و مصر و بیزانس اعزام داشت.

یکی از سرداران شجاع او که اندک زمانی هم در اواخر دوره ساسانی پادشاهی رسید شهر بزاز (شهر گراز - گراز شهر؟) بود که در سال ۶۱۶ با سپاهیان خود پس از تسخیر شهر غزه که ابتدای خاک مصر محسوب میشد وارد آن کشور شد و شهر بابل (قاهره قدیم) را بتصرف در آورد و از آنجا بسوی

۴۵ - ص ۱۳۲

۴۶ - از دوست و همکار ارجمند آقای دکتر روشن ضمیر که کتاب اوستن را در اختیار اینجانب قرار داده و بخشی از آنرا از زبان آلمانی بفارسی برگردانده اند بدینوسیله تشکر مینمایم.

۴۷ - ایران از آغاز تا اسلام - گیرشمن ص ۳۴۰

بندر بزرگ اسکندریه رفت و آن شهر را هم تسخیر کرد سپاه ایران آنگاه به تقلید از هخامنشیان عازم مصر علیا شده و خود را بسرحدات حبشه اتیوپی رساندند. متأسفانه در مورد جنگهایی که میان ایرانیان و قوای بیزانس در خاک مصر رخ داده اطلاعاتی نداریم و نمیدانیم که رفتار ایرانیان با مصریان در مدت سیزده سالی که آن سرزمین در تصرف ایرانیها بوده است (۶۱۶-۶۲۹) چگونه بوده و چه کسی بفرمانروائی آنجا رسیده و خیلی سؤالات دیگر.

فن دراوستن، نویسنده آلمانی که ذکر او گذشت در این خصوص نوشته است که مصر در سال ۶۱۶ میلادی فتح شد و یکسال بعد چون قوای ایرانیها از بیزانسیها شکست خوردند (در خارج از مصر) رویای اردشیر که میخواست مرزهای ایران را بدوران هخامنشیان برساند تحقق نیافت. ۴۸

بعنی از مورخان اسلامی فتح مصر را به انوشیروان نسبت داده اند که با حقیقت وفق نمیدهد منجمله مسعودی نوشته است که چون کار بخت النصر و سپاه ایران که با وی بود با آخر رسید و میان فرمانروای مصر شدند و بر آنجا تسلط یافتند و مردم آنجا نصرانی شدند و همچنان نبودند تا کسری انوشیروان پادشاهی یافت و سپاه وی بر شام تسلط یافت و رو سوی مصر نهاد و آنجا را بتصرف در آورد و مدت بیست سال بر مردمش چیره بودند و مابین روم و ایران جنگهای بسیار بود و مردم مصر بابت دیار خویش دو خراج میدادند خراجی بایران و خراج دیگر بروم. ۴۹

در سالهای اخیر کتبی که درباره ساسانیان در ایران انتشار یافته در اکثر آنها اشاره بوجود پاپیروسهایی از دوره استیلای ایرانیان در زمان ساسانیان بر مصر شده است و نوشته اند که این پاپیروسها اکنون در کتابخانه برلن و وین و مسکو و استراسبورگ و گوتینگن و اکسفورد نگهداری میشود و هیچکدام از محققین داخلی و خارجی همت نکرده اند که نوشته های پاپیروسهای

Die Velt der Perser - ۴۸

۴۹ - مروج الذهب ص ۳۵۴

مزبور را ترجمه کنند شاید بتوان حقایقی از دوران استیلای ایرانیان در مصر بدست آوردند. اعراب اندک زمانی پس از پایان تسلط ایران بر مصر بآن سرزمین لشکر کشی کردند عمروعاص از جانب عمر بن خطاب بفرماندهی قوای اعزامی گماشته شد و مصر را اشغال نمود.

با تصرف مصر بوسیله مسلمانان، بسیاری از آداب و رسوم و سنن باستانی ایرانی در آن کشور هم مانند سایر ممالک اسلامی رسوخ نمود، در کتاب میراث ایران باین موضوع اشاره شده است:

«عادات زمان ساسانیان یعنی مبادله عیدی و هدایا در زمان نوروز همچنین اسب سواری و تفریحات دیگر در دوران اسلام در کوچه های مصر و عراق ادامه داشت، در روزهای این عید جشن های کارناوالی و پرهیا هو برپا میشود.»
در عصر حاضر هنوز هم قبطی های مصر جشن ایرانی نوروز را بنام (نیروز) میگیرند ... ۵۰



مجله علمی و پژوهشی

کنگره‌های تاریخ و زبان فارسی

۱ - کنگره تاریخ

چهارمین اجلاس کنگره تاریخ و فرهنگ ایران، روزشنبه ۲۷/۱۰/۵۱ پس از سرودشاهنشاهی در حضور جناب آقای امیراسداله علم وزیر دربار شاهنشاهی بابیانات جناب آقای دکتر صادق کیا معاون وزارت فرهنگ و هنر شروع بکار کرد.

برنامه این کنگره «تاریخ و فرهنگ ایران در زمان اشکانیان» بود که محققان و مورخین خارجی و ایرانی هر یک درباره موارد زیر سخنرانی نمودند:

آقای علاءالدین آذری	اشکانیان از نظر مورخان اسلامی
آقای محمد امین ادیب طوسی	آیا سلاطین اشکانی از نژاد هخامنشیانند؟
آقای احسان اشراقی	تحلیلی از روابط ایران و روم در روزگار اشکانی (از مهرداد کبیر تا فرهاد چهارم)
آقای جواد بابک راد	آثار کشف شده دوران تاریخی ایران در

جزیره قشم

زن در زمان اشکانیان	بانو طلعت بصری
دین ایران در زمان اشکانیان و سلوکی‌ها	آقای ژاک دوشن گیلمن
	«Jacque Duchesne -Guillemin»
هنر روزگار اشکانیان و ریشه‌های آن	آقای غلامرضا سلیم
پوشاک و هنر تصویری ایرانیان در زمان اشکانیان	آقای جلیل ضیاءپور
هنر پیکر سازی در زمان اشکانیان	آقای هوبرتوس ون گال
	«Hubertus von Gall»
اشکانیان	آقای رومان گریشمن
	«Roman Ghirshman»
سرزمین پارت و خاستگاه دین مانوی	آقای ولفگانگ لنتز
	«Wolfgang Lentz»
مهریشت و مظهر عدالت و نیکوکاری در فرهنگ ایران	آقای منوچهر خدایار محبی
سرچشمه‌های پژوهش در تاریخ پارتیان	آقای محمدجواد مشکور
گسترش هنر مخاممنشی در آسیای صغیر	آقای فرخ ملک‌زاده
دین مهر در روزگار اشکانیان	آقای عبدالحمید نیرنوری
سیری در هنر ایران در دوران اشکانی	آقای پرویز ورجاوند
بهمن‌یشت، ازدید ادبی و زبان‌شناسی	آقای ویدنگرن
	«Geo Widengren»
پرثو، پارشو، وپهلو و پارسیکا در هندباستان	آقای مجید یکتائی

۲ - کنگره زبان

این کنگره روزسی ام آبان ۱۳۵۱ پس از سرود شاهنشاهی رسماً آغاز
بکار گرد و تا دوم آذرماه بکار خود ادامه داد. ادبا و محققان خارجی و ایرانی
هریک در باره موضوعات زیر سخنرانی هائی ایراد نمودند:

- | | |
|--------------------------|---|
| آقای ادیب برومند | کنایه و اصطلاح در زبان فارسی |
| آقای محمد استعلامی | گوشه‌های ناشناخته در آموزش زبان و ادب
فارسی |
| بانو ملیحه انبارجی اوغلو | دستنویسهای فارسی کلکسیون مرحوم
اسمعیل صائب سنجر محفوظ در کتابخانه
دانشکده زبان و تاریخ و جغرافیای دانشگاه
آنکارا |
| آقای علیقلی اعتماد مقدم | زبان فارسی تواناست که برپای خود بایستد
و نیازی به زبانهای دیگر ندارد |
| آقای مسعود پور ریاحی | بر خورد زبان فارسی با گویشهای ایرانی |
| آقای عسکر حقوقی | خصوصیات دستوری و شیوه املائی تفسیر
ابوالفتوح رازی |

- | | |
|---|--------------------------------|
| نکاتی چند، دربارهٔ صفت در زبان فارسی | آقای خلیل خطیب رهبر |
| اتباع و مهملات در زبان فارسی | آقای مصطفی ذاکری |
| نشر اداری | آقای ابوتراب رازانی |
| پسوندهای زائد و نقش آن در زبان فارسی | آقای جعفر شعار |
| تغییر خط فارسی نه ضروری است و نه شایسته | آقای محمود شفیعی |
| بحثی دربارهٔ صفت مرکب در زبان فارسی | آقای محمد جواد شریعت |
| بهره‌مندی گستردهٔ نظامی و خاقانی از توانائی | آقای صادق کیا |
| واژه سازی فارسی | |
| گوشه‌های کاشان و گویش ابوزید آباد | آقای پیر او کوک «Pierre Lecoq» |
| تأثیر و نفوذ زبان فارسی در زبان مراهمتی | آقای حمیدر شهریار نقوی |
| شناسائی تمدن‌ها از راه فرهنگ نامه‌ها | آقای سید محمود نشاط |
| نقش زبان فارسی در برتر ساختن نظم از نثر | آقای نادر وزین پور |

مهدی روشن ضمیر
استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
(دکتر درخاورشناسی)

مجله گرامی بررسیهای تاریخی

در شماره ۳ سال هفتم آن مجله در صفحه ۲۸۷ خواندم که آقای توماس - ام. رایکس Tomas M. Reiks از دانشگاه ایندیانا ای امریکا ضمن نامه‌ی محبت آمیز خویش درباره مقاله انتقادی اینجانب اظهار نظری نموده‌اند. واقعاً باعث کمال خوشوقتی است که خوانندگان و فرهنگ دوستانی چنین موشکاف و دقیق در نقاط مختلف دنیا از جمله امریکا به مقالات مجله بررسیهای تاریخی توجه دارند. اما در خصوص آنچه بنده درباره نیروی دریایی ایران در زمان کریم خان زند نوشته‌ام اغراق نبوده و هنوز هم بهمان عقیده هستم و معتقدم که نیروی دریایی ایران در زمان کریم خان زند نسبتاً نیرومند بوده است.

درباره چگونگی بوجود آمدن نیروی دریایی ایران، اینجانب در مقاله انتقادی خود در شماره پنجم سال ششم مجله بررسیهای تاریخی و همچنین در شماره ۳ سال هفتم آن مجله مطالبی نوشته‌ام و بطوریکه همه‌ی منابع و مآخذ ایرانی و اروپایی گزارش میدهند، کلیه کشتی‌های میرمهنای زعابی یعنی

کشتیهائی که وی یا خود داشته و یا از هلندیها وسایر ملل - از جمله کشتی Speedwell انگلیسها - گرفته و جزو نیروی دریائی خود کرده بود ، پس از فرار او تماماً تحویل دولت ایران شده است . آبراهام پارسونس که در دوران مورد بحث ما، در بندر بصره اقامت داشته و هنگام حمله نیروی زمینی و نیروی دریائی ایران به بندر بصره در آنجا بسر میبرده است ، در کتاب خود :

Travel in Asia and Africa , London 1808

در صفحه ۱۹۷ چنین مینویسد :

« .Karim Khan, ... so that he become master of the island Karak, With an immense quantity of merchandiz ,ammunition, many galliotes , and some treasure... »

آقای رایکس نوشته اند : « ... زیرا نه حکومت ایران و نه خود کریم - خان کشتیهای خاص را نداشتند ولی ساکنین خلیج فارس حتی ناخدایان و راهنمایان و ملوانان با حکومت ایران و شخص کریم خان همکاری نزدیک داشتند . » بدنیست بدانیم که آیا آن همه کشتی ، که پس از فرار میرمهنا ، در جزیره خارک وجود داشته و بنا بر گفته همه ی مورخین از جمله آبراهام پارسونس و آرنولد ویلسن و غیره ، تحویل کریم خان شده بود بکجا رفته اند ؟

آن کشتی ها را چه کسی جز دولت ایران بنفع خود ضبط نموده است ؟ بانفوذترین شخصیتی که در آن زمان در خوزستان و نواحی خلیج فارس دارای قدرت فراوان و نیروی دریائی نسبتاً خوبی بود ، شیخ سلیمان رئیس طایفه کعب بود و بطوریکه میدانیم وی حاکم دست نشانده کریم خان در آن ناحیه بوده است .

شیخ سلیمان در سال ۱۱۷۹ هجری (۶-۱۷۶۵ میلادی) در اروندرود (شط العرب) مزاحم کشتیهای انگلیسی شده و سه فروند از آنها را توقیف نمود . پس از چندی شرکت هند شرقی انگلیس با ارسال کشتیهای جنگی و با کمک کشتی های دولت عثمانی به شیخ سلیمان حمله کرد . نامبرده سه کشتی مزبور

را به آتش کشیده و در صدد دفاع برآمد. کریم خان در ضمن ارسال یادداشت‌های شدیدالحنی به انگلیسها و عثمانیان اعتراض نموده حمله بخاک ایران را عمل خلاف دانسته خروج فوری آنانرا خواستار شد.^۱

پس چنانچه شیخ سلیمان هم نیروی دریائی داشته است چون وی یکی از حکام ایرانی و مأمور دولت ایران بوده است کشتیهای او نیز متعلق بدولت ایران بوده و چنانچه بعدها خواهیم دید ناوگان وی در جنگ بصره نیز شرکت داشتند. آبراهام پارسونس در باره بوجود آمدن نیروی دریائی ایران توسط کریم خان زند چنین نوشته است :

«At length, in the year 1768, Karim Khan, the sovereign of persia, having by great assiduity built and armed many galliotes, gave order to the governor of Bushehr to man them.»^۲

«بالاخره کریم خان، شهریار ایران در سال ۱۷۶۸ با پشت کار و کوشش فراوان، کشتیهای جنگی زیادی ساخته و مسلح نموده و فرمان داد تا فرماندار بوشهر برای تأمین نفرات و ملوانان آنها اقدام نماید.»

همین شخص در کتاب خود در صفحات ۱۶۸ و ۱۷۳ در باره نیروی دریائی ایران گزارشاتمی داده است. اگر دولت ایران و یا کریم خان زند دارای نیروی دریائی نبود چگونه میتوانست در سال ۱۷۷۳ جلوی کشتیهای انگلیسی را گرفته و یکی از آنها بنام تایگر Tyger را توقیف کرده به بندر ریگ بفرستد و سپس دو نفر از سرنشینان انگلیسی آن بنامهای Green و Baumont را بشیراز فرستاده تحت نظر قرار دهد؟^۳

۱- ر.ک. مقاله نگارنده در مجله بررسیهای تاریخی شماره ۲ سال ششم ص ۲۸۸.

2- Travel in Asia and Africa, London 1808, P. 195.

3- Travel in Asia . . . , P. 184, Irwin Eyles, A Series of adventures in the cours of a voyage up the Red - Sea ... , London 1787, P. 377 - 8

و همچنین به کتاب Die Zand - Dynastie بزبان آلمانی اثر نگارنده چاپ هامبورگ

۱۹۷۰ - ص ۷۳ بدمد.

آیا میتوان باور داشت که توقیف این کشتی و فرستادن آن دو نفر انگلیسی به پایتخت ایران یعنی شیراز نیز بدست « همکاران دریانورد » کریمخان صورت گرفته است ؟

مطلب دیگر آنکه کریمخان زند چگونه بدون داشتن نیروی دریائی خیال حمله به يك بندر مهم را داشته است ؟ آیا تمام امید وی به « همکاری نزدیک ساکنین خلیج فارس » بوده است ؟ تنها کسی که هنگام محاصره بندر بصره همکاری میکرد شیخ طایفه کعب بود که خود یکی از حکام ایرانی بوده است .

اما در آنجا که آقای رایکس مینویسند : « بنابراین در موقع صحبت در باره دوره زندیه استفاده از کلمه همکاری بهتر از کلمه مالکیت میباشد . » تنها در باره دوره زندیه در آغاز کار کریمخان و پس از مرگ وی صدق میکند و بنده با نظر ایشان کاملاً موافق هستم و چنانچه بنده عبارت « دوره زندیه » نوشته ام مسلماً منظورم فقط زمان کریمخان بوده است چون این مسئله واضح است که پس از مرگ کریمخان و روی کار آمدن زکی خان و بلافاصله علی مراد خان زند ، وضع سیاسی ایران و بالنتیجه خلیج فارس دستخوش آشوب گردیده و تمام کوشش علی مرادخان صرف زدو خورد با آقامحمدخان قاجار گشته و فرصتی برای وی باقی نماند تا ب فکر خلیج فارس باشد .

زمانی هم که سلسله قاجار روی کار آمد بسبب جنگهای متوالی در شمال و شرق ایران کسی به خلیج فارس و نیروی دریائی آن توجهی نداشته و به آن امر مهم اهمیتی داده نشده است .

اولین کسی که پس از زمانی طولانی ب فکر تأسیس نیروی دریائی افتاده و در صدد تأمین امنیت در سواحل خلیج فارس برآمد اعلیحضرت رضاشاه کبیر بود که با خرید کشتی های جنگی توانست اوضاع نابسامان آن ناحیه را سر و صورت داده که باز خود گذشتگی ها و زحمات فراوان بانی نیروی دریائی مدرن کنونی ایران گردد .

اصفهان - محمد حسن رجائی زفره‌ای

مجله محترم بررسیهای تاریخی

جناب آقای محمدشیروانی از روی میکروفیلم جنگ کتابخانه شهرداری اصفهان که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است فتح نامه اصفهان را در شماره یک سال ۷ (مسلسل ۳۸) بچاپ رسانده و اضافه نموده تاریخ ندارد و قرائن و اشاراتی هم در آن دیده نمیشود و الخ

آقای غلامعلی ملا ابراهیمی در شماره ۳ سال ۷ مرداد و شهریور ۵۱ که معلوم میشود یکی از محققین میباشند و بقرینه خط و سایر جهات دلائلی آورده و از حق نمیتوان گذشت زحمتی کشیده و با دیدن یک صفحه یا دو صفحه همانقدر دلیل آوردن کافی است و اگر مطلبی که بنده در مجله وحید خوانده بودم ندیده بودم نمیتوانستم همان توضیح را هم بنویسم . در مجله ماهانه وحید شماره ۸ سال ۲ مرداد ۴۴ بپلم محقق و مورخ ارجمند جناب آقای محمدعلی - معلم حبیب آبادی که خود نیز کتابدار کتابخانه شهرداری اصفهان بوده و اصل جنگ را بارها دیده و از روی آن رونویسی جهت مرحوم دکتر قاسم - غنی برداشته اند مقاله ای درباره شناسایی این جنگ که جمعاً ۷۷ موضوع و یکی از آنها « فتح نامه اصفهان » است دارند . بخلاصه اینکه تاج الدین - احمد در سال ۷۸۲ قمری در استان فارس آنرا تدوین و بچند نفر از رجال داده تا هر کدام مطالبی بخط خود در آن بنویسند . این جنگ از ماه صفر

۷۸۲ تا شوال ۷۸۲^۱ سال مرقوم نوشته شده . از ذکر بقیه جزئیات مانند اینکه شایع شده خط حافظ شیرازی در آن است و یا اینکه جنگ بدست ناشی صحافی شده و یا در سال ۹۱۱ در هرات بوده و فهرست نویسندگان آن خودداری شد .

در مجله دانشکده ادبیات تهران شماره ۲ سال ۱۴ آذر ۱۳۴۵ که آقای دکتر حسین بحر العلومی نامه شهاب الدین سهرودی خطاب به کمال الدین اسماعیل اصفهانی (بعد از مرگ آنها) نقل کرده صراحت دارد که از ماه صفر ۷۸۲ تا ماه شوال همان سال انجام شده .

۱ - بجای شوال ۷۸۲ فکر میکنم ذی القعدة ۷۸۲ صحیح باشد . رجائی زفره ای

مجله محترم بر رسمیه‌های تاریخی

محترماً زحمت می‌دهد اگر بعضاً در مندرجات رونوشت پاره اسناد فتو کپی شده در آن مجله شریفه از طرف فدوی اظهار نظری شده و موجب تصدیع میشوم علتی جز کثرت علاقه‌ای که به آن مجله شریفه دارم نمیباشد و نمی‌خواهم مجله‌ای که شهرت جهانی دارد و بعلاوه از کشور عزیز خودمان ایران در غالب ممالک دانشمندان و فضلالی ایران شناس مطالب آنرا باامعان نظر مطالعه میکنند مورد ایراد و نکته سنجی واقع گردد امیدوارم که هیأت تحریریه نیز باسعه صدری که دارند این مزاحمت فدوی را مورد عنایت قرار داده و در صورتیکه صلاح بدانید مقرر فرمایند مندرجات این وجیزه نیز در یکی از شماره‌های آن مجله شریفه منعکس گردد.

در رونویس فتو کپی مندرجه در صفحه ۲۸۴ شماره ۳ سال هفتم آن مجله کلمات یا جملائی که خوانده نشده و نقطه چین گردیده صورت صحیح آنها بشرح زیر درج میشود :

- ۱- در سطر ۵ کلمه خوانده نشده (ما بین) است
- ۲- « ۶ جمله صحیح (مشار الیها بوده و بدو شفقت..) میباشد
- ۳- « ۸ کلمه خوانده نشده (و کلاء او را گذارند) بوده
- ۴- « ۸ (مال الأخرجات) درست است
- ۵- « ۱۱ کلمه خوانده نشده (معاونه) میباشد
- ۶- « ۱۳ « « (در این باب) بوده
- ۷- « ۱۴ جمله خوانده نشده (از مقتضی قبض سهوی در نگذرنند) میباشد.
- ۸- در حاشیه سطر دوم مضمون مهر (آیت الکرسی و بعد حفظهما لله العلی العظیم) اشتباه و درست آن (آیت الکرسی تا حفظهما وهو العلی العظیم و بعد اسماعیل بن حیدر بن جنید صفوی) میباشد

باعرض صمیمانه‌ترین سپاسها - محمدعلی زینی

درباره مهر های شاه اسماعیل اول

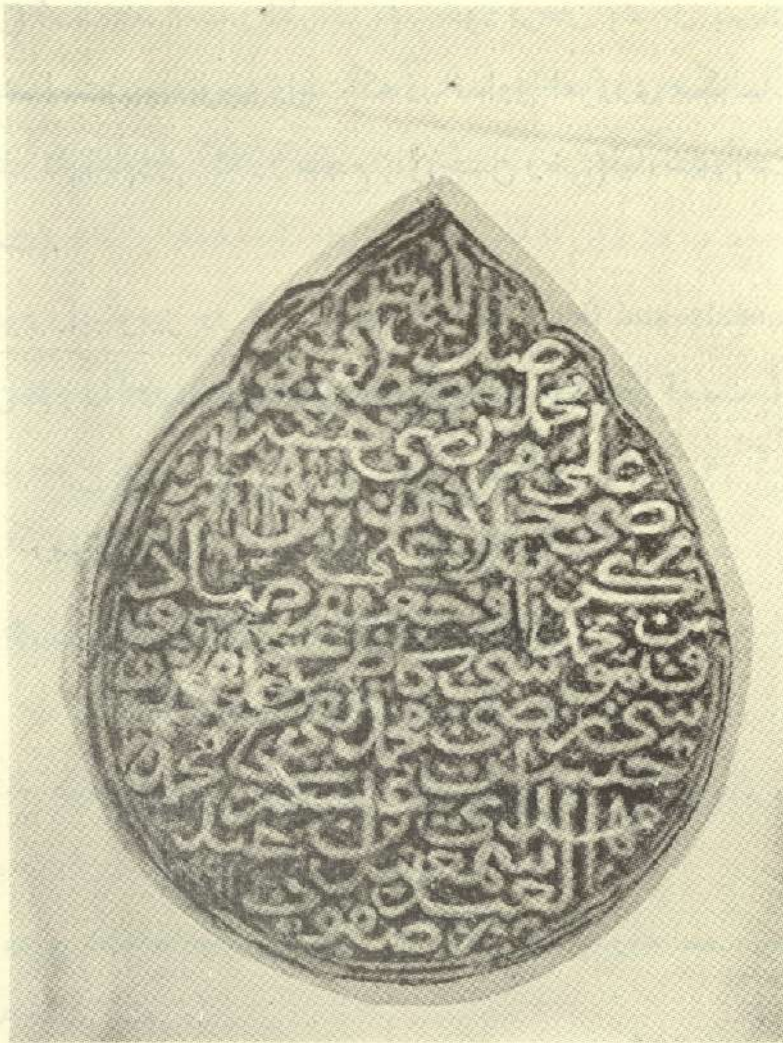
مجله محترم بررسیهای تاریخی :

با تقدیم مراتب احترام بعرض میرساند. در بخش دوم شماره ۳ سال ۷ آن مجله یکی از خوانندگان از تبریز (جناب آقای رسول علاف فتحی) فرمانی از شاه اسماعیل بتاریخ ۹۰۹ هجری ارسال داشته بودند که در ذیل آن مهر جدیدی از شاه اسماعیل منقوش بود و موجب مسرت علاقه مندان و کسانیکه در این راه تحقیق مینمایند گردید. زیرا بکلی تازه بود و نظیر آن دیده نشده بود و با این ترتیب تا کنون سه گونه مهر از شاه اسماعیل اول بشرح زیر بدست آمده و معرفی گردیده است:

۱ - مهری که در بسیاری از فرامین آن پادشاه مورد استعمال داشته و معرفی گردیده و کم و بیش معروف بوده و در صدر فرامین زده میشده و آن مهر گرد کلاهک داری است که بشکل تقریبی تخم مرغ نوک تیز و مانند صفحه اسطراب است و کلمات سجع مهر بشرح زیر از بالای مهر با خط ثلث زیبا شروع شده و به قاعده مهر منتهی می شود:

«اللهم صل علی محمد مصطفی، علی مرتضی، حسن رضی، حسین شهید بکر بلا، علی زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق، موسی کاظم، علی بن موسی رضا، محمد تقی، علی نقی، حسن عسکری، محمد مهدی، العبد اسمعیل بن -

حیدر صفوی ۹۱۴»



که عکس آن را در این جا ملاحظه می فرمائید، این عکس را از سند شماره ۱۱ کتاب (فراهمین فارسی (ماتناداران) چاپ ایروان، سال ۱۹۵۶ میلادی برداشته ایم و ما برای سهولت خواندن از اندازه اصلی بزرگتر کلیمه کرده ایم.

متن سندی که مورد استفاده قرار گرفته تاریخ شوال ۹۱۵ رادارد و مهر در صدر سند، گوشه راست فرمان بعد از هوالله و ذکر (بسم الله الرحمن الرحيم) و کلمات (یا علی) و الحکم لله و طغرای زیبای (ابوالمظفر اسمعیل بهادر

سیوزومیز) زده شده است و اطراف مهر خود فرمان بشکل بسیار جالبی تذهیب شده است (باید توجه داشت که در تداول امروزی مکالمات و نوشته کتابها لقب نام امام دوم که در سجع بالا (حسن رضی) قید شده است، حضرت مجتبی است).

مرحوم رابینونیز در کتاب *Coins, medals and Seals of IRAN* بنام عکس این مهر را آورده است ولی با اینکه رقم ۹۱۴ در قسمت پائین سمت چپ مهر بوضوح دیده می شود معلوم نیست چگونه در ص ۲۹ کتاب، آنرا ۹۱۳ قید کرده است.

۲ - مهری است که مؤلف کتاب (فارسنامه ناصری) مرحوم میرزا حسن - فسائی در ص ۹۱ آن کتاب بشرح زیر توصیف میکند:

«برتاج شاهی (منظور حقیقه مهر است) یا الله ودر داخل دائره خالی آن (غلام شاه مردان اسمعیل بن حیدر) ودر کناره آن دایره: چرخ بر دوش کشد غاشیه شاهی ما گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما نقش بسته است. انتهى»

نویسنده این سطور در جستجوی مستمر چندین ساله خود نتوانسته ام سند و فرمانی که این مهر بر آن نقش بسته باشد پیدا کنم، لذا از خوانندگان محترم و اهل تحقیق تقاضا دارد اگر چنین مهری را دیدند عکسی از آن با مشخصات سند و فرمان و توضیحات لازم دیگر برای استفاده طالبین و ضبط تاریخ به مجله بررسیهای تاریخی ارسال فرمایند.

۳ - همین مهری است که جناب آقای رسول فتحی از تبریز ارسال فرموده معرفی کرده اند و موجب امتنان و سپاس خواهد بود که جناب ایشان يك

عکس روشن و بزرگ از نقش مهر آن فرمان تهیه کرده و برای درج در مجله ارسال فرمایند تا مورد استفاده قرار گیرد.

ضمناً معلوم میگردد شاه اسماعیل در ابتدای کار و سالهای اولیه پادشاهی خود مهر خود را در زیر فرمان نقش میزده است و در سالهای بعدی مهر را در صدر فرمان میزده است.

با تقدیم احترام - محمد مشیری

اصول و مبانی جغرافیای سیاسی

کتاب «اصول و مبانی جغرافیای سیاسی» تألیف خانم دکتر دره- میرحیدر (مهاجرانی) استاد جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران که چاپ اول آن در سال ۱۳۴۷ توسط سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه انتشار یافت اکنون پس از تجدید نظر کامل و تغییر کلیه آمار و ارقام و ازدیاد بعضی از فصول و تکمیل جدول کشورهای مستقل و غیرمستقل جهان برای بار دوم چاپ و در دسترس علاقمندان و دانشجویان جغرافیا گذارده شده است.

این کتاب از این نظر که جغرافیای سیاسی را بطور سیستماتیک مورد مطالعه و بررسی قرار داده شایسته تقدیر است. نکته مهمتر اینکه، طی بحث مفصلی که از ژئوپولتیک و نظریات علمای آن در نیمه اول قرن بیستم شده مکتب ژئوپولتیک با دید محدود و متعصبی که دارد مورد انتقاد واقع گردیده است و باین ترتیب ژئوپولتیک یا سیاست جغرافیائی بعنوان گذشته جغرافیای سیاسی مورد مذاقه قرار گرفته است. امروزه تحت عنوان ژئوپولتیک که بیشتر یادآور مطالعات ژئوپولتیک زمان دو جنگ جهانی میباشد کمتر توسط جغرافیدانان انجام میگردد و جغرافیای سیاسی با هدف علمی و روش منطقی خود جایگزین ژئوپولتیک گردیده است. در فصول دیگر این کتاب واحد متشکل سیاسی که بعنوان اساس مطالعات جغرافیای سیاسی شناخته شده از کلیه جهات سیاسی، طبیعی، انسانی و اقتصادی مورد بحث قرار گرفته و در آخرین فصل رابطه یک واحد سیاسی با واحد دیگر خاصه روابطی که منجر به تأسیس سازمانهای بین المللی میشود و اهمیت جغرافیائی آنها مورد بررسی واقع شده است. ماموقیت نویسنده دانشمند آنرا در مورد انتشار آثار تحقیقی دیگر خواهانیم.

پیام مجله

مجله بر سر آثار تاریخی مقالات نوشته، تحقیق دست اول تاریخ مربوط به ایران و بلاد

استند بر مدارک باشد با اقتضای وسایط نگارندگان و نگارندگان محترم میزید

مسئولیت مندرجات مطالب مقالات مجله با نویسندگان مقالات است

چون مطالب مقالات عقاید نگارندگان است مجله بر بیهوده تاریخ در قلم

عقاید نویسندگان مسئولیت نخواهد داشت

مقالات در دفتر مجله ارسال مقرر شد

مجله در چاپ و یارده مقادیر در دفتر مجله ارسال

در ترتیب تقدم و تاخر مقالات جرح و عتاب وضع مجله و شکست چنانچه غیر در جرح

مجله
بررسی های تاریخی
مدیر مسئول و سردبیر
سربنگ یحیی شهیدی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران
اداره روابط عمومی - بررسی های تاریخی
جای اداره : تهران - میدان ارک
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »
تلفن ۲۲۴۲۲

برای نظامیان و دانشجویان	۳۰ ریال	} بهای هر شماره مجله
برای غیر نظامیان	۶۰ ریال	
برای نظامیان و دانشجویان	۱۸۰ ریال	} بهای اشتراك سالانه ۶ شماره در ایران
برای غیر نظامیان	۳۶۰ ریال	

بهای اشتراك در خارج از کشور : سالیانه ۶ دلار

برای اشتراك ، وجه اشتراك را به حساب ۷۱۴ بانك مرکزی با ذکر جمله « بابت اشتراك مجله بررسی های تاریخی » پرداخت و رسید را باننشانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای ، طهوری - شعبات امیر کبیر - نیل
و سایر کتابفروشی های معتبر

اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

Barrassihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.